

زنان دري پرداز

سده های دوازدهم و سیزدهم هجری

افغانستان

نوشته: معاون سرمحقق پروین سینا

کابل - ۱۳۶۷

زنان دري پردازده های دوازدهم و سیزدهم هجری افغانستان

پژوهش از : پروین سینا

به اهتمام : خواجه حیات الله صدیقی

شماره چاپ : دوهزار

کابل - ۱۳۶۷

چاپ : مطبعه دولتی

در برداشته‌های این کتاب

صفحات	عناوین
الفب	- یادداشت
ج- و	- پیش بیان
۳-۱	- مختصر نگاهی به پس منظر چهره زن در گستره تاریخ
۴-۴۱	- عایشه شاعر نشست بر چکادهای اندوه و شکوه
۴۱-۶۱	- خدیجه سلطان
۶۲-۶۱	- گنابیکم
۶۵-۶۲	- خانم کوچک
۹۱-۶۵	- معجوبه هروی
۹۴-۹۱	- مستوره غوری
۹۵-۹۴	- بی بی سنگی کابلی
۱۰۱-۹۶	- یادآوری
۱۰۴-۱۰۲	- منابع و مأخذ



یادداشت

در طول تاریخ در خشان کشور عزیز مان ، وضع و حال نسوان که نیمی از پیکره جامعه را تشکیل می دهد نه تنها طرف توجه و عنایت قرار نگرفته بلکه همواره دستخوش عصبیت ها، تبعیض پسندی ها و بی لطفی های مردان خود خواه، واقع شده و به شیوه های گوناگون حقوق حقه آنان پایمال گردیده است.

مردان عنعنه پسند و خود سر که همه نعمت های مادی و امتیازات معنوی را موهبت آسمانی و مختص به خود میدانستند . عرصه سخن و سخنوری را که در واقع لازمه زنند گانی و چکیده عواطف بشری است نیز جز قلمرو و مالک خود می شمردند و باین ترتیب هیچگونه ارج و اهمیتی به جلوه های فکری و تجلیات ذوقی جنس لطیف قایل نشده وای بسا که آنان را از نعمت تحصیل و سوادآموزی محروم میدانستند و به نظر بنده و برد می نگر یستند.

معدودی از زنان سنت شکن و پرشیا متی را چون را به بلخی می شناسیم که در برابر این بیدالتی و ستمگری بیا خاسته و قهر مانانه زنجیر تقوق طلبی و امتیاز جویی را در هم شکسته است.

در کتب تاریخ و تذکره بندرت بنام زنان و کارنامه های درخشان شان بر میخوریم واین امر مبین آنست که حتی واقعه نگاران نیز بنا بر ملا حظاتی جرات نکردند اند که حدیث قهر ما نیها و فداکاریهای آنان را بقیه قلم در آورند و شرح حال و اخوانشان را ثبت و قلم نمایند . شایده از بیم آنکه نشود طرف طعن و لعن از خود را در ضیاع

وگو تا به بیان قرار نگیرد و کارشان معروض تو چیست دیگر نگردد.

صاحبان تذکره چون لبالب الالباب عوفی که فعلا قد یمترین تذکره به حساب می رود برای اولین بار نام را به می بردو نمونه کلامش را ارائه می کند اما شیر خان لودی درمراة الخیال به تفصیل از زنان سخنور یاد می کند و ترجمه احوال عده یی از آنان را می آورد. این امر رفته رفته طرف تو چه بیشتر قرار گرفت و کتابهای خاصی درباره زنان نگاشته شده، از اخترا تا نگرفته تا مشاهیر النساء از تذکره الخواتین تا خیرات حسان.

در افغانستان نشر جریده ارشادالنسوان در عهد امانیه و همچنین انتشار چهار مجلد کتاب درباره زنان به نام امان النسوان قد مهابی از زنده و برانزنده درین زمینه به شمار می آید. پزده نشینسان سخنگوی تا لیف ما که رحمانی و پشتنی میر منی نیز در حقیقت دنبال این اقدام شریف است.

ناگفته نگذاریم که نخستین بار صد سال پیش در حوزه وسیع فرهنگی زبان فارسی دیوان اشعار عایشه درانی به چاپ رسیده است. بعد از انقلاب ثور به خصوص در این اواخر تو چه به حال و احوال زنان پیش از پیش صورت گرفته است بنابر همین منظور دیوارت دردی متوجه این نکته بوده است که کار اساسی در باره زنان صورت نگیرد چنانچه این امر مهم بعهده همکار محترم و دانشمند ماپروین سینا گذاشته شد تا این مامول را بر آورده سازد. محترم پروین - سینا با صرف مساعی فراوان و استقصای کامل در پی جمع آوری مواد لازم برآمد و تا آنجا که مقدر بود تمام مآخذ و اسناد را مرور مطالب مفید و لازم را جهت روشن ساختن زوایای زندگی زنان قرن دوازدهم و سیزدهم جمع آوری نمود و پس از تحلیل اشعار و شیوه کلام آنان نمونه های دلچسپی از ایجادیات آنانرا ارائه کرد.

اینجا نب زحمتکشی های پروین سینا را بنظر قدر و قبول نگر بسته توفیق من بد برای شان است عا می نمایم.

آکاد میسین دکتور جاوید.

پیش بیان

شعر چون انسان مو جود زنده است ، احساس و عاطفه را می شناسد
گویی درد و آلام خوبی ها و زشتی ها در تار و پودش تنیده شده است .
شعری که بیانگر واقعیت های زمان بوده و از درد دل مردم تراوش
یافته باشد یا و نا میرا ست شعربان دل شاعر است شاعر
باحساسات زاده می شود پرورش می یابد و این احساسات در
تراویده های فکرش منعکس میشود و خاصه اگر آفریننده شعری باشد
در آنصورت احساساتی که از طرف اوارا نه میشود خیلی رقیق
و زیبا تر جلوه گراست به طور کلی زن به عنوان موجود با احساس
علاوه از شعورشاعری و نویسنده گی نقش بزرگی در تکوین ثقافت بشری
و در ایجاد تاریخ جهان دارد ، چه هرگاه زن نبود بشر با فرهنگ غنی
و گسترده خود هرگز وجود نمیداشت و حتی تاریخی برای بشر
پرداخته نمی شد.

با وجود نقش عمده زن در تکوین ثقافت فرهنگ جهانی و بشری
و تدوین تاریخ بشر ، تاریخ نگاران و تذکره نویسندگان کمتر از زنان
صحت کرده اند و اگر بر میزان آنچه پیرامون مرد ها در دسترس است
نظر مقایسه ای انداخته شود مواد و مدارک را جمع به زنان خیلی نا چیز
و کم است.

در حالیکه در بین گروه زنان نیز دانشمندان ، قهرمانان ، سخنوران
شیرد لان صوفیان ، هنر و ران و تاجداران بزرگی را میتوان
سراغ کرد. که در صف مردان خوش درخشیده اند و حتی گاهی

هم گوی سبقت از همگان ر بوده اند سفا نه بسیاری از چهره های پردرخش و نوابغ قرن بی التفاتی و خود خواهی مردان شده اند و عده ای در حالت مستوری از پشت پرده ستر واز زیر مقنعه گمنامی با همه فضل کمال و جمال در زیر توده های خاک برای ابدیخ از ما پوشیده اند و شرح حال آثار و کمال شان توأم با اجسادشان مدفون شده است . در سرزمین خراسان با فرهنگ غنی و پرفیض صد ها زن شاعر ، اندیشمند و فرهنگی داریم که ناشان از صفحه روزگار محو شده است . زیرا در چند صد سال اخیر نظریه نا به سانی واضع و شرایط اجتماعی و سیاسی عده ای زیادی از زنان شاعر و روشنفکر ما بآثار و اشعار گرانمای شان در گرانهای گمنامی قرار گرفتند .

قرن دوازدهم و سیزدهم با تمام زرد خورد ها و لشکر کشی ها و جنگها برای پیشرفت و گسترش ادبیات چندان مسامحه نبود چنانکه اندک اطلاع از شاعران و اشعارشان ازین دوره باقی و ماندگار اند که به ما رسیده است .

نظر به فقدان مواد و مدارک و نیازمندی روز نبودن تذکره مفصل درباره زنان دری پرداز سده های متأخر بود که مرا واداشت کارهای پراکنده ای که در تذکره ها و کتاب ها راجع به زنان سخنورانجام یافته تاحد امکان جمع آوری و ترتیب نموده و یک بخش آن که شامل زنان دری پرداز قرن دوازدهم و سیزدهم هجری ، قمری است به شکل یک مجموعه خدمت علاقمندان و پژوهشگران تاریخ و ادب عرضه بدارم .

سبب این فرو گذاری و چشم پوشی بی اعتنایی جامع به زنان و تحقیر آنان بوده است . چه زنان در زمانهای گذشته از حقوق و مزایای زندگانی اجتماعی بهره ی نداشتند و در قید رقیت مردان بوده اند جز تنی چند از زنان درباری یا بزرگان که تحت تعلیم آموزگاران قرار میگرفتند . دشواری دیگر کمی مواد و منابع بوده است همین علم بی اعتنایی جامع به زنان بود که کسی در صدد گردآوری آثار آنان و کار در باره آنان نمی شد .

شاید نویسنده گاه نمی بود ندکه کارهای مهمی را در این مورد انجام می دادند اما شاید این کار را تا چیزی و بی ارزش می دانستند. در بین گویندگان زن در ایران دو سده اخیر زنان شاعر و برجسته به چشم می خورند باید مواد و مدارک لازم که در باره آنها وجود دارد جمع آوری شود و چشم اندازی به دیوان شان صورت گیرد تا با برخی از سرآمدان سخن که خیلی مورد توجه قرار گرفته اند و کاری لازم و درخور شایسته در باره آنها انجام یا بد برا بر و همسنگ شوند و پاپه وارزش هنری شان شناخته شود تا همه به ارزش هنری و پاپه اندیشه این زنان عرا آشنا گردند یکی از این زنان سرآمد سده های دوازدهم هم وسیزدهم عایشه درانی است که صاحب دیوان است و اشعارش خیلی با ارزش و مالا مال از مواد و مدارکی است که برای شنا سایی خودشان عرا خیلی بساهمیت شمرده می شود. در میان زنان دری پرداز با وجود قیدوبندها و محرومیت های اجتماعی وعدم آزادی، زنانی هم در صفحات تاریخ ادبیات دری درخشیده اند که نام وشعرشان پاپا و جاو دان است چون رابعه، مهری، عایشه، گلبدن- بیگم، گوهر شاد آغا و عده ی دیگر که هم در زبان آوری و هم در سخنوری وسیاست نقش های بارزی را داشته اند و در مقام برابری با مردان برآمده و داد سخن داده اند در سده های اخیر در اجتماعات مختلف زن آهسته آهسته از زیر بارستم قرون و اعصار رها شد. و تا حدی از آزاد یهاو حقوق برخوردار گردید.

اما در طول این مدت دراز زنان هرگز خاموش و عا طل ننشستند بلکه از طرق مختلف کوشیدند تا با روشن کردن ذهن زنان دیگر شایستگی زن را در برابری با مرد و نجات از قید بردگی به اثبات برسانند و درین میان زنان عرونو یسنده نقشی درجه اول و حساس را به عهده دارند.

با آنها کار و تحقیق در این بخش خیلی ها مشکل است. زیرا کسانی که با چنین کار اشتغال دارند به طور قطع آگاهند که بر رسی زندگینامه

زنان در ی پرداز امر سهل و ساده نبوده و منابع چاهی و خطی کم
موجود است که کار یست ر نسج و تلاش فراوان می خواهد نگارنده
این سطور نظر به علاقه زیادی که درین قسمت دارم در جمع آوری
زندگینا مه زنان در ی پرداز به جمع آوری مواد و مطالب می پردازم نظر
به دامنه وسیع کار در این قسمت تنها دو سده را مورد بر رسی و
تحقیق قرار داده ام امید وار م دوآینده بتوانم به معرفی چهره های
برگزیده سده های قبل هم پرداخته شود نتیجه تلاش و کوششی
که در این باره نموده ام برای علاقمندان این بخش تقدیم می دارم.

مختصر نگاره‌ی به پس منظر چهره زن در گستره تاریخ

از آنجا بیکه افغانستان مهدو گهواره تمدن شرق بوده است این سرزمین کهن سال ودیرینه ماسخشیت های بزرگ و نوابین بيشمارى را در دامان خود پروراند است وفرزندان این مرز و بوم سهم خود را در مبارزه با اهریمن ظلمت نیز ادا نموده و راه این مبارزه را به سوری نورو رو شنی باز نموده اند.

مردم افغانستان از شروع وآغاز سپیده دم تاریخ علم مبارزه را به طور منظم بر فراز قله های هندوکش و پار و پامیزاد در اهتزاز نگه داشته و بر ضد هر نوع مظالم واستبداد و حق تلفی مبارزه نموده اند . یکی از این نوع پیکارها رامبارزات شاعره های کشور با - ستانی ما تشکیل میدهد که یکجا با مردان برای نیل به این مامل مقدس رهایی از استبداد قده برافراشته اند ، در ادوار مختلف تاریخ فشار و اختناق جامعه در برابر زنان به خصوص دور مادن زنان از جامعه همراه با مسایل ستروبرده پوشی، زنان کار آگاه و با در اندوا واداشت که با سلاح شعر در مقابل این همه نا براری هاو ناهمواری های جامعه راهی مبارزه را پیش گیر ندوبه کمک شعر فریاد هاو ناراضیاتی

های خود را به گوش مردان وهنوعان خود برسانند واز بیدادپدران
برادران و شوهران که حقوق مدنی شانرا سلب مینمودند صدای
اعتراض بلند میکردند و در اثرهمین فشارهاو تلقین های نادرست
بود که چنین زن های شاعره و فاضله تخلص خود را مجوبه،مخفی
مستوره، حجابی، نهانی و غیره انتخاب مینمودند . تاریخ نشان
میدهد که صداهاو فریاد های زنان شاعره در گلو خفه میگردد
علمه یی هم جام شهادت نوشید ندوده یی هم به مرگ تدریجی در
زیر بار تکالیف و شکنجه ها خردوخیر گردیدند.

باوجود این همه خرافات واندیشه های نادرست در مورد زنان
جریان تاریخ نشان میدهد که زنانمیتوانند با مردان دریك سنگس
مشترك عمل کنند و دوشا دوشا با آنان به سوی پیروزی های
عظیم گام بردارند.

گاه یی هم اندیشه های خرافاتی که در برابر زنان وجود داشت زنان
را در برابر مردان ضعیف ناتوانوناقص العقل تصور می کردندلیکن
بر خلاف تصور ایشان چهره های پر درخشش را در طول تاریخ به یاد
می دهیم که بانشان دادن سسر سپرده گی و شهادت خوش
نامشان را در صفحات تاریخ جاودانگی و پویایی بخشیدند. مثلا
رابعه بلخی . توانست به خاطر يك آرمان مقدس از خود شهادت
انقلابی نشان دهد و خود را قربانی سازد. همچنان محبو به هروی که
در عفتوان جوانی و طراوت گل امیدش پر پر شد باوجود بدرفتاری
و ظلم شوهرش وی را از سرآمدان شعرا و فضایی و قتی می توان
شمرد.

همچنان در طول تاریخ به چهره های زیادی از آن شاعره زنان بر
می خوریم که هم درعرصه سیاست وهم در عرصه سخنوری و شاعری
وهم در اجتماع و خانواده خوش درخشیده اند در اینجا چون هدف
معمرفی چهره های برگزیده زنان شاعر قرن دوازدهم و سیزدهم
هجری است. باوجود آنکه در این سده ها تعداد زیادی از زنان شاعر
با شرح حال مختصرشان در تذکره ها به چشم می خورد اما از آنجایی

که هدف ما کار و تحقیق در باره شاعر زنان افغانستان میباشد و یا
لااقل کسانی که به نحوی از انحا به ادبیات سر زمین مایبوند بخورند.
از آنجا یک سده مورد بحث به خصوص سده سیزدهم مصادف
به یاد شما می فتتحعلیشا . قاجار است و این شاه هنر دوست و هنر
پرور که از بهترین حاکمان علم و فرهنگ قلمرو دری زبانان به شمار
می رود مشوق همه اعضای خانواده اش در شعر و شاعری بوده است.
علاقمندی و جانبداری او از شعر و تشویق و ترغیبش باعث
آن شد که تعداد زیادی از خانواده او یعنی زوجه ها و دخترانش قلم
بردست گیرند و اشعاری همراه با احساسات زنان خود را از چکیده
های فکری شان تراوش دهند از زوجه های او که نامشان در صف
شعرای زن در تذکره ها آمده است به طور نمونه از چندی از آنها نام
می بریم . حاجیه، مستوره، دلشاد، آغا باجی همچنان از دختران
اواز زبیده خانم، فخری، عصمت، عفت، طیبه، ماه تابان خانم، و عده یی
دیگر که آوردن ذکر نام همه آنان در اینجا خارج از موضوع مورد بحث
ماست می توان یاد کرد .

از همه اولتر در اینجا به معرفی شخصیت و چهره پسر فروغ ادب
دری (عایشه درانی) شاعر پر آوازه قرن دوازدهم و گل سر سبد
چمنستان شعر دری می پردازیم.



عایشه شاعر نشسته بر چکادهای اندوه و شکوه

در آسمان وسیع ادب دری ستاره‌های پردرخششی و جوددار ندکه زینت بخش فضا ی وسیع فر هنگ‌جاو یدانه ماست یکی از آن‌اختران پر جلایش عایشه است، که در سده‌های متاخر وطن فرو غناک گشته و در آسمان ادبیات ما خوش درخشیده است. او نه تنها گوی پیشتازی را از زنان شاعر قبل و بعد خود برده است بلکه در صنف سخن پردازان و شاعر آن شاعر یست بارسلت دآزای دید عمیق و در سنگر مبارزه علیه استبداد صا حبان تخت و تاج، این او صاف را در اکثر شعرا ی همسنگر و همعصر او کمتر می توان سراغ کرد.

هدف ما کار و تحقیق در باره زنان دری پرداز سده های دوازدهم و سیزده هم هجری ، قمری است عایشه در این دوره چهره خیلی پر درخشش است. که چون مجرور مرکز تا بنده گئی و براننده گسی خاصی را حاینز میبا شد با این قدرت و براز ند گئی او لا به معرفی حال و احوال این شاعر می پردازیم و به آدومه آن زنان دری پرداز راکه به حیث شاعر شناخته شده اند و هر کدام گلبه گئی از با غستان ادبیات را می ساز ند چیده و در سبده ی عرضه دو ستدا را ن این گلبه گئی ها می داریم.

برای شناخت بهتر شخصیت عایشه زنده گي او را از چندین بعد مورد بررسی واز وی یابی قرار می دهیم .

سایه رو شن های می از زندگی نواد می عایشه

عایشه دختر یعقوب علی بن عبدالمطلب حمان دوانی است و ی از خانواده های بود که منصب تو پچی باشی از پدر به پسر به ارث رسیده گویا این منصب ورتبه خوبی بود که از طرف شاهان و قوت برای خواباده عایشه اختصاص داده شده بود.

وی در نیمه دوم قرن دوازدهم در کابل تولد گردید اما را جمع به سال تولد و محل آن نه در کدام تذکره یی یاد شده و نه خود در اشعارش اشاره یی نموده است. سال تولد او را محترم (حسین نیل) به صورت تقریبی از تاریخ فوت یگانه پسرش فیض طلب و مرگ خودش

بین سالهای (۱۱۸۰-۱۱۷۵) تخمین نموده اند (۱) تاریخ فوت عایشه را سال ۱۲۳۵ قمری می دانند عایشه چون هر زور افغان به سن قونی شاید بین سنین ۱۸-۲۰ سالگی از دواج نموده و ثمره این ازدواج یک پسر و پنج دختر بوده است اینکه نام شوهرش چه بوده و چه زمانی چشم از جهان پوشیده است. خود در اشعارش یاد ی نموده است تنها در جایی از پدر فیض طلب چنین یاف می کند.

فیض طلب سر تا قدم عایشه قربانت شود
نور چشم مادرو جان پدر را باختم

(ص ۳۳۲ دیوان عایشه)

عایشه تنها یک پسر داشت فیض طلب نام وی میر اتشخا نه محمود بود و در سال (۱۲۲۷ هـ.ق) وقتی فتح خان وزیر شاه محمود پسر تیمور شاه درانی برای سرکوبی عظامحمد الکوزایی حکمران کشمیر در جنگ کشمیر گماشته شد درین جنگ فیض طلب که قوت قلبسب لشکر فتح خان بود تیر خورد و از خاک برزخاست جسد او را به کابل آوردند و در باغ بابر شاه به خاک سپردند . چنانچه عایشه در شعرش چنین اشاره یی نموده است:

۱- مجله زنان افغانستان، عایشه شاعر شکوه وماتم ، ش ۱، س ۲
۱۳۱۶ ص ۲۸

به فیض آباد یا بر شه رسیدم جوانی دفن خاک تیره د یسدم
چو بود اوفیض طلب بی فیض چون شد گریبان را ا لی دامن در یسدم
(ص، ۳۲۰)

از بیت بالا به این نتیجه می رسیم که آرامگاه فیض طلب در باغ بابر
باشد اما متأسفانه گزار شگرا ن احوال عایشه در این مورد چیزی
مهم و قابل توجه نگفته اند. اینکه عایشه در زنده گی این یگانه پسر را
داشت و ا قعیت دارد زیرا در چند جای دیوان اشاره های دا ردو حتا
اورا در یکتا خطاب کرده است ایات زیرین دلیل بر یگانه بودن پسرش
را می رسا ند.

سخت دل سنگ نمرم از فراق يك پسر

ماه ذی الحج تحفه شهر ر جبار ابا ختم

مادر، غم، یکه رانیند یسار ب

آن یکه که نام او بود فیض طلب

بگر فته ر کاب حضر ت شا مشهید

عبدا الله هست و امت شاله عر ب

(ص، ۳۲۰)

در ربا عی زیر ین به منا سبتی از دست دادن پسر ش سوز دل خود
را بدینگونه اظهار میدا رد :

ما در فیض طلب گوشه نشین است شب و روز

لعل یکدا نه او زیر زمین است شب و روز

سینه مجروح و دل افکار و جگر پر خونست

مردمان در طلب تاج و تکیه زن است شب و روز

(ص، ۳۱۷)

مرگ نا به هنگام فیض طلب داغی نا گهانی بود که بردل عایشه
تا آخرین رمق زند گی اثر مند بود بخش عمده اشعارش را مر ئیه های
پرسوز تشکیل می دهد که در بخش دیگر به طور مفصل آورده خوا هد
شد.

این جوان نا مراد به سال ۱۲۲۷ و سن ۲۵ سا لگی شر بت شها دت
رانو شهید.

بدی خانه سال او بیست و پنج

که چون برق کرد رخس عمرش گذر

زهجرت بد الفدو صدو بیست و هفت

چو زد غوطه در موج خون بیخبر

فیض طلب از زیبا می که خاصه يك جوان افغان است بر خوردار بود
عایشه خط و خال و شیرینی بیانش را چنین توصیف می نماید.

به گرد رخس خط مشک ختن لسان تکلم چو شهید و شکر
در باره خصوصیات و کرکتر پسرش اشاره های در سرا سر
دیوان دارد نه تنها در باره بردباری و حلم و دانش او نکته های دارد
بلکه اصل و نسبش را سبب افتخار او می داند زیرا در زمان عایشه
انتساب به يك فامیل بزرگ سبب افتخار به آن شخص دانسته می شد.
سینه اش پر ز نور عرفان بود صاحب علم و حلم و عقل و آداب
خان خانان و میر افغان بود قوم بارکزی زای اصل و نسب
(ص ۳۲۵)

آنجا که در باره مشخصات پسرش نکته های را بر می شمارد
اشاره های بی مجرد بود هم نش دارد زیرا او قبل از ازدواج و قبل
از اولاد داشتن که ثمره زندگسی است جام شهادت رانو شیده است.
طوطی طبع او چو خوشخوان شد شایه باز اجل شدش ز عقوبت
برزنخل حیات خویش نخورد رفت وقت نشاط و عیش و طرب
پرسر مادرش ز قهر خدا سنگ از آسمان افتاده عجب
کوه نویم ز کف بشدوی و ای روزم از گردش فلک شده شب
از اوصافی که عایشه برای پسرش بر شمرده است معلوم میشود که
فیض طلب جوان دوست داشتی و کار آگاهی بود که مادرش این همه مرثیه
های پر سوز و گداز را فدای قدم های او و به تربیتش نثار نموده است -
گاهی او را به شیرین سخنی می ستایید و گاهی هم از شای او
یاس می نماید .

یوسف گل پیر هنر آن طوطی شکر شکن

بلبل شیرین سخن از دست هنر واز کرد

یا:

طوطی شکر شکن هم بلبل شیرین سخن
هم‌ها هم شا هباز بحرو بر راباختم

از این دو مورد پایین به این نتیجه می‌رسیم که فیض طلب از میراث
شاعری مادری بهره و فیضی برده بوده است.

ز دست چرخ گردون داد و بیداد

شهیدم شاعر شیرین کلام است

ص ۳۲۷

یا:

رنجها بسیار بردی ای ضیای چشم من
صفدر میدان شدی هم شاعر شیرین سخن

عاقبت از گردش افلاک و بخت‌واژگون
خورده ای تو تیشه را بر فرق خود چون کو هکن

خانواده عایشه متشکل از پنج‌دختر و یک پسر بود از بیت زیرین
راز خانواده گمی او آشکار میشود که:

در جهان این پنج خواهر یک برادر داشتند

لاطیع از غیر او جز از خدای متعال

ص ۳۴۵

اما در جای دیگر در بیتی از فرات و دوری دخترش چنین یاد نموده
است:

هجر پسر و فرات در دختر
از ناسازگاری روزگار عایشه در زنده گمی رنج بی شمار
کشیده است وی در بیتی از دیوانش آرزو دارد که کاش مانند شوهرش
می‌مرد تاریخ از دست دادن یگانه بگری گوشه پسرش را نمی‌دید
شهادت پسر، فرات دختر، ازدست دادن شوهر، بزرگترین رنجی
است که فضایی خوش خانواده‌گمی او را تیره و تار ساخته بود.

چون کنم واحسر تا افسوس و ارمات و دریغ
کاشکی پیش از تورفتی ما درت هم چون پدر

عایشه دانش های آغازین ادبی و دینی را در اونچی های کابل فرا گرفته و از سنین بیست به شعر سراپی پرداخته است . (۱)

عهد شباب چون به سر آمد در انتظار
هنگام پیری حشمت و جا همه چه فایده

ص ۲۴۲-۲۴۱

ازبیت سوم غزل به این نتیجه می رسم که در اوایل عمر عایشه از دربار شاه محمود تو قعات زیادی داشت که نا بر آورده مانده است . و این همه عمر دراز به خواری گذشته و درزا و یه قدر ناشناسی هاطی شده است .

فلك به باد فنا داد خا نما ن مرا ربود دست قضا طاقت و توان مرا

چو صانع ازل طایر زبرد ساخت گداخت کوره هجر و فراق جان مرا
مرا که صحبت یا ران چو گل پریشان شد بسوخت آتش غم مغز استخوان مرا

زبسه که نعره زخم از جفای چرخ کبود ملک بر اوج فلك بشنود .
غم زمانه به یک بار پایالم کرد که انس و جن نتواند کند بیان مرا
زبان خامه به املا همی شود قاصر اگر شروع کند شرح داستان مرا
به وقت فصل بها ران سحاب نیسانی تعجبات کند چشم خون فشان مرا

اوایل زندگی و نو جوانی عایشه برابر به روزگار تیمور شاه درانی بوده است شاید او با پدرش در آن زمان که توپچی باشی منصب بزرگتری بود در دربار راه داشت چون تیمور خود شاید بود و از شعرش پشتیبانی زیادی می نمود در آن هنگامی که عایشه به دربار تیمور رفت و آمد داشت طبع شعر و ذوق عایشه مورد توجه تیمور شاه واقع می شد از جانب دیگر عایشه از قاصد درانی بود البته تیمور در تشویق و ترغیب عایشه نقشی داشته است اما از بخت بد عایشه که تیمور و دربارش برایش بقای نمود و اگر عایشه در مرحله پختگی اشعارش را به دربار تیمور عرضه می نمود شاید صله و بخشش بیشاری

۱- سرورگویا ، (شاعره افغان) مجله کابل ، س اول (ش ۱۱، ۱۲، ۱۳)

دستیاب می نمود بعضی ها که به این نظر اندوختی در تذکره پرده نشینان سخنگوی آمده است که عایشه در دربار تیمور می زیست و از صلات گرانها پیش بر خوردار بود سخنی است قابل تأمل چون عایشه در نخستین سالها شعر گوئی خود سالهای انجا میزنده گی تیمور را مژده می کرد مر حله پختگی او در شعر و شاعری مصادف به زمان پسران تیمور شاه یعنی شاه محمود و شاه شجاع است در سراسر دیوان عایشه ابیاتی بسه چشم می خور د که نتیجه بی تو چهره محمود شاه و شاه شجاع نسبت به او بوده است تو قعات عایشه همه نابر آورده مانند نه تنها به توصیف این دو نیردا خته است بلکه زبان گله و شکایت از این دو همیشه در سرا سر اشعارش طنین انداز است و حنا گاهای ایشان را می گوید بوی کفا یتیی و بی غوری ایشان اشاره هایی دارد که در صفحات بعدی به آن اشاره خواهد شد عایشه در بیست سالگی به شعر سرودن و مر حله پختگی رسیده بود او لیلین شعرش این است.

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون

مگر خورشید را کشته که دارد دامن پر خون (۱)

این شعر را پرده نشینان از سخنگوی ادعا نموده است که اولین شعر عایشه است اما کلام سنده و دلیلی به آن نیاورده است حتما این شعر را استاد فلاح در مجله ادب شماره چهارم، ص ۲۵، ۱۳۵۶ اولین شعر عایشه دانسته است. شاید این اولین شعر عایشه نباشد قبل از این شعر اشعار ی خاتری داشته است که در دیوانش گنجا نیده نشده است. البته راجع به شعر و شاعری او در بخش آینده صحبت خواهیم نمود.

نکاتی که در باره زندگی عایشه بیان شد به صراحت در اشعارش انعکاس یافته است که تمام پژوهندگان ادبی که در باره عایشه مشغول شده اند از این ابیات استفاده نموده اند اما بعضی نکاتی

(۱) پرده نشینان سخنگوی، ماگه رحمانی، کابل: ۱۳۳۱، ص ۵۳.

مبهم هم در اشعارش موجود است که تا حال به آن پرداخته نشده است
نگارنده این‌طور گویشیده ام تا حد امکان ابیاتی را از سرآ سر دیوانش
که همه شواهد و دلایل بر زندگی شاعر باشد مثال‌های با قید صفحات
آن بیاورم و از کسانسی که در این مورد تحقیقاتی انجام داده‌اند
از نوشته‌های شان استفا ده نمایم تا آنچه لازم است در حق یک‌شاه
پرداخته آید در اینجا جمع آید منبع اساسی شناخت شاه قسمت
آخر کتاب یعنی «خاتمه الطبع» دیوان عایشه است این خاتمه الطبع
توسط منشی عبدا لرزاق بیگ به رشته تحریر در آمده است که برای
آگاهی بهتر زندگینامه شاه عز‌نگات، عمده این خاتمه الطبع را در
اینجا نقل نموده‌ایم ((سپاس بقیاس مر خالق هر ده هزار عالم را ...
این کتاب لاجواب از کلام شاه عره جادو زبان سحر بیان که هرگز
بحر نیست که سفینه خرد در تلاطم امواجش در تزلزل است. در بلده
کابل اعنی صا حب عفت و عصمت بسی بی عایشه درانی بار کنزایی از
ابکار افکار مسوده نموده از نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و
نسخه مکتوبه به مرحومه در کتابخانه خسروی بود سپس ... امیرعباس
الرحمن خان ... کتاب مرحومه زادچاپ خانه سرکاری داده امر نمود
ند که چاپ شود به انتظام سیادت پناه میر محمد عظیم خان سارجن
میجرو به اهتمام هیچمدان آفاق منشی عبدا لرزاق بیگ به تاربخ
پنجم رمضان سنه (۱۳۰۵) هجری طبع شد.))

همچنان در آخر کتاب تقریر مصطفی‌توسط احمد جان الکو زایی
در آخر دیوانش به چاپ رسیده است که این تقریر را در بخش دیوان
می آوریم.

این خاتمه الطبع و تقریر بهترین منبع برای شناسایی عایشه بوده
می تواند از این دو که بگذریم قرار تحقیقی که دانشمند محترم حسین-
نایل (در معرفی شعرا ی قرن سیزدهم دارند در باره عایشه
همی نویسد که : عبدا لرحمنو دب السلطان مولف امان التواریخ اولین
نگارنده یی است که ۳۵ سال بعد از طبع اشعار عایشه یعنی در ۱۳۴۰ ق
دیوان او را دیده و به ملا حظ اشعار او دو نوشته ذکر شده مطابقی در
باره او در جلد هفتم آن کتاب باران نهیدارد ولی چون کتاب امان التواریخ

به چاپ نرسیده و نسخ خطی آن نیز در دسترس کسی قرار ندارد و متعبدان موضوع اطلاعی از آن ندارند. قرار معلوم اخیراً پنج جلد از مجلدات هفتگانه آلمان التواریخ توسط آرشیف ملی-خریداری شده و عکس جلد هفتم آنراکتا بخانه اکادمی علوم در اختیار دارد))

سخنان چند را جمع به عایشه توسط نویسنده گان ما در مطبوعات به چاپ رسیده است و همچنان در تذکره ها از حال و احوال عایشه سخنانی زده شده است که همه تکراری بوده یکی از دیگری نقل نموده اند چنانچه ما لا نا خسته از جمله تذکره نگارانی است که محتا از چاپ کتاب عایشه بیخبر بوده است و به عوض فیض طلب پسر عایشه که در جنگ کشمیر کشته شده است از رحمان (۱) جدش یاد نموده است.

عایشه به حیث شاعر و واقع بین و در اکتام واقعیت های زمانش را در اشعارش انعکاس داده است از مطالبه شعرش به این نتیجه می رسیم که برای شناخت همه جانبه زندگي عایشه باید دیوانش از سر تا آخر مطالعه شود زیرا بهترین مرجع شناخت شاعر بوده می تواند انداز روی اشعارش می توان زندگي عایشه را به دو مرحله تقسیم نمود.

مرحله اول حیات شاعر:

علت بوجود آمدن تغییر در زندگي عایشه و بوجود آمدن مرز در زندگي او فوت یگانه پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر بوده است. مرگ فیض طلب به تاریخ (۲۲۷ق) صورت گرفت، پس زندگي عایشه قبل از این تاریخ چون یک زن خوبخت پرازار و امیدوار به فردا و جویای خوشی و سرور بوده است. در اشعارش تصویری های زیبایی از عشق و جوانی و اشعار برهنه نیز به چشم می خورد برای شناخت بهتر

۱- رحمان خان تو بچی باشی، پدر کلان عایشه از شخصیت های برانده و مهم زمان خود بوده است و صاحب نفوذ و قدرت بیش از اجتماعي در زمان احمد شاه بابا بود (این مطلب را استاد غلام فاروق فلاح در مجله ادب: ش: ۴، ص ۲۵، ۱۳۵۶، ص ۱۰۲ آورده اند. برای مزینه ملامت به آن مقاله مراجعه شود.

اوسری می زنیم به دیوانه نش و اشعاری را که نما یا نگر این-
روحیه است فرا چشم خواننده گان قرار می دهیم تا خود مر حله اول
حیات شاعر را که پراز خوشی و سرور است احساس و درک کند.
دلربای مهوش سیمین تن حوری لقا

بوسه ها زان لعل شکر بار می خواهد دلم
در چمن مردم خرامیدن چو طاووس چنان

دست در آغوش آن دلدار می خواهد دلم
هم ز دست ساقی کلچهره شیرین زیبا ن
باده گلرنگ را بسیار می خواهد دلم

ص ۲۰۱ دیوان

عایشه احساسات درونی و رازنهایش را برهنه و بی پرده بیان نموده
است و توانست که علم استقلال و آزادی را در قرن نهم با وجود
باریک بودن اوضاع و شرایط و کشمکش های داخلی بر فراز قلعه
ها به اهتزاز در آورد این برهنه گویی ها برایش درد سرهایی خلق
نمود و تهمت های بدی را برایش به ارمغان آورده به این شعر توجه
کنید:

ای سمنبر دست من دامنت گریزم خون من در گردنت
من نمیدانم چرا ای سنگدل انتقامتی نیست هرگز با منت
کی بگیرم در برت همچو نوبا تاشو آسوده چون پیراهنت
دوش گفتمی میدهم کام دلست گنگ باد ابر که اوشد رهزنت

ص ۶۹

و یامی گوید:

ای نازنین پسر به کجای روی می بینا
شیرین لب شکر به کجای روی بینا

یا:

عقل و هوشم رفت چون شیرین پسر رفت و گذشت
از نظر چون مخزن گنج و گهر و رفت و گذشت

در تمنای وصالش صرف کردم روزگار
با تکبر ناز نین لب شکر رفت و گشت

ص ۷۲

وی باین ابیات جواب دندان شکنی برای دشمنان و تهمتیانش
می دهد.

ببین که شهره شهرم به مهر و روزی تو
گذاشته ام ز سر نام و هم نشان بیتو

ندارم هیچ دگر جز خیال لعل لبیت
مرا چون نیست دگر هیچ بر زبان بیتو

در اعتناق بگیرم ترا چون پیراهن
که نیست همدو همراز و همقران بیتو

ص ۲۳۱

عایشه داغ از مسافات می زند و علم تساوی حقوق زن و مرد را بر
افراشته است و برایش این حق را قایل است که چون مردان بیند
یشد شعر گوید و عشق بورزد.

بی درد زد دل عشاق چه دادند
بسیار تفاوت بود از را کسب و را حل

ای دوست تو با مردم هوشیار بیا میز
بگریز چون باد سحر از صحبت جاهل

خواهی سفر عشق کنی شیر جگر باش
قطاع طریقی اند منازل به منازل

ص ۱۷۹

دوران جوانی و مرحله شباب را بهترین مرحله در زندگی می داند.

و کیفیت و مزیت آنرا در این دوره تأیید می کند :
خوش بود عشق بتان لیک به هنگام شباب

عهد پیری چون شد از خوش گریزان بودن
چون ترا یکره هست درین کوشش باش
همدم و همفکس لاله عذاران بودن

شد چو اوراق گلم صحبت یاران برباد
چون سر زلف بتان نیز پریشان بودن

گر به افلاك رسد قصر نشا طوطر بت
آخر از فعل بد خویش پشیمان بودن
ص ۲۲۲ - ۲۲۳

عایشه دید و سیح داشت نه تنهاد یوانش انعکاس دهند و زندگی
و طرز دید و تفکّر و شرایط زمانش است بلکه وی از
بیان زیبایی های طبیعت کنار نهاده تصویری زیبایی از طبیعت دارد.

بهار آمد و صحن چمن گلستان شد
بنال بلبل بیدل که وقت الماحل نشد

خوشست سایه بیدو کنار دریابار
به یاد نرگس جادو پیاله گردان شد....

خوشست باده احمر به بزم مهرویان
زگلشن ریخ محبوب گل به دامان شد

دراین دو روز غنیمت شمر نشاط طوطرب
که هر که عیش نکرد عاقبت پشیمان شد

بهار اگر چه لطیفست خزان بود زعقب
نگر که جمعیت گل چسان پریشان شد..

ص ۱۰۸

زندگی عایشه قبل از مرگ پدرش گلستانی را مانند پدر از
طراوت و زیبایی چنانچه وی در آغاز خود را خوشبختترین زن می
دانست در اشعارش بوی امید واری خوشبختی و توقعاتی از
در بار استشمام میشود زیرا او به فامیل درانی وابسته گئی داشت
توقعات بیش از پیش از شاه محمود دارد و امیدوار دستیا بی از صله و
بخشش شان بوره است.

منت خدای را که نیم شر مسارد دوست

پرونده نعیم شه بنده پروریم

ص ۱۹۲

مرحله دوم حیات عایشه

مرگ یگانگه پسر به جا نبرابر عایشه فضای زندگي او را چنان تیره و تار ساخته بود که باغستان پر طراوت او باخشم طوفانی و غرنده گردون کینه توز از هم پاشید و نهال پر ثمرش از بیخ و بن شکست و آن امید و آرزوی که از میوه های این درخت پر ثمر داشت به خاک یکسان گشت این مرحله از تاریخ (۱۲۲۷ق).

آغاز می یابد این حادثه آتشسوزی به خرمن زندگي عایشه سبب شد که مرثیه های پر سوز و جانگداز از آتشین دلش بیرون کشد و چون جنسی لطیف و با احساس حقیقت و واقعیت های زمانش را از دل پر دردش زمر می کند و سروده هایش را به حیث شاعر واقع بین و در سنگر مبارزه علیه استبداد صابان قدرت نامیرا و جاودانی سازد وی تا پایان عمر توانست سوگواری باقی بماند و مرثیه های سخت اتشساز و سوزنده را مانند گارسازد و در تمام عمر به حیث یک منتقد واقع بین ناراضی های صابان قدرت و تخت و تاج را انگشت انتقاد گذارد.

نومیلی ها

مرگ جانگداز فیض طلب کینه توزی اطرافیانش بی تفاوتی و سرد مهری در بارهای خود سری قدری از بازار شعرو شاعری، تبصره های بی جا و بی مورد در باره عایشه به نسبت اشعار عاشقانه اش غزلیها ییکه از می و معشوق و بوس و کنار یادی کرده است. در مقابل عایشه چون یک زمین بارز و آرمید و آرزو به زندگي و فردا جواب های دندان شکنی در اشعارش برای این قدر تند ان خود سردار داد، این مشخصه بود که عایشه را از صف شعرای مداح در باری جدا ساخت و اشعارش را بر ما پی و ار جنان کمتر ساخت این رنج و اشکر بیزی در زندگي و پایدار می مداوم او را در برابر پیدای های تلخ زندگی اشعارش را پایا و جاویدان ساخت یگانگه سلاح که او در برابر این همه مصایب و به کار گرفت تصوف و اشعار صوفیانه است در مرحله

دوم حیات اگر یادی از عشق نموده است عشق مجازی نیست بلکه عشق حقیقی و وحدت الوجودی است چنانچه گوید.

هر چند جفا که بر سرم آید ز روزگار
امید خود به قادر قیوم حسی کنم

ص ۲۰۱

عایشه راز ساغر تو حید مست کن

جانرا فدای دوست بیکجگر عه می کنم

خواهی که شود مس و جودت ذهب خاص

اکسیر نظر بایست از مرشد کامل

هر ساعت هر لحظه و هر لمحه هر دم

از یاد خداوند مباش عایشه غافل

ص ۱۷۹

زمانی هم دنیا و لذا تش را می گوید:

شراب ناب عرفان را بکن نوش غم دنیا را دود کن فرا موش

ص ۱۶۴

عایشه و قتی هد ف تیر اطرافیان و دشمنانش قرار می گرفت ، باتیژی هو شنی و خیلی زیر کانه برای نجاتش از این درد جانگاہ دست به تصوف می زد و با استعمال تعبیرات گوناگون صوفیا نه جلو احساسات و عواطفش را می گرفت در این غزل پایان تما مابوی از این عشق صوفیا نه به مشام می رسید .

زین همت پیرمغان دلم شاد است

کمینه جرعه لطفش چو شط بغداد است

حجاب وار بود کار خانه افلاک

جهان و کار جهان جمله باد بر باد است

به یاد پیر مغانم بده شراب مذاب

که این دلالت خیرت ز پیر و استاد است

به شما همراه حقیقت ببین و سیرو سلوک

که بی وفا بی گردون مدام معتاد است

دلم چو طا هر و حشی ریمده می گردید

به دام زلف پری چهره زانگه افناده است
من آن زمان که بزدام زما در گیتی

نه روز خوش همه رنج والم مرا یا دست

فراق و محنت و هجران و رنج و گریه واه
مراز قسمت روز از ل همین دادست

ز جور گردش ایام و بی وفایی جریخ

دلم گرفت زدار خراب آب داد است

چو سنگ خاره بود سینه نا خنم تیشه
مرا که کوه کنی پیشه همه چو فرهاد است

بود زخون چکرت قوت اهل فهم و خرد
فلک به مردم نادان مطیع و مناقدست

به شرح راست نیاید شکایت دوران
دلم زهجر نگر سخت ترز فولادست

اگر چه مفلس و مضطر غریب و حیرانم
رجای عایشه از دولت خدا دادست

۵۹-۵۸

پیروی آواز شعر تصو فی کور کورا نه نبوده بلکه نتیجه تلا شس
و کو ششی است کهوی در شناسایی از شعر شعرا ی متقدم داشته
است عایشه از پیش کسوی نادب در ی همیشه سود چسته و متا ثر
از کلام شان بوده است و بیش از همه از سبک و سخن حافظ پیروی
کرده و حتا ابیاتی او را تضمین نموده است. استاد سخن حافظ غزلی
دارد به اینگو نه:

در خرابات مغان نور خداد میبینم
این عجب بین که چه نوری ز کجای میبینم

ص ۲۸۳

به همین شیوه عایشه غزلی دارد قرار ذیل:
عارض میمنت نور خدا میبینم شیوه حسن ترا صبح صفای میبینم

ص ۱۹۵

به این غزل عا یشه تو چه کنید:

عمر بگذشته مرا یاد بسی می آید
وز نسیم سحری بوی کسی می آید

که به پیروی از این غزل حافظ میباشد.

مژده ای دل که مسحیا نفس می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

ص ۱۷۹ دیوان حافظ

گاهی هم عایشه مفاهیم و معنای سخنان غزل منسوب به حافظ

را در شعرش آورده است.

اسپ تازی زیر پالان گشته مجروح و ضعیف

طوق زرد گردن شد نمیدانم چرا

نزد صراف فلک خر مهره و سنگ و سفال

قیمتش با در برابر شد نمیدانم چرا

اسپ تازی شده مجروح به زیر پالان

طوق زرین همه در گردن خرمی بینم

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس

هر زمان خر مهره را بادر برابر میکنند

از عایشه :

ای عز یزا از فراق وصل جانان غم مخور

دولت دیدار با زاید به سامان غم مخور

ص ۱۴۲

به وزن و قافیه این غزل منسوب به حافظ انشاد شده است:

یوسف گمشده باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احران شود روزی گلستا غم مخور

ص ۲۹۰

گاهی هم تعبیرات حافظ را در شعرش می بینیم، مانند «جامه تقوی

و خرقة پر هیز» به بیت زیر توجه کنید.

چو نیست «جامه تقوی و خرقة پر هیز»

چرا عبث طرف صومعه گذاره کنم

یا (پنج روزی صحبت گل) درین بیت.

مقتنم دان «پنج روزی صحبت گل: در چمن

چهره رعنا ملیحا ن ز عفران خواهد شدن

ص ۲۲۸

حتنا يك مصراع از شعر حافظ را عایشه تفسیر نموده است.

«درد یست درد عشق که هیچش علاج نیست»

هر چند سعی میکنمش لا د و ا شود

ص ۲۳۷

یا:

«جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم»

وصال دوست میسر شود اگرما را

ص ۱۷

اندوهنامه های باز مانده از عایشه

زندگی عایشه طوریکه در بالا یاد شد پر حادثه است از دست دادن یگانه پسر سوزی را در دل عایشه خلق نمود که ثمره آن همان اشعار سوزناک و مرثیه های است که بخش عمده دیوان او را در بر دارد. این سوگ نامه ها تراوش یافته از درد دلشاعر است در آن که نا آخر عمر قرار و آرام از وی ربود سروده های عایشه در آن هنگامی که مجال تنفسی برای زن کمتر میسر بود خیلی پر بها و با ارزش بوده میتواند یگانه پناهگاه شاعر و وسیله نجات او از یسین ورطه آتشین غزل یا تش بود زیرا غزل جایست که ناخود آگاه شاعر در آن منعکس میشود صراحت لفظ و بیان و واقعیت های شعر عایشه را از میرش باز داشت شعریکه از درد خلق حکایه کند با وجود گذشت سالها در بین مردم ریشه می دواند و برای همیشه پایا و جاودا نمیشود.

در صف زنان شاعر سده های (۱۲-۱۳) شعرا عایشه پخته تر و روان تر است اما او را در شمار نخبه گان و سخنوران برجسته یی که در این دوره زیسته اند همسنگ و برابر ساخته نمی توانیم. زیرا اشعارش از جهت تصویری آفرینی و آرایش های لفظی و معنوی کمتر بهره ورند

اما قرار گفته جریده نسیم سحر عایشه را از جهت چاپ دیوانش از خو شبختترین شا عران و طنز می شمارد (۱) چاپ دیوان يك زن در آن دوره تار يك تاریخ وطن ما واقعا درجه خو شبختی برای يك زن بشمار می رفت چیزی كه پایه و ما یه شعر ی عا یشه را بلند تر ساخت اینست كه وی توانست تا ساخت اینست كه وی توانست تا اندازه چهره و ا قعی آن زمان را برای آینده گان روشن سازد و مطالبی فراوانی را جمع به خود و خا نواده اش برای علا قتمند ان شعرو ادب ماند گار سازد ، بخش عمده دیوان او را اندو هنا مه هاو مرا ثی میسا زد اما در اینجا از آورد همه صر ف نظر نموده تنها ت مهم و با ارزش آنرا در اینجا نقل می کنیم: آرزو و خواست های شا عر از خانو ده اش نا بر آورده ماند ، حناء او شهادت پسرش را از خا نواده خود می داند ، زیرا وی ادعا دارد كه یگانه پسرش باید در جنگ کشمیر فرستاده نمی شد ، همه نارضا یتی او در برابر خانواده اش و دور ماندن از این فامیل در سرا سر اشعا رش جلوه گراست ، علم تو چه ، سرداران قوم نسبت به او با عكس العمل شد ید عایشه اینطور پاسخ داد ه شده است .

این چنین ظلمی كه بر من میشود كي به درانی كند زین سان قجار
پایمال سسم گا وو خرشدم طعنه دشمن نمود سنگ سار

ص ۱۳۲

یا این بیت

مترجم از ایل درانی چه گویم وای وای
از قضا ی آسما نی گشته ام بی خانمان

ص ۳۳۳-۳۳۴

اواخر عمر عایشه همراه با سوز و گداز است ، وی از شهادت پسر دادو فر یاد می زند و مرثیه های زیبایی سروده است كه نه تنها در صف زنان شاعر این سوز و گداز دیده میشود حتما مردان شاعر این داغ سوزنده را به این شیوا یی بیان نكرده اند وی در اوایل از دربار شاه محمود تو قعات زیاد داشت اما همه نا بر آورده ماند ، كه این همه

۱- سرور ، شعرا ی وطن ، جریده نسیم سحر ، ش ۴ ، ۱۳۰۶ .

دردها به اندازۀ داغ پشیش برایش سوزنا کتر نبود، عا مل این عمل رانشاه محمود و جنگ کشمیر می دا ند بعد از این حادثه بود که وی بد ون کدام عاید شدن ضرر از دربار ها به بد گو بی شاه محمود و شاه شجاع- پرداخت و همه آنها را با تمام آهالایشان در زوایای تاریخ روشن و آشکار نمود.

به خاطر داشتیم امید بسیار

فتادم نا گهان در بحر خونخوار

جفا ی چرخ کج کج رفتار بنگر

همینخوا هم فلك را واژگون باد

ص ۱۴۵

بیت پایین نما یانگر غم و اندوه شاعر باد یده گان اشکر یز و اشک الودش است.

ز جور محنت و غمهای ایام

به گریه همچو ابرو نو بهار م

ص ۱۹۷

در بار شاه شجاع هیچگاه برای عایشه خوشا یند خاطرش نبوده است

مال و ملک را شجاع الملك شه پر باد داد

دست خالی جیب بی بل خوش نمی آید مرا

ص ۱۶

در بیت پائین تصویر زیبای از خود دارد دلش را شبیه گل لاله

داغدار و پر خون می داند

چو لاله داغ به دل دارد عایشه شب و روز

گداخت همچو در صاف از فرا قسینه او

یا:

چو لاله داغ به دل دارد عایشه عایشه

سوز و گداز سینه فکرا ن غنیمت است

ص ۴۰

نا مرادی یگانه نور چشمش او را و داشت تا به سرا بش این گنجینه پر بها که پراز سوز و گداز است بیت پر دازد این مرگیه ها بی پر سوز تا آخرین رمق حیات جلوه گر روح پر دردش بوده است .

فیض طلب يك لحظه روز خوش ندید

از جفا ی چرخ و دور روزگار

بادل پر حسرت و خسرو ن جگر

رفت ازین دنیا ی دو ن بيمدار

همچو رستم با خت در میدان جنگ

جان شیرین رابه سلطان کردنثار

ص. ۱۳۰-۱۳۱

گاهى از پسر یگانه اش یاد مى کند برایش به حیث يك مادر باید
حق داد تا این فر یاد های درو نیش را آشکارا به روی صفحه کاغذ
نقش ببندد.

با ختم یکدانه در بسی بها

خانه ام شهر زنان شد وای باطن و ظاهر خفی و آشکار

ص. ۱۳۱

وی اعتراض کنان مدعی است با وجود بزرگترین سرمایه زندگی
را در خدمت شاه زمانش از دست داده کسی او را مورد دلجو یی
و باز پرس قرار نداده است. این بی اعتنائی ها در موردش بود که
زخم دلش را تازه تر و شعله ور ترمی ساخت .
ما در فیض طلب سوخته در نافرراق

کشور روی زمین در نظرش چون سقراست

باخت در خدمت شه گوی هر بحر دل خویش

پرسشی نیست که حالش به چسان در گذراست

ص. ۴۳

گاهی هم که از روز سیاه و تیر هاش شکوه سر می دهد تصور یز زیبا یی
از ناز ساز گاری طبیعت و تر فنس چرخ شمول دارد بدینگونه .

تعلیم کرد هودب فطرت چود رازل

اوراق گل به بلبل بیدل رساله داد

دایم در انتظار جوانان ناهامور

خمر مذاب را به صدویست ساله داد

داغ فرا ق فیض طلب راز نسا رهبر
عایشه را ملام به دل همچولا لدهاد

ص ۱۲۵-۱۲۶

زما نی هم خود را به ساده‌لوحی و کم عقلی مورد طعن و ملامت قرار
می دهد که پسرش را چرا اجازه ورود به میدان جنگ دادو با یس
کار بی تدبیرش پسرش را به دست کشتن داد .

ای دریغا عقل خود را باخت - قدر وقت خویش را نشناختم
مرغ دل را سر بر یلم نا گهان در میان خاک و خون انداختم
بر نشستم بر سمند روزگار تا به میدان ندامت تا خستم
درمیان نار هجران روز و شب سو ختم همچون سپند هم ساختم
عایشه گو ید زجور روزگار رخ به خواب جگر افرا ختم
ص ۲۱۲

دریغا که پسر م را از دست دادم و در عقب گمشده خود سر گردانم
اگر جز بی ترین نشانی از او به دست آید آنرا بهترین تاج خوا هم ساخت
وبه افتخار زندگی خوا هم کردم و فرزند او را چنان آشفته و سراسیمه
ساخته بود که خود را چون مجنون آواره و سر گردان در بیا بان می-
داند.

به صحرای عدم چون و حشیان افشان و خیزانم

چو مجنون در بیا بان فنا مردانه میگردم

اگران کا کل مشکین به دست عایشه آید

ز نیم بر سر چو تاج خسروی شاهان میگردم

ص ۲۰۳

عایشه در برا بر شاه محمود چنان عقده یی گرفته بود که تصور
می کرد مرگ فیض طلب فرزندش آگاهان به دست او صورت گرفته
باشد بالحن تند و زشت او را بی کفایت ، بی غور و بی تمیز خطاب
می کند.

صادقان مملکت اخراج شد - کاز بان دهر شد سر رشته دار
عدل و انصاف و مروت شده به باد حق و باطل را نه پسر شهریار
بنده از بی غوری محمود شاه رنج و محنت ها کشیدم بیشمار

شاه محمود باین ظلم و بیدادش شاید مرا آواره و سر گردان سر زمین ها بسازد.

شاه محمود نکرده غور و تمیز می کنم از جور او خود را فسرار دست ظلمش داغ کرده سینه ام تیغ بیدادش دلم را پاره پاره خانه ها شد خانه گنگ درعصراو خاصه می گشتم فقیر و خاکسار

ص ۱۳۱-۱۳۲

عایشه زنی بود که بدو هیچگونه راه دادن ترس به خود استبداد و بی کفایتی زمانش را مورد انتقاد قرارد می دهد کمتر به شعر شاعری بر می خوریم که این همه صراحت لهجه و حقیقت گوئی را حفظ کرده باشد وی باین دلیری توانست که نامش را در صفحه تاریخ ماندگار سازد و گوئی سبقت را از همه شاعران زن در این دو سده اخیر که اوضاع و شرایط افغانستان تیره و تاریک است، ببرد، وی با لحن تند او را در لابلای اشعارش چنین میگوید.

شه محمود که و صفش به زبان ناید راست
حیف کز مملکت خویش بسی بیخبر است

عدل وانصاف ندارد نبود غور و تمیز
وز نه ذوالفهم و خرد صاحب عقل و هنر است

قاضی و محتسب و مفتی و اهل علما
بی تقریب شده اند گنج تهی از گهر سست

پند نا صبح نیندیرند نبود شرم و حیا
همه خود سرانده اند و ی خوف و خطر سست

ص ۴۳

این شعر که بر از سوز و گداز و ولیریز از یاس و نوامیدی است نتیجه این تاثرات همه قصا و یرو نمادی از گذشت زندگی او را در نشیب و فراز رویداد های مهم زندگیش با شرایط و وقت و زمانش مجسم می سازد، با تذکرات قبلی و بیان و اظهار ناامیدی عایشه از درگاه شاه محمود رنجیده خاطر است و این بیت گره گشای عقده دلش میتواند باشد:

چند نالم ز غمت طاقت گفتارنما ند

گهر صبر شریفت خریدا رنما ند

کی بود ساعت مسعود و زمان محمود
که به داد ذل عایشه رسد حی و دود

ص ۲۹۱

علاوه از غزلیات پر سوز و گداز بخش عمده رباعیات او را مرثیه
های سوزناک تشکیل می دهد، برای جلو گیری از درازی بحث
تنها با آوردن مثالهای اندک اکتفا می کنیم .

وی از بارگاه ایزدی آرزو دارد که با مردن فیض طلب او هم زنده
نمی ماند، اگر این خواسته ۲ و پندیرفته نشود تقاضای آنرا دارد
که یگانه رمز روشنایی چشمها نش از خاک پای فیض طلب میسر
خواهد بود .

رباعی

چون نمردی برای فیض طلب
یابم از خاک پای فیض طلب

ما در بیوفای فیض طلب
کحل اساکشم به دیده خویش

ص ۳۱۳

یا در رباعی پایین چنین اظهار ندامت میکنند :

عایشه تا میتوانی روز و شب فریاد کن
از ندامت خاک عالم بر سر خود باد کن

باختی یکدانه در بی بهمای خویش را
رشک ماه و مهر و یاد از قامت شمشاد کن

در رباعی زیر تصویر و نماد نیکی از پسرش فیض طلب دارد در مقابل
از شاه محمود و شاه شجاع نماد بدی می تراشد چهره فیض طلب در
سرا سر اشعارش جلوه خوبی نیکی و حق به جانب است اما بر
عکس این دورا مورد طعن و ملامت قرار داده از آنها چهره هاو تصویر
های زشتی ترسیم نموده است، در این رباعی علاوه از تشبیه زیبا صنعت
تلمیح هم خیلی زیبا به کار رفته است:

چو کوه نور من تا را ج کرد ند مرا با نا کسان محتاج کرد ند
چو خاک راه پا مال جفا یسم دلم بردار چو ن حلاج کرد ند
ص ۳۱۶

یا:

کوریك دیدہ را تو بینا کن فیض طلب را به خیر پیدا کن
زنده اش کن به حق علم قدیم نا مه عمر وی تو امضا کن

ص ۳۱۷

سوزی در دلش نهفته است از نبودن مرد در خانه اش نو چه سرفری
دهدو خانه خوشرا شهر زنان میداند که البته این حالت برای او
خیلی رنج آور بود ه است.

شهر زنان و دشت یلان خانه منست

مجنون فیض طلب دل دیوا نه منست

روزم شب است و همه شب بیخودم زخویش

گفتار مردو زن همه افسا نه منست

بی اعتنایی و عدم دلجویی همه نسبت به او سبب شد که امید
و آرزویش تنها به بارگاه الهی منتهی شود.

قادر الله فیض طلب را از تو میخواست هم حیات

هم به حق ذات پاک بهتر یمن ممکنات

بیش قدر تنهای تو سهل است حی لایموت

نزد مخلوقات تو هر چند نماید مشکلات

ص ۳۱۸

عایشه پسرش را قوت قلب و مداوای زخم های دلش میداد.

فیض طلب نور هر دو دیده من مونس قلب آرا میبده من
مر هم ریش سینه مسا در هم عصای قلد خیمه من

ص ۳۱۹

وی را مانع سفرش به کشمیری نبود و خیلی آگاهانه وی را از
رفتن به سفر باز می دارد اما فرزند کمتر گفته های مادرش را می پند یرد.
به این پرداخته عایشه که نیا دی از ذهن آگاه و فروروی او را در
مسایل جلوه گراست تو چه کنید.

بیا ای فیض طلب ترك سفر کن خیال جا هلی از سر بدر کن
اگر هر چند داری ذوق کشمیر به حال ما در بیکس نظر کن
ص ۳۱۹

شعری تحت عنوان (فی الشکایت) در صفحه ۳۲۲ دیوان عایشه
نما یا نگر خود سری و بی کفایتی صاحبان قدرت بوده است در این شعر
میخوانیم.

تعجب از چنین سلطان بیغور که عالیجا کرده با غیسان را
در صفحه ۳۲۳ شعر سوزناکی از پرداخته های درونی دل شاعر
است این شعر هم ارج هنری دارد و هم پایگاه تاریخی وی حادثه
شهادت پسرش را اینطور بیان میدارد.

عزیز ادرایم محمود شاه وزیری بد اورا چگونیم دگر
فتح نام نمود عزم کشمیر چون روان شد به جمعی ز شیران
یکی تو پچی با شی آن شاه بود که ثانی ورا نیست در بحر و بر
هژبرو شجاع فیض طلب نام او ذوی الفهم و ادراک و صاحب هنر

ص ۳۲۳

بعد قطعه یی دارد که چنین است:
تو پچی با شی به هیچ ایامی غیر سلطان نرفته عایشه
فیض طلب را کجا فرستادی که نکردی زاول اندیشه
وی سخنان گله آمیزی دارد و ادعا دارد که چطور مرا به داغ یگانه
پسرم دیده می توانید.

تو رضا یی که بی پسر با شمش زخم نا سوز بر جگر با شمش
از فراق یگانه فیض طلب سینه مجروح و دیده تر با شمش
ص ۳۲۷

یا:

عایشه تا به کی بدین منوال بی پسر زار و در بدر با شمش
ص ۳۲۸

گاهی هم سخنان رنگ کنایه آمیز دارد و خطاب کنان به پسرش
می گوید که باینکه در دربار محمود شاه صاحب شان و شوکت
بودی، صدها حسرت و افسوس که جان شیرینت را از دست دادم.

میر اتشخا نه محمود شاه ناملمدار
چون کنم و احسرتا شیرین پسرارباختم

زمانی هم خود راه موردملامت قراهمی دهد و به ناقص العقلی خودچنین
اشاره دارد.

ناقص العقلی چو من نبود درعالم هیچکس
جنگ کشمیر از که بود و فیض طلب را باختم

ص ۳۳۲

گفته های شکایت آمیزش تنها منحصربه در بار شاه شجاع و
شاه محمود است در بیتی چنین اظهار عقیده می نماید.

مال و ملک راشجاع ا لملک شه بر یاد داد
خا نه ام در عهد شه محمود شدشهر زنان

فیض طلب را با ختم در خدمت محمود شاه
جانشینش شد رقیب و گم شلم نام و نشان

۳۳۴

در سرا سر زندگی عایشه نتوانست حتا نفسی را حت بکشدخودش
مدعی این اندیشه است .

نیا سوده اندر جهان یکفلس جگر ریش و دل پاره پاره عا یشه
ص ۳۴۶

برای شناخت بهتر گوشه های زندگی عایشه تا حد امکان
کوشش به خرج داده شد که ایباتی سوزناکی از سرا سر دیوانش
انتخاب و در اینجا گنجا نیده شود.

از آوردن همه آنها گرچه پرازسوزو گداز است خود داری شدتا
از درازی بحث تا حدی جلوگیری شده باشد .

باز تاب مسایل اجتماعسی در سروده های عایشه

درو نما یشه عا یشه از شرایطوزمان اواب خورده و همواری ها
و نا همواری های زمانش نقش پای خویش را بر سروده هایش اثرمند
به جا گذاشته است.

رخداد های گونه گونه و شکست در زندگی خانواده کیش روان
حساس او را متأثر ساخته و شعور و سروده هایش که زبان احساس

اوست ازین رو یداد های گو نه گونه و مایه گر فته است.

عایشه رو یداد ها و واقعا زندگی خود را در شعرش باز گو می کند چنانچه غزل ها ربا عی ها و قصاید و قطعات او بهترین تابلو ها و تندسینه باز گو ینده از زندگی و پدیده های اثر مند بر زندگی او می باشند. مرک فیض طلب و ایجاد بدبینی های او نسبت به در بار و اطرا -

فیانش داغ سوز نده و درد نا کی بود که در سرا سر اشعارش قابل درک و احساس است. در وجود عایشه طور یکه قبلا هم در قسمت اندوهنامه هایش تذکر رفت، خون شهامت و دلیری در رگ و رگ و جودش در جر یان بوده است وی با وجود خشونت و نامهربانی های دربار و تهمت اطرا فیانش با پناه بردن به چکیده های فکری و ذهنیش جواب دندان شکنی به در بار های وقت داده بوده است. با صراحت لهجه و راه ندادن هیچگونه ترس و اندیشه بی کفایتی و بی غوری صا - حبان قدرت و تخت و تاج را انگشت انتقاد گذاشته و به الفاظ سبک و وابسته گان در بار ها را کو بیده است به این ابیات توجه کنید.

بی بی زنان مضطر و حیران شدند

ما چه خران سلسله جنبان شده ند

جمله نشینان حرم بیام حجاب

هم نفس غول بیا بنشد ند

شیروشان گوشه نشین شده همه سنگ صفتان در صف میدان شدند
کرد فلک بیشه شیران تهی مسکن رو باه و شغالان شدند
بار نهاد ند به پشت سمنند گاوان قابل جولان شدند
شهر زنان خانه عایشه شد اینهمه از گردش دوران شدند

ص ۱۰۰-۱۰۱

شهر زنان خانه عایشه چندین بار در اشعارش آورده است قسمیکه در بالا اشاره شد وی در زندگی فقط همین یک پسر را داشت که بعد از فوت شوهرش این یگانه مرد خانواده بود با شهامت او واقعا خانه اش شهر زنان شده بود.

وی بدون هیچگونه اتکا به دربار در سنگر مبارزه علیه استبداد وقت به پیکار برخاسته است و با تیغ برنده قلم اوضاع و شرایط نابه

سا مان زمانش را چون شمع فرو زان بر ملا ساخته و به علاقمندان و دوستان را با غستان شعر وادب مردمی عرضه نموده است و قتی شعر در خدمت دربارها نباشد حتمه از درون دل می تراود چیزی که

بیا نگر دورد دل باشد در اعماق دل مردم جا می گیرد و پسند خاطر خلق ها و توده های مردم قرار میگیرد.

آگاهی او از شرایط اجتماعی زمانش بود که گلبرگ های لطیف سروده ها و نشیده های دل انگیز دیوانش را سخت گیرا و نامیرا ساخت وی به دانش خلق و مردمش آرز می گذاشت و ضرب المثل های عامیانه که بزرگترین گنجینه پربهای یک زبان است در اشعارش جلوه خوبی یافته است.

عایشه شاد بزی زانکه جهان در گذراست
صبر تلخست ولیکن بر شیرین دارد

ص ۱۲۱

همین مطلب را به گونه دیگر در شعرش می خوانیم.

صبر اگر تلخست ولیکن نمره شیرین دهد

از شکایت لب ببند و صبر کن در کار خویش

ص ۱۶۰

مفاهیم عمیق و ارزنده اجتماعی در اشعارش ریشه دوانده است استفاده از فرصت و غنیمت بشمرند وقت در اشعارش انعکاس خوبی یافته است که این مطلب بیا نگر درک همه جانبه او از مفاهیم اجتماعی است.

صنما عمر میرود به شتاب صحبت دوستان و می دریا ب

شیشه شامی و می گلگون به سرود و ترا نه جنگ ورباب

از برای بت جهان افروز مرغ دل را بزنی به سیخ کباب

نوش از دست ساقی گلرخ جام چون افتاب پر می ناب

این نصیحت شنو به گوش خرد چند غافل گذشت عهد شباب

خانه دهر را ثباتی نیست چون حیابی که هست بر سر آب

پنج روزی به دهر خرم باش رفتگان باز کی دهند جواب

وی طر فدر تحرك و پشت کاراست، حرکت و تلاش است که راهگشای انسان به کشف حقایق می گردد.

عزیزا گر همیخواهی که سیرا ین جهان بینی گذر میکنی درین وادی عجایب کا روان بینی

ص ۲۷۵

وی سخن و نظمش را به دست کم نمی گیرد ، ارزش و بهای هر بیتش را کمتر از گهر نمی داند اما در مقابل مناعت نفسش را از دست نمی دهد ، و گو شه قناعت را همیشه می پسندد.

عایشه تا میتوان کنج قناعت برگزین
زانکه هر نظمی تو باشد خوشتر از کنج و گهر

ص ۱۳۸

زمانی هم خود را در شمار بزرگترین سخنو ران عرضه شعـر و شاعری به شمار میگیرد .

شاعران رفته و عایشه توهم خوابی رفت
حافظ و مولوی و سعدی و عطار نما ند

ص ۹۱

بیت بالا نما یانگر آگاهی عایشه از شعر حافظ مولوی و سعدی و عطار را میرساند . عایشه به شعر و دیوان شعرای متقدم علاقمند بوده است و آگاهی و دانش او از این اشعار ست که گاهی هم شیو هـ شاعری او از سبک آنان متاثر گشته است و از جانب دیگر در میدان سخنوری پای و مایه شعرش را کمتر از این سخنو ران بزرگ نمیداند با این درك عمیق و شناخت عایشه با ید اشاره یی کوتاهی به آموخته ها و تحصیل شاعری و ارزش و اهمیت کلامش سخن چندی را در اختیارش در این دوره کشمکش های سیاسی بود که با زار شعر و شاعری برای شاعران تنگتر شد . با تمام یی این شرایط عایشه در صف شاعران زن شاعر بلند پروازانازك خیال شیرین کلام و در عین حال فهمیده و آراسته به علو ممتد اول عصر و مجهز به صراحت لجه و استقلال فکری به میان آمد که از اوضاع زمان و محتا شاه وقت انتقاد میکرد و گاهی روش سرد را در وقت را انگشت انتقاد می گذاشت .

وی به خا نواده مر بو ط بود که شرباط تحصیل از هر جهت برایش آماده بود و سایل و زمینه های تحصیل برای او فرا هم میشده است، طوریکه از مطالعه دیوان غایبه معلوم میشود تحصیلات این شاعر دانه وسیعی دارد و به صرف ونحو ومعانی و بیان و تجوید و فقه و علم کلام و حدیث صاحب معلومات خوبی بود و نزد علمای عصر در محله ((او نجی با غبا نان «نزدیک (مہتاب قلعه) مذکورنی کابل تحصیل کرده است (۱).

از مطالعه سر اسر دیوانش این واقعیت آشکارا می شود که او شاعر یست با سواد و در اشعارش کلمات و ترکیب های زیبای را گاه گاه می به کار گرفته است چون ترکیب:

کاس الکرام

هر که نوشد جرعه از باده کاس الکرام

قطب و غوث و اتقیا گردند همه یکبار مست (۲)

س ۴۴

گاهی هم صنایع لفظی را آرایشگرایا تش نموده است . در بیت پائین صنعت تجنیس زاید را زیبا به کار برده است:

ما را به بهشت و دوز خت کاری نیست

از فایض فیض تو لقا می طلبم

ص ۲۶

زمانی هم از ترکیب هاو لغات عربی استفاده نموده است که این همه دلیل برگستره دانش و معلوماتش بوده می تواند .

دل به مهر مہو شان بستن بود فکر عبث
زانکه از خوبان عالم کس وفاداری ندید

انما اموالکم پند یست ازنا صبح شنو

جیفه دنیا نمیجو یند جز اهل پلید

۱- پشتنی میرمنی عبدالرو ف بینوا کابل ۱۳۲۳ ص ۱۰۲

۲- برای مزید معلومات را جمع به این ترکیب به نوشته پوها ند دوکتور جاوید تحت عنوان نمونه ((تحول معنای چند کلمه)) در مجله خراسان، ش ۳-۲، اس اول، ۱۳۶۰ و ش اول - س دوم ۱۳۶۰ مرا جمع کنید.

یا:

مرا عهد که اول کرده مولی

هم الله و معك والله اعلم

ص ۱۹۹

چشم اندازی بر دیوان عایشه .

دیوان عایشه باقطع (۲۴ × ۱۶) شامل ۳۸ صفحه است در صفحات (۱ × ۲۸) قصاید و حمد به آمده است به ادا مه آن بخش غزلیات تا صفحه ۲۷۲ ادامه دارد که البته بخش عمده دیوان او را غزلیات می سازد از صفحه ۲۷۲ به بعد تا صفحه ۲۸۰ ساقی تا مه است به ادا مه آن تا صفحه ۲۸۱ مخمس و از صفحه ۲۸۱-۲۸۷ بخش ترجیع بند و در صفحه ۲۸۷ به بعد بخش شعر یست تحت عنوان (واسوخت).

علاوه از بخش اشعار این دیوان دارای يك تقریظ و خاتمه الطبع است هر صفحه دیوان حد اکثر ۱۴ بیت دارد و مجموع اشعارش به (۵۰۰) می رسد بخش مهم و عمده کتاب که در باره شنا سایی شاعر مدرک خوبی به شمار می رود ویگانه مرجع و ماخذ برای گزار شگران احوال عایشه به شما می رود همین خاتمه الطبع و تقریظی است که در آخر دیوان آمده است . این خاتمه الطبع بهتر ین مرجع شناخت شاعر بوده می تواند . (سپاس بقیاس خالق هژده هزار عالم را (۰۰۰۰) که بهتر ین مخلوقات حیوان ناطق است و تخصیص نطق که به نظم باشد و اخص آن از انوث لهذا ین کتاب لا جواب از کلام شاعره جادو- زبان سحر بیان که هر غزلش بحر یست که سفینه خرد را تلام اموا- جشن در تزلزل است ، در بلده کابل اعنی صاحب عفت و عصمت بی بی- عایشه درانی بار کزایی از ابکار افکار مسوده نمود ماز نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و نسخه مکتوبه مر حومه در کتابخانه خسروی بود سپس امیر عبدالرحمن خان کتاب مر حومه را در چاپخانه سرکاری داده امر نمودند که چاپ شود به انتظام سیادت پناه میر محمد عظیم خان سارجن میجر و به اهتمام هیچمدان آفاق منشی عبدالرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۳۰۵ هجری طبع شد)) (۱)

از نقل قول با لا مطالب جا لبوسود مند که برای معرفی يك نسخه مهم و ضروری است به دست می آید همچنان از تقریظ مفصل احمد جان الکوزایی که به ادامه خاتمة الطبع آمده است نکات مهم و بدرد خور آنرا که برای شناخت هویت عایشه خیلی ارزنده و گو یا است می آوریم .

« تقریظی که در هنگام طبع این کتاب بلاغت فرجام به قلم احمد جان الکوزا می مهمتم حساب گیری د فاطر کل افغانستان ... مرقوم گردید اهل معنا را مژده و صوابان اشارت را بشارت که درین زمان فیض تو امان و ایام سعادت انجام به فرا لطافت سبها نسوی فیض انقاس رحمانی گلستان نثر مرده نکته سنجان ملیح سیراب و بوستان افسرده و غزل خوان فصیح خرم و شاداب شد بلبان نغمه سرای گانزار فصاحت را گلزار تازه دمید و طوطیان شکر فای گلشن بلاغت را شکرایی اندازد رسید، یعنی دیوان ملاحت عنوان محبت تر جمان مشحون از انوار عدل و اصناف غنچ المومنون به شکر گنج از تصنیف عقیقه ظریف و شاعرانه لطیفه ... بی عایشه بنت یعقوب علی خان توپچی باشی بارکزایی درانی افغان عمر خان - زایی که در عهد سلطنت محمود شاه بن مرحوم مقفور جنت آرامگاه تیمور شاه مقارن سنه (۱۲۳۳) هجری مطابق (۱۸۱۷ میلادی) به اتمام رسیده بود و پسرش فیض طلب نام داشت تا حال که سنه ۱۳۰۵ هجرت است مدت هفتاد و سه سال به سبب عدم قدر دانیهای کمال و ظهور رفتن و اختلال در طاقنسیان و گنج فراوشی افتاده و از غایت فرسوده کی با خالک سیاه یکسان گردیده بود به حسن التفات ... امیر عبدالرحمان خان و به موجب فرمان واجب الاذعان چاكدستان مطبع فیض منبع دارا لسطنه کابل ... به تصحیح تام و تنقیح مالا کلام آنرا به قالب طبع در آوردند و نقاب احتجاب را از چهره این عروس زیبا برانداختند (۲) به ادا مه این تقریظ بحث کو تا هی است زیر عنوان (نکته دقیق و سیر عمیق)

۱- عایشه درانی، غلام حبیب نوابی، کابل ۱۳۵۴ ص ۳

۲- دیوان عایشه، ص ۳۵۱-۳۵۲

محمد عزیز درباره خانواده درانی و نبوغ شان آورد، که یگانه اثر ارزشمند تا حال به این کیفیت دیده نشد ... زیرا که از ابتدای ترویج شعر پارسی دیوانی به این اسلوب و اینقدر حجم از زنان اهل زبان به ظهور نرسیده چه جای آنکه از اهل زبان دیگر البته از دیدن این بهار بیخزان ... ظاهر و اشکار خوا هشد، که زن طایفه چون بدین تهذیب و کمال برسد) البته عایشه در زمانی که حیات داشت دیوانش را ترتیب و تنظیم نمود به نام شکر گنج به روز ۵ شنبه ۲۶- رجب ۱۲۳۲ به اتمام رسانید اما وی به تاریخ ۱۲۳۵ چشم از جهان پویشیده است. نسخه که به دندانه چاپ سپرده شده بود سه سال قبل از فوت او بوده است. که اشعار سه سال اخیر عمرش در دیوان چاپی موجود نیست البته سرور گویا اعتمادی در انجامی که بخشی در باره عایشه دارد یاد آور میشود که در دیوان خطی نسبت به دیوان مطبوع (۷) غزل ۳ قصیده و ۲ رباعی اضافه تراست و دیوان مطبوع شاید از روی نسخه دیگر است (۱۰).

به باور نزدیک که نسخه تنظیم شده ۱۲۳۲ به خط شاعر نزد خودش بوده باشد. و نسخه دومی با ترتیب دیگر توسط شخصی دیگر تنظیم شده باشد که از روی همین نسخه چاپ کابل در ۱۳۰۵ صورت پذیرفته است اما اشعاری را که شاعر در مدت سه سال اخیر عمرش سروده به نسخه موجود در نزد خود اضافه کرده است و نسخه ای که به دسترس گویند اعتمادی رسیده و هفت غزل سه قصیده و دور باعی اضافه تر دارد به گمان اغلب همان نسخه اصلی شاعر بوده است که اشعار سه سال اخیر عمرش را در آن زیاد نموده است. شاید نسخه های دیگری از دیوان عایشه موجود باشد که به دسترس اشخاص مختلف بوده می تواند که در صورت دسترسی به دیوان های دیگر، دیوان چاپی او با تجدید نظر دوباره به زیر دندانه چاپ سپرده خواهد شد.

نسخه ترتیب شده سال (۱۲۳۲) در پنجم ماه رمضان (۱۳۰۵) ه. ق در

۱- سرور گویا : شاعره افغان کابل. ش. ۱۲- ۱۳۱۱ ص ۱۴- ۱۷

مطمعه سر کار ی دارا لسطنه کا بل به اهتمام منشی عبدالر ق بیگ

به طبع رسیده است.

گو یا اعتماد ی او را از خو شبختر ین شعرا ی این و طن می-
داند زیرا دیوانش در زمان حیات او به زیور چاپ آراسته شده است.

واقعا در آن هنگامی که افغانستان از نگاه او ضاع سیاسی تیره روز بود
چاپ دیوان يك شاعر خیلی دشواری نمود خصوصا آنها يك شاعر
زن زیرا از جانب دیگر چاپ کتاب هم خیلی ها دشوار بود زیرا مانند
امروز چاپخانه های مجهز و فعال ندانستیم باوجود آنها چاپ دیوان
عایشه خیلی ها مفید دانسته شده خوب و کمتر غلطی های چاپی و
طبا عتی در آن به چشم می خورد تنه اچند نکته محدود در سرا سر دیوان
هو جود است که یاد کرد این مطلب ضروری و لازمی است به جای عبث
عبس

چنانچه در بیت پائین.

عاشقم بیچاره ام غیر از شکیم چاره نیست

در تمنای و صالحت عمر من بگذشت عبس

ص ۱۵۸

یا:

سرسر بود کار گردون عبس به نام جهان آفرین کوشش و بس

ص ۲۸۰

به جای گلزار - گلدار :

گلشن روی توام چون سده غایب ز نظر

در گلستان جهان زینت گلزار نما ند

ص ۹۱

برای وصف گلدار جمالت چون بلبل هزاران آفرید ند

ص ۱۱۳

اندر پی نظاره گلدار جمالت

مرغان سحر خیز و هزاران شده محتاج

ص ۱۲

گرچه اشعار عایشه به او را ن عروضی ساده معمول و مروج زبان

دری یعنی بحرمل و هزج سرودده شده است اما گاه گاهی در پهلوی ابیات ناپ و غز لهای یکدست کمی‌هاو کاستی‌های دروزن دیده‌میشود چنانچه در بیت پایین‌تر چه کنید.

همچو مجنون در تمنای بت لیلی‌صفت

گاه خود را مست و گاه هشیارمیخواهد دلم

در مصراع اول در کلمه همچو يك (ن) اضافی است یعنی اصل کلمه به شکل همچون است که وجود (ن) باعث سکتگی در وزن شعر میشود.

یا:

استحقاق است نتا یج حسن‌براو

دل‌برد زمن آن سیب زنخدان‌ایوانی

ص ۲۵۸

به بحر غم افتاده ام روز و شب برای نده از موج طوفان تو می

ص ۲۵۸

در پایان دیوان عایشه این شعر آمده است که بهترین شناسنامه کاتبه عایشه از امتی‌شاه عرب.

بنت یعقوب علی‌والد فیض‌طلب

قوم بارگزینی و شاه‌عره ملک‌وجود

عهد سلطان‌زمان بحر عطاشه‌محمود

پشت در پشت خطاب آمده مارا منصب

تو پچی باشی همه بود ندوی‌الجاهو حسب

یوم پنجشنبه بدو بیست و شش از ماه رجب

یافت تحریر شکر گنج به مضمون ادب

یکهزار و دو صد و سی و دو از هجرت بود

که چنین نظم گهر بار بار قلم نمود

ساعت چاشت بد، این نسخه به اتمام رسید .

که به از باب خرد فرحت و ی‌باد مزید

ساکن کابل و در موضع اونچی مرقوم

شد کین فطنت اشعار پند یورد مفہوم

رنج بسیار کشیده ام چو سخن ضم کردم
هر زمان پاره از خون جگر کم کردم

خوا هم امروز خود را ز کرم زبانی
زانکه پاینده و با قیست و راسلطان

اول و آخر وهم باطن و اظهار یکست
هم کریم و کرم و غافر و غفار یکست

ص ۳۴۸

عایشه شا عر یست که در آن زمانی که اوضاع افغانستان نسبتاً تیره و
تار بود با سروده ها و گفته هایش که پر از هواد و مطالب فراوان از
شرایط آن عصر بود نا مش را دردل ماند گار ساخت باینکه دیوان
اشعارش بزرگترین گنجینه است اما بانه اشعارش در سلاست روانی
و تصویری به پای بزرگمردان میدان شعر و شاعری نمی رسد گاهی
هم کمی و کاستی بعضی ابیاتش در غزل سبب میشود که آن ابیات
از غزل وی کشیده شود تا غزل سی یکدست زیبا و پر محتوا به دست آید
دوسه غزلی عایشه را انتخاب نموده در اینجا می آوریم .
شیشه دلرا پر از خون جگر کرد عایشه

وز ندامت خاک عالم را به سرکرد عایشه

از فرا ق لیلی خو دیقراست روز و شب

همچو مجنون رخ به سوی بحر و بر کرد عایشه

سوخت در نار جدایی جا می عیش و طرب

هم لباس هجر و محنت را به برکرد عایشه

قیس وش دیوانه محبوب میباشدم

از وجود خویش خود را بیخبر کرد عایشه

از جفای چرخ کبرفتار و ظلم روزگار

چادر اندوه و ماتم را به سرکرد عایشه

عقل از ملك سرش اخراج و سودا جا گرفت

قصه نشو و نما را مختصر کرد عایشه

از کهن خمری که پنهان در خم تو حید بود

جرعه نوشیده و آنگه تر لکس کرد عایشه

زنت: انتر خواب حیرت کین نویدآمد به گوش
 شام هجران ترا ایزد سحر کرد عایشه
 دلم چون طایر سرگشته در ویرانه میگردد
 رفاقت نمی جوید پی غمخانه میگردد
 مگر فتار شب تارست ز عمر خویش بیزار است
 به گرد شمع وصل دوست چون پروانه میگردد
 ندارد مسکن و ماوی چون گشسته پی پروا
 به صحرای علم چون وحشیان دیوانه میگردد
 به دام زلف مشکین بتان دامن گرفتار است
 به گرد خرمن عارض برای دانه میگردد
 نجوید تخت سلطانی نخواهد تا چاق قانی
 چو سیاح از پی هر قصه و افسانه میگردد
 ندانم قسمت عایشه از فطرت چسان آمد
 که دایم از وجود خویشتن بیگانه میگردد

ص ۹۸

نگارنا زنین ای سرو آزاد
 نمیدانم که حوری یا پریزاد
 برفت از من قرار و طاقت و هوش
 ترا ای کاشکی ما در نمیزاد
 به تیری غمزه ام کردی نشانه
 کنم پیش که از دست تو فریاد
 دلم بردی و ریخ پنهان نمودی
 چه باشد گر به دیدارم کنی شاد
 چو شمع از فرق تا پامیگدازم
 زجورت ای ستمگر دادو بیداد
 جفا های که از ظلم تود یسدم
 نکرد این ظلم را شیرین به فرهاد
 ترا این رسم بدعهدی که آموخت
 که هرگز از غریبان نوری یسادم
 مسوز ای پیرو ت بیش از اینم
 قسم بادت به روح پیرو استاد
 ترا شمع و مرا پروانه کردند
 مزیدت باد این حسن خداداد
 وجودم سوختی در نار هجران
 چو خاکستر مرا دادی تو بر باد
 ندارم طاقت روز جدا یسی
 هزاران جان فدایت شاخ شمشاد
 نمیدانم ترازین چیست مقصود
 که دلها را به دام آری چو صیاد

زکو تم ده که مسکین و فقیر م همیشه خانه خیر ست آب—داد
ندا نم از قضا ی آسما نی چسان عایشه دردنام تو افتاد

ص. ۱۱

این بر داشت هاو یادداشت ها نتیجه تلاش و کوششی است که
از خلال دیوان و از لابلای اشعار عایشه صورت گرفته است. علاوه
از ما خذی که در پا قی یادشده است اشخاص دیگری هم زندگینامه
او را به طور مختصر آورده اند. که یاد کرد این مطلب لازم است.

زندگینامه او را فاروق فلاح در مجله ادب ش ۴ س ۲۵-۱۳۵۶ در
صفحات ۱۰۲ و ۱۱۱ و همچنین صدیقی در مجله ادب ش ۳-۲۳ س ۲۳-۱۳۵۴
ه.ش در صفحات ۳۳-۴۷ آورده است.

از برگزیده زنان قرن دوازدهم عایشه درانی چهره در خشنا نی است
که تا حد امکان سخنانی در باره او گفته شد در این دو قرن به چهره های
شاعران و ادیبانی بر می خوریم که یا نامی از آنها در تذکره ها برده
شده و یا شرح مختصر شان در تذکره شعراء آمده است. عدیدی دیگر
هم زندگانی بر سرو صدا یی راپشت سر گذاشته اند.

در سده های ۱۲-۱۳ چهره های ادبی را سراغ داریم که هم در
عرصه شعری شاعری علم بردار بوده اند و هم در زندگانی شان جلوه های
از عشق های پاک و آتشین چون لیلی و مجنون انعکاس خوبی یافته
است.

خدیجه سلطان :

عشق آتشین و الهه داغستا نی با خدیجه سلطان در آن زمان آشوبی
را بر پا نمود که نه تنها و الهه بانو شستن تذکره مفصل و پر محتوا-
یش نامش را در صفحات تاریخ جاودا نیکی بخشید بلکه عشق پاک
وبی آرایش او در برابر خدیجه او را واداشت تن به سفر در دهه
و جریان این عشق پر سوز و گداز را که قرار و آرام از او بوده بوده
شاعر معروف یعنی فقیر دهلوی حکایه کند. داستان عشق این—

دو دل‌داده پر ارمان سبب شد که این‌شا عر (۱) مثنوی مشهور (وا له- سلطان) را که از گنجینه‌های پربهای معنوی سده (۱۲) هجری است - عرضه دو ستدا را ن و علا قمندان عرصه شعر و شاعر ی بنما ید.

آوردن ما جرای عشق این دودلداد در این بخش که آوازه و سسرور صدای ی را ایجاد کرده بود دور از موضو ع نخوا هد بود زیرا این مثنو ی سرا پا لبر یز از عشق‌های پر سوز و گداز ی است که تلا ش وپایداری عاشق نـامراد را دربرآ بر ممشو قش نشان می دهد همچنان خارج از دلچسپی نخوا هد بود که نکات مهم و ارزنده یی که جریان زند گمی این دود لداده را طور یکـه فقیر دهلو ی نظم نموده است در اینجا بیاوریم .

خدیده سلطان در اواخر دوره صفوی می زیست ، وی دختر حسن علیخان داغستانی و دختر عم علیقلی خان خان‌والله مؤلف ریاض الشعر اوانواسه ایلدرم شمشال فرمانروای داغستان بود او در اثر توجه و املد ین خود

۱- شمس الدین فقیر دهلو ی متو لد در سنه (۱۱۱۵) و متو فی (۱۱۸۳) هجری شاعر و نویسنده مشهور این سده است وی علاوه از دیوان اشعار صا حب مثنو ی به نام (والله سلطان) و کتاب حقایق البلاغت است. وی در فنون نظم و نثر معانی و بیان و بدیع و عروض و قوافی از بزرگان زمانش بود در سالیهای آخر عمر کسوت فقیری به تن کرد و گوشه انزوا و عزالت قبول نمود و در فرصتی که خواهان سفر از بصره به سو ی هند بود از قضا کشتی شکست و سر ما یه حیاتش در گرداب فنا در افتاد نمونه پابین از فراورده های ذهن اوست: طرف چمن چو بر شکست سنبل حلقه زای را

فتنه یکی هزار شد نر گس سرمه سای را

یار نشنا خته قدر دل بی کینه ها

کاش مید ید رخ خو یش د ر آئینه ما

این مطلب از کتاب تذکره نتایج الافکار محمد قدرت الله گو پاموی

بجی : ۱۳۳۶ صص ۵۴۷- ۵۴۹ گرفته شد .

تعلیم کا فی بہ دست آورد (۱) وی بہ شعر وادب علاقمند شدو بہ سرودن شعر وادب دست یافت. خدیجہ با پسر کا کایش را بطہ عاشقا نہ داشت و این قصہ درقرن دوازدهم ہجری در محافل ادبی شہرت یا فتنہ بودوی در مدرسہ شعرمی خواند و خودش ہم بہ تخلص سلطان ابیا تی می سرود چند بیت از اشعار او را در اینجا می آوریم :

من سا قیم و شراب حاضر ای عاشق تشنہ آب حاضر
 آب است شراب پیش لعل (۲) ہان لعل من و شراب حاضر
 باحسن من آفتاب ہیچ است اینک من و آفتاب حاضر
 گفتی سختم (۱) خوش است یاقند گر فہم کنی جواب حاضر
 خواہم من اگر گزک ز جبریل سازد ز جگر کباب حاضر (۲)
 (سلطان) چو منی نبوددرد ہر عالم عالم کتا ب حاضر

یا :
 افسانہ دردمن اگر گوش کنسی از لیلی ودا ستانش فراموش کنی
 و ر قصہ عشق ابن عم شنسو ی مجنون و حکایتش فراموش کنی (۳)
 خدیجہ در شعر با لا از عشق خود باوالہ پسر کاکای خود یاد کردہ است
 او عشق خود را چون عشق لیلی و مجنون می داند و حتی در پایداری
 این عشق خود را از آنها بر ترقیاس میکند کار این عشق بہ جا بی
 کشید کہ افسانہ ہای اندو ہمہ جا را فرا گرفت شمس الدین فقیر -
 دہلوی ازین ما جرای عشق سی داستانی مانند لیلی و مجنون منظوم

۱- پردہ نشینان سخنگوی، ماگہ رحمانی، ۱۳۳۱، شمسی ص (۴۹)-

(۵۰)

۲- این بیت در کتا ب ((از رابعہ تاپروین)) تالیف کشاورز صدر،
 تہران : ۱۳۲۴ ص ۱۵۲ بہ نقل از کتا ب دانشمندان آذر با یجان ،
 ص ۱۷۹ چنین آمدہ است ((آب است شراب پیش لعل)).

۱- ہمچنان در کتا ب از رابعہ تاپروین کلمہ (سخنم) بہ شکل
 سخت آمدہ است .

۲- این بیت از روی کتا ب (از رابعہ تاپروین) ص ۱۵۲ نقل شد.

۳- زنان سخنگور علی اکبر مشیرسلیمی تہران ۱۳۳۵ ج اول ص ۲۵

گردا نید و آنرا مثنوی (والله - سلطان) نام نهاد وی در باره خود بی بیان خود گوید.

و چه دگر این که نظم و الیه کز عقد گهر بود بسی به در چیست درین صحیفه نغز زانسانکه بیوست جاکند مغز کاین قصه که ما به اثرهاست بهتر ز فسانه دگرهاست خواستخواه دل خدیجه مرعاشاعرنو پسند و ادیبی بود وی صاحب تذکره معروف به نسام ریاض الشعراء است .

این تذکره با ارزش که در قطاردیگر نسخ خطی در آرشیف ملی محفوظ است شامل (۱۲۴۸) صفحه و غنیمت ترین ماخلد برای شعرای متأخر افغانستان به شمار می رود و زیاده از سه هزار شاعر را دربر دارد ریاض الشعراء به روضه های مختلف تقسیم شده که هر راوضه به اساس الفبایی تخلص یا نام شاعر ترتیب شده است که مجموع این روضه ها روضه الشعراء نام دارد والیه قسمت اخیر ریاض الشعراء یعنی بعد از صفحه ۱۱۸۶ را بسط اشعار و شرح حال و عشق خود با خدیجه سلطان اختصاص داده که در نسخه ذکر شده به خط خودش میباشند او در باره خود سخن را بدینگونه آغاز می کند.

«معرض رای خورشید ضیای ارباب فهم و ذکا میدارد که در هنگام حدوث فتنه هلاکوخان و زوال دولت عباسیان جمعی که از آن سلسله باقی ماندند مانند بنات النعش از جفا ی زمان متفرق شده برخی محمل ارادت به سمت مغرب زمین و گروهمی نا قه توکل به طرف حجاز و جماعتی مرکب مقصود به سوی هندوستان رانده متوطن گردیده - اجداد فقیر را قاید تقدیر به جانب داغستان (۱) برده جماعتی لزگی که متوطن آن ملک اند این معنا را غنیمت دانسته غاشیه طاعت بر دوش و حلقه ارادت ایشان درگوش کرده به ریاست خود بر داشته لفظ خلافت به عبارت شمخال تبدیل یافت (۲) بعد می افزاید .

۱- داغستان (جمهوری مستقل جزو اتحاد جماهیر شوروی واقع در سواحل بحر خزر (۹۳۰۰۰) سکنه شهر عمده آن (مخاچ قلعه)، فرهنگ معین، ج پنجم، ص ۵۰۱ .

۲- ریاض الشعراء، والیه داغستانی نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی، ص ۱۱۸۶-۱۱۸۷ .

((...از مهر علیخان چهار پسر به هم رسید که اصغر آنها محمدعلیخان والد را قم حروف است و تولد این فرسوده نوایب زمان در شهر صفرب (۱۱۲۶) هـ. ق در دارا لسطنه اصفهان واقع شده، در سنه (۱۱۲۶) هـ که بیکلر بیکی کری ایر وان و آذر بایجان و قندهار به ضمیمه آن مرجوع شده متوجه تسخیر قندهار بود و بعد از یتیم ماند و با متعلقان به اصفهان آمد در سنه ۱۱۲۹ هـ فتح علیخان عم والد فقیر از مناصب وزارت واعمال واقوام دیگر همگی از مناصب و حکو متهای خود معزول شده تفرقه عجیبی به احوال تمام سلسله روداد و در آخر همان سال افواج افغان از قندهار آمده اصفهان را محصور داشته فتنه از هر طرف سر به عیوی کشید در محرم ۱۱۳۵ شهر مزبور مفتوح آن جماعه شده و (۱).... و در جای دیگر گوید .

((صورت اجمال احوال این شکسته بال اینست که در صغر سن بسا دختر عم خود نامزد شده با آنکه در آن حال تمیز راه از چاه و سفید از سیاه نمینمود وی بی اختیار فریفته عارض آن گلهزار گسر دیده... در ریاض الشعراء را جمع به مناصب و اشاره پی دارد که (او بسا منصب چهار هزار و دو هزار و نوبت و خلعت و چینه و صر و چند زنجیر فیل و جاگیر و نقدی و خدمت میر توزکی سرافرازی یافت) وی به سن شش سالگی به مکتب رفت که فقیر دهلوی در مثنوی

(واله سلطان) به این موضوع چنین اشاره میکند.
واله چون به شش رسید سالش دادند به مدرس اشتغالش
در خانه به شغل درس پرداخت فردوس نمونه مکتبی ساخت (۲)
گویند خدیجه سلطان حتا در کودکی زیبا بود و زیب و زیب... ای اوجلب
تو چه می نمود فقیر دهلوی درباره زیبای او گوید.

شد زان به رشک مهر تابان بیت الشرف حسن علیخان
حق زیبا دختری به او داد شد خانه او ز حسنش آباد
در طفلی بود از ملاحت انگار شور صد قیا مست

ص ۳۴

۱- ریاض الشعراء. واله داغستانی، ص ۱۱۸۸ .

۱- مثنوی (واله - سلطان) میر شمس الدین فقیر دهلوی

واله از ایام طفولیت با خد یچه دختر عم خویش همدرس گشت
وانس والفتی بین آنان پد پدآمده‌وی در تمام حال حتا در جریان درس
از عشق خد یچه فکرش خالی نبود.

سرو قد یار جلوه گر بود

از هرا لقم که در نظر بود

آراست درون خانه مکتب

عم نیز برای ماه نخشب

بنشست بدر آن پریر و (۲)

در پیش معلم ملک خو

وحالا نکته‌هایی دلچسپی را درباره عشق واله و خدیجه سلطان از خلال
مثنوی واله سلطان فقیر دهلوی با تفسیرهای مختصر در معرض
مطالعه میگذاریم.

پدر واله از سنین کودکی اندو تصمیم گرفت که واله و خدیجه
باهم نامزد شوند و به همین دلیل دعوت ترتیب دادند و مجلسی
آراستند.

شد شاد دل پدر به رویش عم را جان تازه شد به بویش

از مقدم آن بهار عشرت دادند به هم قرار عشرت

ص ۳۵

بعد نا مزدی اندو به موافقه و برادر صورت گرفت.

در پهلوی یکدیگر نشستند با هم زینگونه عهد بستند

کاین مهر لقای ماه رخسار کش حور سزد به جان پرستار

ساز یمش نا مزد به واله باز هر قرآن مشتربی به

ص ۳۶

اندو عاشق و معشوق کصمیمیت و دوستی بیش از حد
داشتند بعد از سه سال نظر به رفتن پدر واله از صفاهان به ایروان به
فراق همدیگر مبتلا شدند.

زانجا که شاه داشت اخلاص شد صوبه ایروان به او خاص

با اهل و عیال خود روان شد از صفاهان به ایروان شد

ص ۳۷

پدر واله بعد از دو سال حکمرانی روانه قندهار شد و در آفت آنجا در

۲- ریاض الشعرا ص ۸۹-۱۱۹

راه و فات کرد این ما چرا برای وای که پریشانی بزرگی را به بار آورد.

شد عازم وترك ايروان گفت ناگاه در راه ترك جان گفت

ص ۳۸

بعد از مرگ پدر وی موزونوازش والطف عم خود قرار گرفت و پنج سال تمام را با نامزد در خانه عم خود (پدر خدیجه) به خوشی و سرور سپری نمود.

با نامزد خود آن و فاکیش میداشت علاوه بر حد بیش بابازی خوش نداشت بی او دمسازی خوش نداشت بی او

ص ۳۹

چندی بر این واقعه گذشت تا در سال ۱۱۳۴ هـ محمود افغان از قندهار به اصفهان آمد و این شهر را در محاصره گرفت جمعی را کشت و عده‌یی را به زندان افکند از جمله کسانی که اسیر بند محمود شدند حسن علیخان عم والّه و بعضی دیگر از اعضای خاندان او بودند بعد جنگی رویداد و والّه آماده جنگ شد و این جنگ به نفع محمود خاتمه یافت.

محمود چو حال اینچنین دید برخو یشتن از نشا ط با لید آن فتح که شد میسر او افراخت بر آسمان سسر او

ص ۶۵

در آن هنگام قحطی و مرض و با باعث تشویش و درد سر همه مردم گردید.

نان بود به نرخ جان آدم ننی بیش از و پدید و ننی کم از قحط و و با به جان رسیده‌ند

ص ۶۶

محبت وای و خدیجه به او چو خود رسیده و عشق اندو به اندازه پی شدت گرفته بود که از ندیدن یکدیگر رنج می بردند . اما مایوسی وای از پیوند با خدیجه کینه طلبکاران دیگر برایش پیدا شده بود بسبب شد که آتش حسرت او شعله ور گردد.

گویند که چون شه و امیران کشتند اسیر بند افغانان

از جمله آن همه امیران بوده است یکی حسن علیخان
واله به دل زعشق پر خون درخانه نشسته زار و محزون

ص ۶۹

ازین عشق خدیجه هم سوز ز یادداشت.

زآنجا نب هم خدیجه سلطان میسوخت به داغ پنهان
مادر خدیجه سلطان زن هو شیاری بود از پیوند خدیجه با واله
رضا پت خا طر داشت.

از بسکه به واله اش نظر بود زاولاد خودش عزیز تر بود

ص ۷۱

مادر که به وصلت اندو دل داده موافق بود به پدر خدیجه می گوید:
که به ازدواج اندو رضا پت نشاند دهد اما پدر خدیجه که مزاج تند
داشت از عاقبت این وصلت دچار تشویش بود که از آینده این ازدواج
آندو دل داده در فامیل خصومت های پدیدار نشود.

خصمان همه در کمین نشسته در راه تفاق و کین نشسته
تر سم که سگی زجا در آید آهو بره مرا ربا یسد
او به گفتگوی خود ادا مه داده گفت:

زانجا که به طبع کینه جو بود دل سخت به سان سنگ و رو بود
با واله خدیجه سلطان بی موجب داشت کین پنهان

ص ۷۳

پدر خدیجه بعد از ازدواج آندو خود را در مقابل عمل انجام شده میابد
زیرا او به ازدواج اندو عاشق و معشوق سر سپرده رضا پت خاطر
ندا رد به همین جهت واله سر به بیابان می زند و آواره و مجنون وار
گشت و گذار می کند از طرفی دوری و فراق خدیجه خاطر او را تیره و تار
ساخته بود و از جانبی خود را در برابر دشمنان پر زور و قوی میابد
زیرا سران قبایل هر يك از زیبایی خیره کننده خدیجه در تلاش بودند
که با او هم کابین شو ند از جمله شخصی از نزد یکان محمود بسا
استفاده از قدرت او با وجود ناراضی والدین خدیجه باوی ازدواج
میکنند همه از این ازدواج رضا پت خاطر اندا شتند حتا عده بی هوید
وزاری می کردند. حال واله بدتر از همه بود بی صبرانه آرزوی دیدار

خلیجی را به سر می پروراند نید فرصت برای خدیجه دست می دهد و به دیدار مادرش می آید در همین جملات مسامحه ای برای او اله است تا از نزدیک معشوق به جان برابری را دیدار کند، اندو از وصل هم بی نهایت خوش گردیده و به گفتگوی وصحبت و راز و نیاز مشغول میشوند. چشمش به جمال یار وا شد گویی گرهش زکار وا شد

ص ۹۷

خدیجه از دیدار واله فکر می کرده چه چیز را دارد و به خانه پدر می نشیند و قناعت اختیار میکند.

چون جای به خانه پدر کرد از دل غم و غصه را بدر کرد
خور سند نشست بارخ یار قانع به نظاره یی ز گلزار ز
دیدار خدیجه همیشه برای واله میسر نبود و گاهی هجر و فراموشی هم دست می داد.

گاهی زو صال داشت شادی گاهی ز فراق نا مراد می
ص ۱۱۳

بعد از اینکه شاه طهما سبثانی بر سپاهان مسلط می گردد و محمود از جهان رخت می بندد، واله احساس آرایش می کند و مدتی در خانه عم خود به سر می برد.

در خانه عم مراد خود یافت وز خانه خویش روی بر تافت
ص ۱۱۶-۱۱۹

واله که از دیدار جمال و زیبایی خدیجه مدتی دور مانده بود دوباره مجال دیدار میسر میشود و این غزل را واله برایش می خواند.
کای چشم و چراغ زند گانی خرم به تو باغ زند گانی
دوری ز تو مشکل است و رنه داریم فراغ زند گانی
ص ۱۲۶-۱۲۷

در مقابل خدیجه با خواندن غزل های پر آب و تاب دل واله را خویش میسازد.

القصد که آن دو یار دلبند بودند به سیر باغ یکچند
ص ۱۳۳

عشق خدیجه واله را نندمجنون ساخته بود مجنون در کوه و دشت

باآهو انس گرفته بود اما واه باسک کوی معشوق عشق می ورزید
این عملش او را رسوای عام ساخت.

وا له چو نگار قدر دان یا فت
انشاند همه ذخیره جان

ص ۱۶۰

یا:

بگر فت به شوق در بر او را زد بوسه به صورت و سر او را

ص ۱۶۶

وئی شبها وروز ها باسک یکجا بود و حباب او یکجا نان صر ف می کرد
میکرد به سگ مقام یکجا می خورد به سگ طعام یکجا

ص ۱۶۹

وا له در عشق خدیجه چنان پایداری از خود نشان می داد که هر
نوع رنج و مشکلی را در برابر معشو قش به جان خریدار بود.
میگشت به گرد خانه بیباک چون چرخ به گرد هر کز خاک
در موسم بر ف وروز با نان شبها رفتی به کوی جانان
وئی در کوی معشو ق نا لایوسر گردان بود .

بااین همه وصل یار می جست ز افسرده گی کنار می جست

ص ۱۶۲

زان جمع یکی ملا متش کرد کای هر زه درای بیسده گرد

ص ۱۶۴

القصه که واه گرفتار چون خواست رود ز خانه یسار

در صحن حرم سرای آن ماه چشمش به سگی فتاد نا گاه

زیبنده و نازنین و مطبوع مقبول به سان عنبر مسموع

سر تا قدمش ادا و انسد از در هر سر موی او دو صد ناز

ص ۱۶۵

مادر واه با اندرز های مداوم می خواست پسرش را از این عشق

منصرف سازد.

مادر چو بدید حال زارش آغشت به خون دل کنارش

ص ۱۷۲

زین شکل طلب مکن نتیجه
ص ۱۷۳

رودست بدار از خد یجه

یا یداری و ا له در عشق خدیجه چنان بود که تمام خو برو یا ن جهان
را در مقابل زیبا یی خدیجه ناچیزی دانست و به جواب مادر میگفت.

کود ل که دهم به دلر یا یی

دلبستگی نمائند و جایی
پیشم نبود زخو برو یان

آنی دیدم که محو انسم

در حسن رخ خدیجه جانم
گر چشم به غیر او گشایم

از حلقه عاشقی برام

ص ۱۷۷

سگ را کس بیکسان شمرده

سوداش زبسکه عقل برده

ص ۱۸۰

سرانجام مادر و ا له با لعن تند وزشت مادر خدیجه رامورد ملا مت
قرار می دهد و اظهار میدارد که دختر اوسیب گمرا هی پسر ش شده
استم جوا ب مادر خدیجه در مقابل چنین بوده است.

فرزند تو گر شد به سگ یار

فرزند تو گر شد به سگ یار

سوی سگ او نماید آهنگ

چون دامن یار رفتش از چنگ

بیچاره به حال سگ نشسته

از دست تو با دل شکسته

خود نور ز چشم خود ربودی

خود دشمن پور خویش بودی

ص ۱۸۱

برعکس مادر خدیجه به گفتار خود ادامه داده رسوایی این عشق را
به نسبت دختر عم و پسر عم بودن هم می داند:

بوده است به او خدیجه تا حال از سترو حجاب فارغ البال

اکنون که شود به پرده پنہان گویند به هم همه عز یزان

کا بین مه که به پرده رفت و بنشست با این عم خودش سری هست

از طعنه مرا به خون نشاند زین پرده بسی نوات خوانند

ص ۱۸۲

ما در و ا له از سخنان کنایه امیز و زشت مادر خدیجه نومید می شود:
چون ما در و ا له سیه روز این حرف شنید از آن دل افروز

نو مید به سوری خانه برگشت با محنت جاودانه برگشت
ص ۱۸۳
پایان کار از واهل خواهش نمودند که از عشق خدیجه دست
بردارد واهل در جواب گفت :

از طعنه اگر چه قوم و خویشان بر من کردند سنگ با ران
اینها همه سهل باشد اما از تو نتوانم بر پد قطع
چون پیش نرفت آن مرد ارا نشد زهر صبورش گوارا
ناچار به رفتنش رضاداد غم را بر خوان دل صلا داد
آهی به و داغ او بر آورد گوئی که داغ جان خود کرد
ص ۱۹۱-۱۹۲

گذشت ایام این دود لداده را از هم دور می سازد و خدیجه غزل
مقبولی در وداع واهل می خواند:
تلخیص جدا می نویسد
این زهر نمیشود گوارا ...
ص ۱۹۲

در جواب واهل پس از شنیدن غزل معشوقه اش که بسی بر او
تأثیر گذاشته بود گفت :
واهل چو غزل شنید از یار دست و دل او برفت از کار
ص ۱۹۳

خون دل او ز دیده زد جو ش و زوق کلام گشت بیهوش
آمد به و داغ یار زیبا یکباره و داغ کسر خود را
ص ۱۹۳

غزل زیبای در وداع معشوقه دارد.
از کوی توای نگار رفتم اما به دل فگار رفتم
کردم زدر تو غم رفتم اما ز کار رفتم...
ص ۱۹۴

کردند و داغ یکدگر را بستند ز زنگی نظر را
ص ۱۹۵

واله چو قلم نهاد در راه از نقش قلم فتاد دور جا
ص ۱۹۵

بعدواله از سپاهان ترک د یارمی کند و در کوه و بیابان آوار می

گردد:

از هر را می که شد گذارش در مد نگاه بود یارش
در هرقد می به شورو افغان میگفت همین خدیجه سلطان

ص ۱۹۸

واله ازدوری واز فراق یار می نالد و شکایت را سر می دهد:

چشم که از وست شکوۀ من وی بود به روی یار روشن

امروز کنز ان نگار دور م در چشم نموده است نور م

ص ۲۰۳

واله بعد از آواره گی زیاد مصمم شد که مهاجرت کند و در سال ۱۳۴۴ ه
عازم هندوستان شد. او در شرح حال خود در تذکرۀ ریاض الشعراء
می گوید: ((رخت اراده بر نا قۀ توکل بسته خود را به طلبت آباد هندو-
ستان که ما نا به سواد زلف جانان است رسا نید. «.

و در جای دیگر می نویسد: ((القصه به زحمت بسیار و مشقت
بی شمار هلال محرم سفینه بختم در سال افق شام هندوستان طالع
گردیدند خورشید مرادم از پیشین نظر غایب شد)).

چون هند به زلف او ست مانند دل را به سواد او کند بنسد
از هجر توانی نکو تر از جان شد تنگ به من د یار ایران

ص ۲۱۵

اکنون سو ی هند میل دار م بابحر سری چو سیل دار م
آواره گیش به هر طرف برسد تا آنکه قدم به دهلی افشرد
دهلی چو قرار گناه او شد پردود زبهر ق آه او شد

ص ۲۱۷

خدیجه سلطان بیگم در مفارقت و الهه سر گردان چنین ناله و فریاد
سر میداد .

واله می گفت و آه میکرد وز آه جهان سیاه میگردد

نثر ی چو زلال زند گانی بنوشت به غایت روانی

ص ۲۲۴

خدیجه در نامه یی از والہ چنین شکایت می کند.
دل بردی و یاد من نکر دی کاری به مراد من نکردی
کردی به سواد هند مسکن شرم نامد ز طره من ...
من بیدل و دین نشسته بیتو با جان حزین نشسته بیتو
۲۳۱-۲۳۲ ص

والہ در پای قاصد یکہ نامہ خدیجہ را آورده بود خنم میشود .
قاصد چوز در در آمد او را از شام سحر بر آمد او را
از شوق به پای قاصد افتاد کاین پای ز کوچه یی دهد یاد
۲۳۶ ص

واز دیدن نامہ معشوق در لباس خود نمی گنجید
از بسکه به خود ز شوق بالید در جامہ چوبوی گل نگنجید
۲۳۷ ص

والہ در جواب نامہ خدیجہ گفته های دارد کہ از دید گاہ عشق او
با خدیجہ قابل توجه است.

ای نور دو چشم و راحت جان ای مونس جان خدیجہ سلطان
ای اسم تو بهترین آسما آسما همه را تو یی مسمما
۲۴۱ ص

عشق خدیجہ چنان دامگیر والہ شده بود کہ هر ان آرامش از وی می-
رو بود وی در این ایات چنین اظهار عقیده میکند.

نامت گذرد چو بر زبانم خیزد چو جرس فغان زجا نم
ای جمله شبها ن در اهتمامت صلہ همچو علی قلی غلامت
ای جان علی قلی کجایی بر من رخ خود نمی نمای
۲۴۴ ص

والہ و خدیجہ نامه های پیاپی و پراز سوز و گداز به یکدیگر رد و
بدل می کنند با لایحه والہ شبی معشوقه خویش را در خواب می
بیند و او را زو نیاز میکند و همبستر میشود.

از لعل لبش حلاوتی برد تلخی بشنید و لذتی برد
بادوست حکایت جدا یی سر کرد ز روی آشنا یی
۱۲۵ - ۲۵۷ ص

برای شنا سایی و شناخت منظومه (واله - سلطان) و نظر
 گوینده آن را جمع به آن در اینجا اشعاری را می آوریم که بیانگر ارزش
 های نا بر آورده او در مقابل این دو دلداده است فقیر دهلوی از
 صمیم قلب اراد تمند و اله و پایداری واستواری او در برابر این عشق
 شده بود در لابلای اشعار زیرین خواهان بر آورده شدن این آرزوست
 تافر صتی مناسبی در آینده برایش دست دهد که پایان عشق این دورا
 منظوم سازد فقیر دهلوی به حیث شاعر رسا تمند می خواهد آخرین
 دین خود را در برابر این عشق پاک ادا نماید در این ابیات می خوانیم

گر هست مرا حیات باقی وین عیشم را ثبات باقی
 از آخر کار آن دود مساز شرخی دیگر فزایمش باقی

این منظومه عشقی را با این بیت پایان می دهد:

کاین مثنوی خجسته انجام از کلک فقیر یا فت اتمام
 ص ۲۶۳

وی هر لفظش را روح افزا و جان بخش می داند.
 لفظش که چو آب زگانیست پیرا هنر یوسف معانیست
 ص ۲۶۲

بیت زیرین تعداد ابیات این مثنوی را و هم مدتی را که این
 داستان منظوم شده است جلوه گر است.

با شد چو شمار و اهل معنی بیش از سه هزار و دوصد و سی
 خونها خوردم به عرض یکسال تا شد رخ نظم من چنین آل
 ص ۲۶۴

دردرستی و راستی این داستان چنین پرداخته است.

این نظم ز نظمهای دیگر
 اول آنست کاین حکایت
 نبود چو حکایت سماعی
 یا جمله لطایف و فواید
 آنکه سخن ز عشق گفتند
 پرداخته خیالشان بود

از چند جهت بود نکوتر
 مقول نگشته از روایت
 یا همچو فسانه اختراعی
 بر اصل و قریع نیست زاید
 برادر که به نوک خامه سفتند
 بر ساخته کمالشان بود

ص ۲۶۴ - ۲۶۵

فقیر دهلوی قصه عشق این دودلداده را از زبان خود و الهه شنیده است و مدعی است که همه سروده‌ها و پرداخت هایش باز تاب کا مل و تمام نمای از زندگي اندو سر سپرده میدان بوده است ابیات پائین بیانگر این گفته است.

وجه دگر این که آن دل افکار بوده است مرا شفیق و دلداد

میگفت به من ز درد هجران شر حی که زخویش داشت پنهان
چون یافت ز عشق سینه ریشم خالی میگردد دل به پیشم

دردش دل ریش را خبر کرد بیمار ی او به من اثر کـــرد
از بهر علاج آن گر فـــتـــار این نسخه سا ختـــم من زار
و افسانه قیس و حرف فرهاد از غیر گر فته نا ظمـــش پیاد

ص ۲۶۵-۲۶۶

خیم و پیچ های زنده گی و الهه و عشقش هر آن افسانه عشق قیس عامری (مجنون) و فرهاد کو هکن را به یاد می دهد زیرا وی با سیرده گی و وفاداری در مکتب عشق توانست در قطار رهروان این راه قرار گیرد و فرو هیبه خاطره یی از خود در ذهن ها ماندگار سازد با تمام وفاداری و الهه در برابر خدیجه او نتوانست با وی عقد نکاح بندد چنانکه در کتا بهای تذکره آمده است. پنج بار ازدواج بروی تحمیل شده است. از ازدواج خدیجه تذکره خزانة عمره در صفحات ۴۴۷-۴۴۹ چنین یاد کرده است.

((چون افغانه بر اصفهان مسلط شد ند کریم داد غلام محمود خان افغان خدیجه سلطان را به نکاح خود آورد. آخر مردم شاه طهبا سب کریم داد را کشتند بعد از آن نا در شاه او را بی نکاح در تصرف داشت و بعد از چندی نادر شاه او را در سلاک ازدواج نجف قلی بیگ حاکم یزد پسر عم خدیجه سلطان کشید نادر شاه فوت کرد مردم یزد نجف قلی بیگ را کشتند پس از آن صالح خان قاتل نادر شاه با خدیجه سلطان عقد نکاح بست انجام کار صالح خان را کریم خان زند به قتل رسانید.

سپس میرزا احمد وزیر اصفهان او را در حبالة نکاح خود آورد و میرزا احمد هم بردست کریم خان کشته شد بعد از قتل میرزا احمد

خدیجه سلطان اراده هند کردوروانه کربلاى معلی. شد که از اینجا به بصره و از راه دریا خود را به هندپیش والۀ برسانند. بالاخره درراه در بلا ذکر ماندهاها و فاتیافت).

واله باینکهذیر زمانی در انتظارمشو قش تالان و سرگردان بود نتوانست به وصل هم برسند و لحظه یی خوشی را پشت سرگذرانند باین همه سرگردانی و نالانی اوصاحب تذکرۀ نایاب و بی نظیری است که اثرش بزرگترین گنجینه یی در سده دوازدهم به حساب می رود تذکره ریاض الشعرا به سال (۱۱۶۱ هـ) تألیف شده است و دیوان اشعار والۀ که گنجینه بزرگ ادبی است به سال ۱۱۵۷ هـ به اتمام رسیده است.

در تمام تذکره ها نمونه یی کامل از شعر والۀ به چشم نمی خورد اما خوشبختانه نه یک نسخه نایاب از اشعار والۀ نزد دانشمندان محترم - صالح پروتتا موجود است که قرا گرفته خودشان این یکا نه نسخه موجود در افغانستان است کتاب، پوش کپره یی زیبا دارد و با خط زیبای نستعلیق کتابت شده است. این نسخه به قطع (۱۸×۲۸) شامل ۳۰۸ صفحه است که دربرگیرنده ۲۴۹ غزل می باشد از لابلای غزلیاتش به این نتیجه می رسیم که وی شاعر یست آگاه و با دانش اشعارش شیوا و روان است و آمیخته به مطالب عشقی و عرفانی دیوان اشعارش به این ابیات می آغا زد.

عالم بر ند رشك به عیش مدام ما گر عکس چهره تودر افتد به جام ما
جز یار هر چه هست فراموش کرده ایم.

اینست ذر طریقت ذکر دوام ما

گشتیم ما گدای در عشق و میزنند
درهفت چرخ نوبت شاهی به نام ما

ای باد صبح چون به صمنخانه بگذری
انجا رسان به حضرت بت رامرام ما

صوفی بیا به میکه یکبار و خوش ببین
چبریل در زیارت بیت الحرام ما

از خود شدم که دوش همخواندمطر بی
بیتی زشعر حافظ شیرین کلام ما

ما در پیا له عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شر ب مدام ما

واله زضعف آه نما نده است دردلم
دیگر که میرد به صفا ها ن پیام ما

در صفحات (۲۴۱-۲۴۵) دیوا نواله پنج غزل زیبا و مقبول در
وصف خدیجه سلطان معشو قه اش آمده است که از طرفی بیانگر ارادت
واله به خدیجه است وازجانب دیگر خیلی زیبا و نادر است به طور نمونه
یکی از آن غزل هارادر اینجای آوریم.

شهاد ز ند دست به دا ما ن خدیجه
خیزد چو زجا سرو خر ا ما ن خدیجه
در باغ دگر لب نگشاید به تبسم
گر غنچه ببیند لب خندان خدیجه

ياك لحظه دلم را نگذار د که شود جمع
قر بان سر زلف پر یشا ن خدیجه
مشکل که دگر سر بدر ارد ز خجالت
گر مهر ببیند مه تا بـ ن خدیجه

ازعالم و آدم نه نشا ن بو د نه نامی
روزی که شدم واله و حیران خدیجه
از لایبای مثنوی که در و صف مولانا جلال الدین بلخی (۶۰۴) -

(۶۷۲) دارد بیانگر این مطلب است که وی شناخت و آگاهی کامل بردو-
اوین شعرا ی متقدم داشته است ازجمله همه سرا پنده گان شعر دری
به مولانا ارادت بیشتر داشته است شعر با فین دلیل براین مدعا است.

چون خلیفه مقتدا ی جزو کل آن براهیم دوم پیر سبـ
ذقتر هفتم بگفت از مثنوی مثنوی مولوی معنوی . . .

از آوردن همه ابیات مثنوی برای جلو گیری از درازی مطلب در
اینجا صرف نظر شد همچنان به خاطر آنکه چهره خدیجه سلطان این
شخصیت ادبی و شاعر سده دوازدهم را در روشنی قرار داده باشیم و

بیشتر از پیش با او آشنا می بهم رسانیم گلبرگهای از منظو مـ
رواله - سلطان فقیر دهلوی را که بیان عشق آتشین خدیجه - سلطان

با والۀ داغستانی است برگزیدم و این نبشته را بدان اذین بستیم و
نیز کمبود مدارك در بارۀ این شاعرزن سبب شد تا یادی هم از والۀ
داغستانی عاشق با وفای او به میان آوریم که همانند مجنون و فرهاد
در داستا نهایی ((لیلی و مجنون)) و خسرو شیرین به راهیان جا ده
پرخم و پیچ عشق و محبت در سی و فاداری و پایدار دادی است
بنابرین آوردن ایباتی از آن منظومویادی از (والۀ داغستانی) درین
نبشته به هیچ وجه بیجا و بی مورد نبوده بلکه روشنگر گوشه های
از زندگی و روابط این چهرۀ ادبی بشمار آیند.

غزل پائین بیانگر علاقه و الهف نسبت به خدیجه بوده می تواند.
عمر یست کسی تا مده از کوی خدیجه
باو ی نرسانیده به من بوی خدیجه

جان خاك نسیمی که رساند به مشام
عطری ز سر زلف سمن بسوی خدیجه

آیین و فا از دل او هیچ مجوئید
کاین سنگ نپاشد به تر از وی خدیجه

بانگی خاطر خوشم از بهر همین من
کز غنچه دل میشنوم بوی خدیجه

ببینید به ابروی کج بهمن بلندش
این تیغ بود در خور بازوی خدیجه

پندم مده نا صبح بیدرد که باشد
هر موی مرا کار به هر موی خدیجه

والۀ زرخش دیده دمی باز بگیرم
یکبار دگر بینم اگر روی خدیجه

در کتاب ریحانة الادب در جلد چهارم صفحات ۳۸۴-۳۷۵ در
صورت بوجود آمدن این منظوم عشقی گفته شده است که (امیر
شمس الدین فقیر به میل علیقلخان والۀ منظومه مثنوی در بارۀ عشق
واله به دختر عمویش خدیجه - سلطان در سال ۱۲۶۰ (ده سال پیش

از مرگ والۀ گفته که يك نسخه خطی تاذ هيب شده نفيس به خط نستعلیق محمد رضا در شاه جها ن آباد هندو ستان نو شته شده و در كتابخانه (سلطان القرا ئی) موجود است.

و این ربا عیات در اول و آخر آن به خط علیقلخان والۀ نو شته شده است که مربوط به خدیجه سلطانه معشوقه اش میباشد (۱) به خوبی آشکار و هویدا است که چندین نسخه از این مثنوی در کتابخانه های دنیا موجود خواهد بود.

در اینجا هدف، تحقیق و بررسی شعرا یی در ی پرداز است که به نحوی از انجا به ادبیات سرزمین ماییموندی داشته باشند گرچه خدیجه سلطان از داغستان است اما از انجا ئیکه ثمرۀ عشق اندو با هم باعث ایجاد بزرگترین مثنوی عشقی در قرن دوازدهم هجری است و از جانب دیگر آن را هرو راه ستین راه عشق (والۀ داغستانی) را واداشت که اشعار پر سوز و گدازی را که از اعماق دلش بر خواسته بود زمزمه کند و در پهلوی آن این دانشی مرده به ترتیب و تنظیم بزرگترین گنجینه معنوی قرن دوازدهم هجری یعنی تذکره ریاض الشعرا دست یازید و با

۱۵۳ صفحه ۱۵۳ کتاب (از اربعه تاپروین) این رباعیات را می خوانیم.

از دختر عم خویش دارم فریاد زان ظالم جور کیش دارم فریاد
فریاد کسان بود ز بیگانه ومن پیوسته ز قوم و خویش دارم فریاد
واله ز فراق روی جانان مردم درهند غریب وزار و حیران مردم
نگذاشت اثر زهستیم مهر رخسار مردم ز غم خدیجه سلطان مردم
جانانه مرا بی سرو سامان کرده است آشفته ام آن زلف پریشان کرده است

گفتی که تو را کرده چنین آواره

آواره مرا خدیجه سلطان کرده است

یا:

این نامه نه نامه را حت جان من است

مکتوب نگار سست پیمان من است

آن چیز کزان به نبود آن من است

یعنی خبر خدیجه سلطان من است

دقت و جدیت تمام به تکمیل آن موفق گردید که امروز این تذکره در باغستان ادبیات دری تذکره بی است بی نظیر و در بر دارنده زنند گینا مه صد ها مرد و زن شاهزادگی پری پری سر زمین افغانستان همد و ایران و ماوراءالنهر از این شاهزادگی تذکره نویسنده بزرگ قرن دوازدهم دختر ی به دنیا آمده که بیان حال و ذکر چند شعر محدود باز ما نداده و قرن دوازدهم هجری خالصی از دلچسپی، نخواهد بود .

آنچه را جمع به گناه بیگم دختر علی قلی خان والی داغستان تذکره ها آورده است خیلی ها اندک و کم نموده است ، آنچه را تذکره الخواتین در صفحه ۱۵۸ زنان سخنور جلد دوم صفحه ۱۰۹ تذکره پرده نشینان سخنگوی در صفحه ۵۱ آورده است در اینجا می آوریم :

گناه بیگم :

وی دختر علی قلی خان والی داغستان و زوجه اعتماد الملک غازی الدین خان بها در است . صبح گلشن در باره وی می نویسد .

((هر یکی از خبیران بصیر و بصیران خبیر او را گل رعنا ی گلستان کمال حسن و جمال صوری و معنوی می انگاشت و از غایت لطافت و نزاکت به نو سیری اشتباه داشت یعنی چشمش به وزن نه سیر بود)) در عظمت و وقار همسنگ کوه می نمود ابیات زیر نمونه یی از اندیشه های تابناک اوست این شاهزاده که استعداد خود را از پدر به ارث برده بود در اردو و فارسی ، شعر میسرود و میر تقی میر (منت) میر سوز و میر زار فیه (سودا) اشعار او را اصلاح مینمودند . گویند یکی از اطفال او بعد از مریمضی طولانی فوت شد نواب از مرگ او خبر نداشت و از پیروان او را حوال او را بر سید ، گناه بیگم این شعر را به جواب او نوشت :

از حال مامیروس که دل چاک کرده ایم
لخت جگر بریده ته خاك كرده ایم

روزی باران بسیار شدید میبارید ، به مناسبت این باران گناه بیگم -
رباعی پائین را سرود :

فواره زهر گوشه شراره بر زد
از تار تر شمع گره گوه سر زد
فصاد هوا هزار ها نشتر زد
نی نی غلظم که در رگ وریشه آب

دو بیت ذیل نیز از اوست :

تا کشیدی از ترا کت سر مـدۀ دنباله دار

شـمـد عصای ابنو سی چشم بیمار ثـرا

چگر پرسو ز دل پر خون گریان چاک و جان بر لب

قضایا شرم می آید ز سا ما نیکه مـن دارم

از تذکره های که راجع به زنان و زنندگان به های شان معلوم است به دست می دهد، تنها همین پنج بیت از گنا بیگم ضبط شده است ، از پنج بیت بالا که هم از لحاظ عدد اندک است و هم از نگاه شکل هنری و محتوا ارزش و مایه کمتر راجحانیزاند به این نتیجه می رسم که وی شاعر زبر دست و چیره دستی عصرش نبوده است چون شمار شاعره های زن اندک است و آثار فکری شان بنا به بعضی جهات پا از بین رفته و یا امکانا نتوانست مجال چاپ برایشان کمتر میسر بوده است وی را در صف شاعر زنان قرار ندادیم بر شمرده ایم.

بزرگترین ستاره فروزان شعر در این دوسده عایشه درانی بود که تا حدود امکان سخن های دربار او گفته شد به سلسله معرفی شاعره زنان این دوسده خدیجه سلطان شاعریست که نه تنها در صنف شاعران زن صاحب قدرت و مقام است بلکه در عشق و پایداری در این راه نامش را در صفحات تاریخ جاودانگی بخشید .

خانواده او به حیث یک فامیل شاعر و پشتیبان از میراث فر هنگی کشور نام و شهراتی را در این سده ها جایز اند بعد از شرح حال مختصر گنا بیگم به معرفی چهره های شاعره زنی از ملیت برادر تر کنن ما می پردازیم که اشعاری به زبان دری از او باز مانده است .

خانم کو چک :

زنان ز حمتکش تر کنن علاوه بر سهبگیر ی در تولید و انکشاف اقتصاد کشور و امور منزل و تربیه طفل ، کار های عیمه یی فرهنگی را انجام داده اند . خانم کو چک در پهلوی اشعار تر کنن ، اشعار نفوذ و دلکش به زبان دری دارد، آنچه را تذکره (از رابعه تاپروین) در صفحات ۱۱۵-۱۱۹ در باره خانم کو چک آورده است در اینجا می آوریم . (عسان

سامانی شاعر معروف قرن سیزدهم ملقب به تاج الشعرا در تذکره بی که در احوال شعرا ی معاصر خود نوشته و موسوم به مخزن الدرر است مینویسد « خانم کوچک متخلص به خان دختر محمد بیگ پسر محبعلی بیگ تر کما نست یزید آور میشود که محبعلی بیگ همراه نادر شاه به اصفهان آمد و به حکومت (چهار محال) اقامت گزید و در دوران توقیف یادگارهای خیری مانند حمام و مسجد از خود درانجا باقی گذاشت تا در پایان دوران نادر شاه که مبتلا به جنون جور و ستم و آدم کشی شده بود محبعلی خان دچار خشم و غضب و یگریدید سرانجام برای مصادره دارایش به دست درخیمان خونخوار سپرده شد، وزیر شکنجه جان سپرد و تاریخ مرگ محبعلی خان را بیست و نه سالهای (۱۱۵۵-۱۱۶۰) هجری ضبط کرده است و این داستان را ادامه داده و متذکر میشود محمد بیگ پس از مرگ پدر از قریه شهرک به قصبه دهکرد (شهر کرد فعلی) نقل مکان کرد و در آنجا پدر واد حیات گفت و در ابتدای جلوس فتحعلیشاه محمد زمانخان قاچار که از امراء و متنفذین قاچار به بود طرف غضب فتحعلیشاه قرار گرفت و به اصفهان با خشم و خمد تبعید گردید و در اصفهان شهرت جمال و کمال خانم کوچک را شنید و به خواستگاری او فرستاد برادر و کسان خود خانم کوچک از موافقت سر باز زده و کار به مخاصمه و زدو خورد کشید و به دستور خان قاچار فشارهای بی به خانواده محمد بیگ وارد شد که منجر به تفرقه و برهم خوردن اساس زندگانی آنان گردید تا با لنتیجه خانم کوچک به همسری زمانخان تن در داد و به خانه او رفت و مورد علاقه و احترام تام و تمام واقع شد و به تاج الدوله ملقب گردید. عیان سامانی پس از ذکر احوال خاندان این بانو او را به ذوق سرشار و طبع لطیف میستاید و به اشاره به اینکه دیوانی از اشعار او تدوین یافته مخفی در مدح حضرت امیر از او ضبط کرده که چنین است.

در عرش برین است مقسم اسد الله

خوانده است نبی خطبه به نام اسد الله

شما هان چها نند غلام اسد الله
 قرآن مجید است کلام اسد الله
 ایجا د چها ن شد زیر ای اسد الله
 باد اسرو جانم به فدای اسد الله
 بودی بر پیغمبر ما نیک و خرده نند
 میداد به خویشش ز خوشی نسبت پیو نند
 با شیر خدا نیست کسی همسرو مانند
 مصحوبی روح القدس از نزد خداوند
 والشمس بیا ید به ضحای اسد الله
 باد اسرو جانم به فدای اسد الله
 در عوج به بط را ز ق در موج به ماهی
 یکتای به یکتای او داد گوا هستی
 حق داد ورا در دو جهان منصبشاهی
 سرتا به قلم مظهر او صاف الهی
 پس چون بود او صاف خدای اسد الله
 باد اسرو جانم به فدای اسد الله
 از رو ضیة فر دوس چو آدم شد همجور
 از ترس الهی شد آزاده و رنجور
 در عرض خدا نام علی دید چو مستور
 بنمود شفیع خویش آن نام پر از نور
 پیش از همه بوده است بقای اسد الله
 باد اسرو جانم به فدای اسد الله
 چون نوح به کشتی ماند از شدت طوفان
 می جست نجات و زیلا بود هر اسان
 از حرمت نام شه دین منبع احسان
 کشتیش به چودی نجات آمد آسان
 پس خواند به تکرار نهای اسد الله
 باد اسرو جانم به فدای اسد الله
 هر چند که داری به غریبی جگر ویش
 ببرد امید تو ز بیگانه و از خویش

دارى به جگر درد و لم بيشتر از پيش
اى (خان) بگو مدح على هيچ ميند يش

چون يار ندار يم سواى اسـدالله
بادا سر و جانم به فدائى اسدالله

از اين پرده نشين شاعر تنهـاهـمين يك مخمس باقى است كه در
بالا آورده شده .

محبوبه هروى :

در صنف ديگر زنان سخنسرا و خوش قريحه معاصر اين ديوار
محبوبه هروى است كه ساهامست صيت شهرت و آوازه شاعري
او نه تنها در افغانستان بلكه در كشور هاى آسيايى كه به زبـان
درى علاقه و آشنايى دار نديهن گرديده است وى توانست باسرودن
اشعار سليس و روان نامش را در صنف گوينده گان زن زنده و جاو
دان نگهدارد. وى در آغوش خانواده يى با فضيلت و دانشپژوه ديده بسـ
جهان كشود ، محبوبه به حيث شاعر دراك و واقع بين و اقييت هاى زمان
و محيط خانواده گى خود را در اشعارش به وجه نيكويى منعكس ساخته
است. از خلال اشعارش به ايسـن واقعيت خانواده گى او پى مى بريم
كه گفته است:

جدو آبـايم كه سر داران تر كان بوده اند
ملك شان خوارزم وانجا نامداران بوده اند

چون به ميل خو يش از خوارزم هجرت كرده اند
سالا اندر هرات و در خراسان بوده اند

از شعر بالا آشكار مى شود كه محبوبه، هروى الاصل بوده است
و اجداد و اسلافش ساليهاى متعددى در هرات و خراسان بودو باش داشته
اند همچنان در شعر پايين به معرفى اجداد و پدرش كه سمت استادى را
بر ايش داشت چنين اشاره مى كند.

در زمان شاه افضل امير نامدار

منعمان حكمران و كار دانا ن بوده اند

ميرزا عصمت كه جد امجد ما بوده است

روز حـرب و جنگ چون نرمان بوده اند

چو نکه و قتی پیری آمد گو شمعزالت گرفت
دایم اندر ذکر و فکری سبغان بود ده اند

شاه محمد میرزا عم کر ام من دبیر
درمزاواندر جوار شاه مردان بوده اند

ابن عم با سپهسالار چرخ روز و شب
وقت رزم و جنگ اندر کارستان بوده اند

با سراج والدین به هندوستان چورفت
چند وقت آنجا به حکم شاه دوران بوده اند

وقت عودت داعی حق را اجابت گفت و رفت
اقر با از رحلت او زار و گریان بوده اند

حضرت مولای من استاد من یعنی پدر
در سپهر فضل چون خورشید تابان بوده اند

نام پاک شان ابو القاسم به نام مصطفی
پیشوا و مقتدای خویش و اقربان بوده اند

در فصاحت در بلاغت بی نظیر عصر خود
بلکه در علم فصاحت رشک سبغان بوده اند

محبوب به دسترسی به شعر و شاعری را از پدر خطاط و دانشمندش
منشی ابوالقاسم و لد عصمت بالله خان جمشیدی افغان اثر گرفته
است.

پدر محبوب به دانش ابتدا یی رانزد محمد اقبال حکمران شبرغان
آموخته بعد به وطن عزیز خود کشاکش عودت نمود بیست سوار که در
آنوقت به نام خوانین سوار ی پدرش قید دفتر عسکری بود به او تعلق
گرفت در زمان امیر عبدالرحمان به حیث منشی عسکری همراه مرحوم
جرنیل غوثالدین خان مقرر شد و مدت سی سال با وی این وظیفه را
صادقانه اجرا نمود بعد از وفات جرنیل در زمان حکمرانی اخوندزاده
عبدالله رحیم خان بارکزیی سرمنشی حکومتی اعلی مینه مقرر گردید
و در سال ۱۳۰۱ شمسی به خواهش مرحوم شجاع الدوله وزیر امتیه
و نایب الحکومه هرات از مینه به این دیار بازگشت و در همین سال به
عمر هشتاد و دو سالگی در هرات از جهان رحلت نموده در گلزارگاه

مدفون گردید. منشی ابوالقاسم درانشاء و حسن خط لیاقت و مهارت بی
 به سزا داشت و خط شکسته خفشی را بسیار خوب مینوشت. منشی علی
 خان مینه گی و مرزا محمد یحیی نام و میرزا محمد صالح و میرزا -
 محمد امین قیصری از شاگردان او بودند.
 منشی به علوم فقه و صرف و نحو و منطق و ریاضی و حکمت معلومات
 داشت تصوف و عروض و نیز به خوبی میدانست و لی شعر کمتر
 میسرود.

۱۳۸۲/۱۲/۲۲

قصیده یی در مدح مرحوم سردار محمد آصف خان محمد زایی سروده
 که به خط خود او موجود است. در مطلع میگوید :

اگر چه هستم اندر شعر مایل ولی طبعم ندانم فکر قایل
 به هر تقدیر بر حکم تشویق شدم تا نیکم خواه از حضرت دل
 چه باشد گرمدم گاری نیایستی نمادند خاطر زین شغل عاظم
 بگفتاگر ترا فکری چنین است نگردی زین تصحیت هیچ غافل
 کنی در شعر اگر مدحت سرایی نپیر دازی به تو صیف اسافل

به یك نان بهر دو نان ارادل
 زفر عشق کی توان میوه حاصل
 بیان از وصف ساهمی رتبه حاصل
 به فکر صایب و بادست باذل
 عدیلش را علم گردیده حاصل
 تجشم را تصالشی گشته حاصل
 به تدبیرات باشد پیر حاصل
 به لطف خلق کس او را مشاکل
 ذکلكش قبل تعریك ناهل
 نكاش فیض بخشای محافل
 به سنان بوستان از فیض وائل
 همه ممنون اشفا قشافل
 صریحش میشود صوت عنادل
 یقین کشف اللغات هر مسایل
 ترا زبید فزوننی برامائل

زبان مکشای در مدح زیبوان
 درختی کجا صل او نبود پرومند
 سخن یابد شرف از مدح عالی
 به تخصیص آنکه ممتاز ماناست
 محمد آصف آن سردار عالی
 تجمل از وجودش در ترا یسد
 فزاید گرچه زو فرجوا نسی
 چنان در حسن خلقت نیست مانند
 بهسرع ت خط پذیر دحسن تحریر
 کلامش زینت افزای مجالسر
 مطر الا و جودش باغ اقبال
 بود هر هو ن اخلاقش اعظم
 به گلزار صفا تشكلك ما دح
 بود قاسم و فکر تیز بینش
 الای صاحب روح مصور

وجودت را ملازم باد اقبال بقایت را سعادت باد شامـل
دلت برهر مرادی باد فایز به هر مطلب ضمیرت باد نا بل
از این پدر با فضیلت ، دختری شاعر و دانشمند به جای ما ندوی
از خو شبخترین زنای است که خو شبختا نه دیوان اشعار و آثار
برازنده و شیوا و موزون او به دسترس علاقمندان و پژوهشگران
مسایل ادبی قرار دارد. طوریکه از یادداشت های او برمی آید که به
روز جمعه اول برج جدی سال ۱۲۸۵ شمسی در بادغیس (کشک هرات)
تولد یافته است.

مادرش (ماه خانم) از بادغیس هرات، وزنی نجیب و بافضیلت بوده
است محجو به درایم کودکی به اسم (صفورا) شهرت داشت وی از
آوان صباوت به حسن تربیت و تعلیم همت گماشت صفورا علوما
فارسی و عربی رانزد والد ماجد خود آموخت و به علم فقه اسلام
نیز معلوما تی حاصل کرد به اثرقریحه ادبی و دوق فطری و فامیلی
دختری منورو هو شمند بارآمد و در اثر اندوخته های علمی در
پرورش استعداد او افزود صفورادر چارده سالگی شعر سروده و
محرك احساسات تابناك او در تبارز کلام موزون ، حکایتی است که روزی
منشی ابو القاسم قطعه ای از اشعار مستوره غوری را که مطلعش این
است:

ثبت شد عشق تو بر قلم چنبن گونیا گنجی است در اینجا دفین
برای دخترش صفورا خوانده در همین حال صفورا به وجد آمد و در
یافت که او هم قریحه شعری دارد و میتواند کلام موزون بیا فریندوی
بعد از لحظه ای فکر و اندیشه این فرد را به حضور پدرش خواند.
نیست مثلش در همه روی زمین بلکه در جنت نباشد حور عین
پدر صفورا بعد از شنیدن این فردرپی تر غیب و تشویق دخترش
برآمد از آنروز به بعد شهرت و آوازه سخنرانی او در آسمان ادب دری
اوج گرفت و به نام و تخلص محجو به افاق دنیای شعرو سخنرانی را
به صدا درآورد.

محجو به تقسیم دشت هیچگاه از دواج نکند و درزندگی از فضای
آزاد افکارشنا عرانه و الهام و عواطف رقیق ادبی خود لذت یابد. هر

خو: ستگاری را به بها نه یی رد میگردد و در این امر نظر پدر و برادر خود را هم بآداب و احترام مقابله و تردید مینمود تا اینکه چند ماه قبل از وفات پدر بزرگوار خود تقاضای گرم و مهر بانانه میرزا غلام جانخان ننگر هاری را پذیرفت و در عین حال از وی در حاشیه کلام الله - مجید عهد و سوگند گرفت که همه عمر و پیرا در هرات گرامی می دارد و به هیچ صورت نرنجاند این عهدنامه در ظهر اول قرآن کریم طبع محمدی بمبئی سال ۱۳۱۰ قمری موجود است که بعد از فوت محجو به به موزیم هرات حفظ شده است به خطشو هرش بدین عبارت نوشته است «باعث تحریر این که اقرار میدارم من غلام جان و لد مر حوم حاجی عیدالعزيز خان که بی بی صفورا نام را به عقد نکاح صحیح و شرعی گرفته ام به شریط اینکه در بردن او از این ملک به طرف جلال آباد اقدام نکنم و او را از خود ازده نسازم و ملائی برای او واقع نشود...» محجوبه تا سال ۱۳۲۲ ه.ش که شوهرش فوت نمود با وی در منزل واقع شمال زیارت خواجه نور در محله قطیچان زندگی داشت و لی چنانچه از اشعار محجو به در دیوان او پیدا است از وضع حیات خود سخت شاکیه بوده و محرومیت آواز وجود فرزند و قیودیکه بر طبع آزادی پسند و شاعر مشرب وی نهاده شده بر رنج و محنت او در زندگی افزوده که در خلال اشعارش ترشح نموده است.

از طرفی هم محجو به نداشتن فرزند را با تربیت و پرستاری سه خواهر زاده عزیزش تسکین می بخشید. ولی متاسفانه این نو جوانان در طی یکسال و چند ماه یکی بعد دیگر از جهان گذشتند و داغها و رنجهای قلبی او را که از مرگ پدر و مادر و دو خواهر جوان مرگ خود در زندگی نهایت متالم بود تا زاساختند. بنابراین از دست دادن تمام عزیزان فامیل و در عین حال فشار رفتبار حیات خانواده گی به حدی دورشک و آه و حسرت و ناله محجو به افزود که در اکثر غزلیهایش پریشانی ها و ناگوارهای صحنه های زندگی را شرح میدهد و بندینو سیله خود را تسلی می بخشد. محجو به بعد از مرگ شوهر و تاپایان عمر غالباً در ساعات فراغ از خدمت تعلیم و تربیت دختری نلیسه مهری در تنهایی به تلاوت قرآن کریم و مطالعه کتابهای علمی و ادبی میگذراند.

بنابرین چون محجو به درمراحله زندگى بیشتر در آتش فراق و فقدان اقارب خود سوخته بابرادرش محمد اعظم که دورازوى در قیصار مینه زندگى داشت غا لبیا . مکاتبات موزونى مینمود چنانچه در تهنیت دامادى اش میگوید .

سلام را رسان نزد بر سر ا در
مشام جان زبوى او معطر
چوا هوى ختن در مشکبارى
رسان از من به سوى او پيامى
بحمد الله همه جوريم و صحت
ترا از فضل حق شد خانه آباد
مبارك باد ايشا اين عروسى
دلت شادو لبث پر خنده بادا
به مکتوبت مرا دایم کنی یسار
خیالى گران تمام میشود با حترام

بر خیز که زار و نا توانم
آن اخوى مهر گستر من
سر حلقه سنا لکنان د انسا
کز خانه فشا نده دور گوهر
طلو طى شکر شکن بود او
بر جسم وطن چو جان گرامى
داناى حقایق معانى

از جانب من سلام و تعظیم
هرگز تن تو مباد مخموم
خالق دهدت شفاى عاجل
احسان تو کی کنم فراموش
محقو به از زندگى تنها و پرملال خود همیشه رنج میرد مخصوصا
از نداشتن فرزند نهایت متاسف بود و لى باز هم خاطرش را به
داشتن آثار جاوید موزونش تسکین میدهد چنانچه میگوید :

روان شو قاصدا چون باد صرصر
سلامى همچو ريحان روح پرور
سلامى همچو گلهاى بهارى
پس از عرض سلام و احترام مى
که گر پرسى مرا از راه رافت
شنيد ستم که گشتى تازه دا ماد
ترا از دور سازم دستبوسى
همیشه طالعيت فرخنده با دا
همى خواهم که گردانى مرادشاد
احوال مر يضى برادر برايش

و محبت برايش چنين مى نویسد .
قاصد ز غم جهان به جانم
بگذر به سوى براى در من
آن سرور شاعران شيبان
آن بلبل بوستان كشور
شیرین سخن و طبع بود او
نقاد سخن ادیب نامى
داراى کنوز نکتة دانى
بر گوى به احترام و تکریم
کز عارضه ات شد یم مغصوم
هستم به دعا همیشه شاد غل
تا خاک نگیرد م در آغو شس

خاطر آشفته همچو زلف بتیان
 که ندارد به دهر فرزند نی
 روح من در دعا که شاد کند
 عرق گشتم به بحر فکرو خیال
 شاد هدان چمیل خوش منظر
 همه چون قند وانگبین شیرین
 پروریده شده به خون چکر
 از خط و خال رشك مشک تبار
 پاک و دوشیزه دختران توانم
 جای ما در حریم حرمت ماست
 در ریاض جهان گل بیخسار
 مانگر دیم از خزان پژم
 عمر ما هست در جهان بسیار
 نشویم از حوادث افسرده
 بهر ما خورده تو خون جگر
 روز تنها نیت جلیس توانیم
 یاد گار تو در جهان با شمیم
 نزد هر نکته دان دانشور
 جای ما در مجالس با ست
 نام تو یاد شد در آن محفل
 همه مرغوب طبع و محبوبه است
 نام تو میشود ز ما زنده
 شایده اندر دعای شاد کند
 شد زخا طرغم و کدورت دور
 رفع شد درد ورنج و کلفت من
 هر که اندر دعا کند یادم

شبی از غم دلم رسید به جان
 در دلم یود عقده و بندی
 بعد مردن مرا که یاد کند
 متلف شد زرنج و ملال
 ناگهان جلوه کرد پیش نظر
 چون گلو لاله و دلکش و رنگین
 سروهای زیباغ دل زده سر
 تازه و تر به سان گل به بهار
 جمله گفتند ما از آن توانیم
 پیشه ما عفاف و عصمت ماست
 ما گلیم و گل همیشه بهار
 گر به گیتی رسد هزار خزان
 از عطیات خالق جبار
 مانگر دیم پیرو پسر مرده
 ای بسا شب که کرده تو سحر
 ما هم اکنون به شب انیس توانیم
 گلشنی ایمن از خزان با شمیم
 ما به هر انجمن کنیم گلدر
 مسکن ما به محفل ظرفا ست
 هر کجا کرده ایم ما منزل
 کاین گهرها زکام محبوبه است
 زندگی گرچه نیست پاینده
 بعد مردن هم از تو یاد کند
 دل من شد ز نطق شان مسرور
 زبن مفرح فرزد فرخت من
 شاد بادا همیشه در عالم

حیات فرهنگی و ادبی محبوبه

محبوبه با ذكاء و دانش و عشق و لیاقت سرشار یکه به تعلیم و تربیت دختران داشت از لحظه اولی تاسیس

نام کود کستان به تاریخ هشتم حوت ۱۳۲۶ بوجود آمده بود و وظیفه شریف
 معلمی را پذیرفت و این خدمت مقدس را تا سال ۱۳۴۰ که کود کستان
 مذکور به حیث لیسه مهری به امر احل تحول و انکشاف رسید
 بود به منتهای نزاهت و علائق انجام داد و شاگردان زیادی را به علم و
 معرفت آشنا ساخت که غالب شان اکنون به حیث استاد و سخنور و
 نویسنده در محیط عرفانی وادی نسوان خدمت میکنند ، و چند رسال
 ۱۳۴۰ متقا عد گردید و لی باز هم تا آخرین ساعات زندگی بالیسه
 مهری و مجله مهری و روزنامه اتفاق اسلام و مجله هرات و دیگر
 نشرات وطن و علائق همکاری ادبی و فرهنگی خود را حفظ نمود و همیشه
 دوستدار ارتقا لیسه و افزایش دانش و حسن تربیت دختران وطن
 بود

وی به دانش و محیط فرهنگی بسیار علاقه مند بود هم در

محمد پرورد گار عالم را که محمد پرورد آید را

منبع فیض و فضل کرد و تمهید
علما را به علم کرد عزیز

شد مساعی علم و فضل و کمال
ملک از و یافت عزت و احلال

کرد مکتب به شهر ها تاسیس

وطن از نور علم رخشان شد
معدن فیض فصل و عمر فان شد

یکی از زهره دبستا نه‌ها که بود رو کش گلستا نه‌ها

مکتب ماست در سواد هر ات که بود جای در سستو زات

١٠٠ ١٠١ ١٠٢ ١٠٣ ١٠٤ ١٠٥ ١٠٦ ١٠٧ ١٠٨ ١٠٩ ١١٠ ١١١ ١١٢ ١١٣ ١١٤ ١١٥ ١١٦ ١١٧ ١١٨ ١١٩ ١٢٠ ١٢١ ١٢٢ ١٢٣ ١٢٤ ١٢٥ ١٢٦ ١٢٧ ١٢٨ ١٢٩ ١٣٠ ١٣١ ١٣٢ ١٣٣ ١٣٤ ١٣٥ ١٣٦ ١٣٧ ١٣٨ ١٣٩ ١٤٠ ١٤١ ١٤٢ ١٤٣ ١٤٤ ١٤٥ ١٤٦ ١٤٧ ١٤٨ ١٤٩ ١٥٠ ١٥١ ١٥٢ ١٥٣ ١٥٤ ١٥٥ ١٥٦ ١٥٧ ١٥٨ ١٥٩ ١٦٠ ١٦١ ١٦٢ ١٦٣ ١٦٤ ١٦٥ ١٦٦ ١٦٧ ١٦٨ ١٦٩ ١٧٠ ١٧١ ١٧٢ ١٧٣ ١٧٤ ١٧٥ ١٧٦ ١٧٧ ١٧٨ ١٧٩ ١٨٠ ١٨١ ١٨٢ ١٨٣ ١٨٤ ١٨٥ ١٨٦ ١٨٧ ١٨٨ ١٨٩ ١٩٠ ١٩١ ١٩٢ ١٩٣ ١٩٤ ١٩٥ ١٩٦ ١٩٧ ١٩٨ ١٩٩ ٢٠٠ ٢٠١ ٢٠٢ ٢٠٣ ٢٠٤ ٢٠٥ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢٠٨ ٢٠٩ ٢١٠ ٢١١ ٢١٢ ٢١٣ ٢١٤ ٢١٥ ٢١٦ ٢١٧ ٢١٨ ٢١٩ ٢٢٠ ٢٢١ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٤ ٢٢٥ ٢٢٦ ٢٢٧ ٢٢٨ ٢٢٩ ٢٣٠ ٢٣١ ٢٣٢ ٢٣٣ ٢٣٤ ٢٣٥ ٢٣٦ ٢٣٧ ٢٣٨ ٢٣٩ ٢٤٠ ٢٤١ ٢٤٢ ٢٤٣ ٢٤٤ ٢٤٥ ٢٤٦ ٢٤٧ ٢٤٨ ٢٤٩ ٢٥٠ ٢٥١ ٢٥٢ ٢٥٣ ٢٥٤ ٢٥٥ ٢٥٦ ٢٥٧ ٢٥٨ ٢٥٩ ٢٦٠ ٢٦١ ٢٦٢ ٢٦٣ ٢٦٤ ٢٦٥ ٢٦٦ ٢٦٧ ٢٦٨ ٢٦٩ ٢٧٠ ٢٧١ ٢٧٢ ٢٧٣ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٧٦ ٢٧٧ ٢٧٨ ٢٧٩ ٢٨٠ ٢٨١ ٢٨٢ ٢٨٣ ٢٨٤ ٢٨٥ ٢٨٦ ٢٨٧ ٢٨٨ ٢٨٩ ٢٩٠ ٢٩١ ٢٩٢ ٢٩٣ ٢٩٤ ٢٩٥ ٢٩٦ ٢٩٧ ٢٩٨ ٢٩٩ ٣٠٠ ٣٠١ ٣٠٢ ٣٠٣ ٣٠٤ ٣٠٥ ٣٠٦ ٣٠٧ ٣٠٨ ٣٠٩ ٣١٠ ٣١١ ٣١٢ ٣١٣ ٣١٤ ٣١٥ ٣١٦ ٣١٧ ٣١٨ ٣١٩ ٣٢٠ ٣٢١ ٣٢٢ ٣٢٣ ٣٢٤ ٣٢٥ ٣٢٦ ٣٢٧ ٣٢٨ ٣٢٩ ٣٣٠ ٣٣١ ٣٣٢ ٣٣٣ ٣٣٤ ٣٣٥ ٣٣٦ ٣٣٧ ٣٣٨ ٣٣٩ ٣٤٠ ٣٤١ ٣٤٢ ٣٤٣ ٣٤٤ ٣٤٥ ٣٤٦ ٣٤٧ ٣٤٨ ٣٤٩ ٣٥٠ ٣٥١ ٣٥٢ ٣٥٣ ٣٥٤ ٣٥٥ ٣٥٦ ٣٥٧ ٣٥٨ ٣٥٩ ٣٦٠ ٣٦١ ٣٦٢ ٣٦٣ ٣٦٤ ٣٦٥ ٣٦٦ ٣٦٧ ٣٦٨ ٣٦٩ ٣٧٠ ٣٧١ ٣٧٢ ٣٧٣ ٣٧٤ ٣٧٥ ٣٧٦ ٣٧٧ ٣٧٨ ٣٧٩ ٣٨٠ ٣٨١ ٣٨٢ ٣٨٣ ٣٨٤ ٣٨٥ ٣٨٦ ٣٨٧ ٣٨٨ ٣٨٩ ٣٩٠ ٣٩١ ٣٩٢ ٣٩٣ ٣٩٤ ٣٩٥ ٣٩٦ ٣٩٧ ٣٩٨ ٣٩٩ ٤٠٠ ٤٠١ ٤٠٢ ٤٠٣ ٤٠٤ ٤٠٥ ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٠٨ ٤٠٩ ٤١٠ ٤١١ ٤١٢ ٤١٣ ٤١٤ ٤١٥ ٤١٦ ٤١٧ ٤١٨ ٤١٩ ٤٢٠ ٤٢١ ٤٢٢ ٤٢٣ ٤٢٤ ٤٢٥ ٤٢٦ ٤٢٧ ٤٢٨ ٤٢٩ ٤٣٠ ٤٣١ ٤٣٢ ٤٣٣ ٤٣٤ ٤٣٥ ٤٣٦ ٤٣٧ ٤٣٨ ٤٣٩ ٤٤٠ ٤٤١ ٤٤٢ ٤٤٣ ٤٤٤ ٤٤٥ ٤٤٦ ٤٤٧ ٤٤٨ ٤٤٩ ٤٥٠ ٤٥١ ٤٥٢ ٤٥٣ ٤٥٤ ٤٥٥ ٤٥٦ ٤٥٧ ٤٥٨ ٤٥٩ ٤٦٠ ٤٦١ ٤٦٢ ٤٦٣ ٤٦٤ ٤٦٥ ٤٦٦ ٤٦٧ ٤٦٨ ٤٦٩ ٤٧٠ ٤٧١ ٤٧٢ ٤٧٣ ٤٧٤ ٤٧٥ ٤٧٦ ٤٧٧ ٤٧٨ ٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨١ ٤٨٢ ٤٨٣ ٤٨٤ ٤٨٥ ٤٨٦ ٤٨٧ ٤٨٨ ٤٨٩ ٤٩٠ ٤٩١ ٤٩٢ ٤٩٣ ٤٩٤ ٤٩٥ ٤٩٦ ٤٩٧ ٤٩٨ ٤٩٩ ٥٠٠ ٥٠١ ٥٠٢ ٥٠٣ ٥٠٤ ٥٠٥ ٥٠٦ ٥٠٧ ٥٠٨ ٥٠٩ ٥١٠ ٥١١ ٥١٢ ٥١٣ ٥١٤ ٥١٥ ٥١٦ ٥١٧ ٥١٨ ٥١٩ ٥٢٠ ٥٢١ ٥٢٢ ٥٢٣ ٥٢٤ ٥٢٥ ٥٢٦ ٥٢٧ ٥٢٨ ٥٢٩ ٥٣٠ ٥٣١ ٥٣٢ ٥٣٣ ٥٣٤ ٥٣٥ ٥٣٦ ٥٣٧ ٥٣٨ ٥٣٩ ٥٤٠ ٥٤١ ٥٤٢ ٥٤٣ ٥٤٤ ٥٤٥ ٥٤٦ ٥٤٧ ٥٤٨ ٥٤٩ ٥٥٠ ٥٥١ ٥٥٢ ٥٥٣ ٥٥٤ ٥٥٥ ٥٥٦ ٥٥٧ ٥٥٨ ٥٥٩ ٥٦٠ ٥٦١ ٥٦٢ ٥٦٣ ٥٦٤ ٥٦٥ ٥٦٦ ٥٦٧ ٥٦٨ ٥٦٩ ٥٧٠ ٥٧١ ٥٧٢ ٥٧٣ ٥٧٤ ٥٧٥ ٥٧٦ ٥٧٧ ٥٧٨ ٥٧٩ ٥٨٠ ٥٨١ ٥٨٢ ٥٨٣ ٥٨٤ ٥٨٥ ٥٨٦ ٥٨٧ ٥٨٨ ٥٨٩ ٥٩٠ ٥٩١ ٥٩٢ ٥٩٣ ٥٩٤ ٥٩٥ ٥٩٦ ٥٩٧ ٥٩٨ ٥٩٩ ٦٠٠ ٦٠١ ٦٠٢ ٦٠٣ ٦٠٤ ٦٠٥ ٦٠٦ ٦٠٧ ٦٠٨ ٦٠٩ ٦١٠ ٦١١ ٦١٢ ٦١٣ ٦١٤ ٦١٥ ٦١٦ ٦١٧ ٦١٨ ٦١٩ ٦٢٠ ٦٢١ ٦٢٢ ٦٢٣ ٦٢٤ ٦٢٥ ٦٢٦ ٦٢٧ ٦٢٨ ٦٢٩ ٦٣٠ ٦٣١ ٦٣٢ ٦٣٣ ٦٣٤ ٦٣٥ ٦٣٦ ٦٣٧ ٦٣٨ ٦٣٩ ٦٤٠ ٦٤١ ٦٤٢ ٦٤٣ ٦٤٤ ٦٤٥ ٦٤٦ ٦٤٧ ٦٤٨ ٦٤٩ ٦٥٠ ٦٥١ ٦٥٢ ٦٥٣ ٦٥٤ ٦٥٥ ٦٥٦ ٦٥٧ ٦٥٨ ٦٥٩ ٦٦٠ ٦٦١ ٦٦٢ ٦٦٣ ٦٦٤ ٦٦٥ ٦٦٦ ٦٦٧ ٦٦٨ ٦٦٩ ٦٧٠ ٦٧١ ٦٧٢ ٦٧٣ ٦٧٤ ٦٧٥ ٦٧٦ ٦٧٧ ٦٧٨ ٦٧٩ ٦٨٠ ٦٨١ ٦٨٢ ٦٨٣ ٦٨٤

گوده از علم و عفت آید

اکثر امسال کا مہار شدہ انداز محکمہ زراعت میں

١٠٠
١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠

[illegible]

که معارف فزون شده و طبع عالی از این شهر یار و یار

اعتلا ث. دهد دستا فـ ا

شاہ ما زنگہ باد و ما زندہ

وی به تعلیم و تربیه ارزش بیش از حد قایل است مقام و هو قف معلم را در خلال ایات زیرین چنین توصیف می کند.

روز مسعودت رسید از روزگار
گمرها نرا گشته تو خضر راه
مستفیض از فیض تو گشته عموم
که تو باشی وارث پیغمبران
باد دایم رتبه ات در ارتقا
رهنمایی دین و ملت هم توئی
رهبری در شارع علم و هنر
حمله طلاب از تو کامیسا ب
دایما با دامبارك روز تو
در ترقی طالع فیروز تو

وی زینست آزادمشر و پشتیبان از آزادی زن ، گاه گاهی هم در خلال
اشعارش فریادی از این حسن آزادی خواهی به گوش می رسد .
یار ب این فرحت ز تا ثیر کدامین اختر است
نی اختر بل زمین آفتاب کشور است

زمره نسوان شد ند آزد از قید ججـاب
بیشتر از پیشتر ساعی به علم و اکتساب
از آوردن بعضی از ابیات مدحی شعر فوق در اینجا خود دارد شاید
شا عر بنا به بعضی معاذیر و شرایط اجتماعی زمانش مجبور به برایش
همچو اشعار شده باشد.
در خلال اشعار اجتماعی و عشقی خود افکار عر فانی و وحدت الو جودی
را پرو را نده است ، گاهی هم هوای سفر حج دایه سر می پرو را ند.

نظر محجو به شعرا ی سلف

زمانی هم به سر زمین علم پرو و هرات می هات می کند و به مناسبت
سیمینار خوا جه عبدالله انصار آن بزرگمرد میدان علم و دانش چنین
داد سخن می دهد.

حبذا شهر فیض بخش هرات
مدفن جمع اولیا باشد
شیخ الاسلام خوا جه انصار

منبع فیض و فضل سبحا نسی
درگه او پناه مسکینان

مظهر نور پاک یز دا نسی-
رو ضه او ست رشك با غ جنان

از و فاقش گدشته نهصدسال
یاد بودش کنند با اجلال

هجو به مقام عرفانی مولانا عبدا لرحمان جامی را چنین می -
ستا ید :

هرات ای منبع علم و فضا یل هرات ای مدفن پیران کامل
سزد بر عزو شان خود بنازی کنی بر جمله او طان سر فرازی
بسی پرورده او لاد نامسی از آن جمله یکی مولای جامی
که اوشبهاز قدسی اشیا ناست رفیع المنزلت غوث زمان است
بود در پای علم و کان عرفان به اوج معرفت خورشید تابان
شریعت را امام و پیشوا اوست طریقت را به ملک رهنما اوست
زنظمش گوش عالم پر زگوهر زنشر او جهان پر شهید و شکر
بسی آثار ازوی یادگار است کزان مشهور پنجاه و چهار است
سواد رو ضه اش جنت نشان است که پنداری بهشت جاو دان است

چراغ روشن شریع مبین است
لقب او را از انور نور دین است

وی علاوه بر خواجه عبدالله - انصار و جامی به مشایخ و روحا -
نیون معا صرش اراد تمند بوده است که این اراد تمندی او از خلل
اشعارش هو ید است.

دستگیری از در مانده گان ، لطف و احسان و ترحم بر بیچاره گان
را یکی از اخلاق خوب و پسندیده اجتماع می داند و این مدد گاری
را برایشان موجب رضای خداوند می داند همچنان از هوسوسات خیره
آن زمان مثلا (هلال احمر) در شعرش چنین یاد می کند.

کسی یا بد رضای ایزد پاک که ارد رحم بر مسکین غمناک
کنون روز هلال احمر آمد زمان بخشش سیم و زر آمد
که هر یک صاحبان مال و ثروت به محتاجان فزاید لطف و رافت
به بدل مال خود یاری نمایند به لطف خود مدد گاری نمایند
بچاره ند رسم رحم و شفقت که باشد تو شه راه قیامت

عمل کشت است گری کشتی نکاری به حاصل چون بود امید واری
همی خواهم چو (محبو به) زینزدان
که تو فایم دهد بر خیزو احسان

شهرت ادبی محبو به :

بعد از تأسیس انجمن ادبی هرات در سال (۱۳۱۰) هـ، ش در مجله‌ای
هرات در سال (۱۳۱۱) مقاله‌ای از محمد حسن هراتی زیر عنوان
(حالات محبو به و مستوره) درباره‌ی محبو به چنین آمده است.

ادبیه‌ی لیبه زین المستورات بسی بی صورتورا متخلصه به محبو به
بنت عروم منشی ابو القاسم خان که نارها جایزه شعرای از
همگان خود برده علم فقه شریف و صرف و نحو را در نزد پدر مرحوم
خود خوانده حسن خط و اخلاق و حق پرستی او ظاهر و هویدا است چنانچه
زوجه اکثر اشعار او موجوده با او مشاعری نمودند هر یک را به سبکی
جواب شیرین و رنگین داده مولف آثار هرات در دیوان اشعار خود
صفت محبو به را از طبع سرشارش در یک گهر ریزی کرده مطلعش
این است.

خوشا محبو به و طبع روان و وضع تحریرش
که با برفرق شعرای میزند شعر گهر گیرش

محبو به از اعیان و اشعار اقوام جمشیدی هراتست نهال زندگانی
او در سن (۳۵ سالگی) قد برافراشته ثمره سعادتش دکان بازار معرفت
را به دیده‌ی مشترکین عام و ادب جلوه میدهد.

اشعار ابدار محبو به به سه هزار و بیست و پنج بیت بالغ میگردد. لوازم
و تناسبات شعرای در سلسله اشعارش مزین است. اکتون مر-
غیست در قفس که غیر از درد فراق دیگر چیزی از وی ظاهر نمیشود در
عین و قنسی که به هوای آزادی و ربال میزند این رباعی به خط
مهر خن در بیاض شهرش مرقوم است.

بلبل نه هرزه این همه فریاد میکند بیچاره زاشیانه خودیاد میکند
محبو به در ترانه‌آزادی بشر نفرین به ظلم و وحشت صیاد میکند
محبو به بعد از سال (۱۳۱۱) به حیث عضو نامدار انجمن ادبی

هرات : هم از پرده حجاب به همکاری فرهنگی دوام میدهد و آثار موزون همیشه در مجله مذکور و هم در جریده تنافق اسلام و دیگر نشرات مملکت به دو - تن در آن شعر و ادب عرضه میشود و خودش نیز با سایر اعضای انجمن ضمن ملاقاتها و اشتراک در مساعی و تقاضا و اقتراحات سال به سال به خدمات ادبی و اجتماعی خود میافزاید و از اینکه در سال ۱۳۲۲ ' انجمن مو قتا از میان میرود سخت نوبت مید و متأثر میشود تا اینکه با تاسیس مکتب دختران و پیوستن مجله به به خدمت تعلیم و تربیت و احیا مجدد کلوپ ادبی و مجله هرات باغ آرزوهای مجله به شکوفا گردیده و احساسات خود را به صورت این دسته گل در مجله منتشره جلدی (۱۳۲۷) هرات تقدیم میکند.

در اینجا چند بیتی را انتخاب نموده در اینجا می آوریم .

ملکوت رونق دگر دارد کار دانان با هنر دارد
چند مدت کز اقتضای زمان بوستان امید شد پژمان
از کلوپ ادب نشد خبری وز مجله نبود هم آثری
بعد از انتظار نا محدود جلوه گر گشت شا هد مقصود
ای خوش آن شاعر شیرین گوی کاورد ندآب رفته به جوی
سبزه کردند باغ عرفانرا تازه کردند رسم احسانرا
ماتشکر کنیم ازین تاسیس زانکه ما را مجله گشته انیس

دایم از فیض دوستان و وطن

باد سر سبز بوستان وطن

شهرت ادبی و عرفانی مجله بعد از سال ۱۳۲۵ که رسماً به خدمت آموزش و پرورش دختران آغاز کرد. از طرفی هم رابطه ادبی اش بار بار با ست مستقل مطبوعات و نشرات مرکز محفظ بوده است.

سفر مجله به کابل:

در سال ۱۳۴۱ مجله به بنا برد دعوت موسسه نسوان آنوقت به همراه یکی که عهده رو شنگران آنوقت چون خدیجه بدیعہ احراری و سایر یهروی به تاریخ ۲۸ اسفند عزم کابل گردیدند در این مدت که ۲۳ روز طول کشید خاطراتی که برایش به یادگار ماند. وی در طی

چند مثنوی به و صفحان چنان قدرت زمانش پرداخته است که از آوردن آن در اینجا صرف نظر شد.

محبوبه از شعری قدیم به حضرت پیدل، جامی و سعدی واز شاعره های قدیم به زیب، نسامهری واز شاعره های معاصر به اشعار مخفی بدخشی و مستوره افغان علاقه دارد. محبوبه به شیفته زیبایی طبیعت وصدای خوش است بدین لحاظ باهمه رنجه و غمها تیکه دیده و کشیده هنوز آوازش شور و طراوت خاصی زاداراست و مجلسش برای هر پیر و جوانی خوش آیند و با جاذبه بوده است.

بزرگداشت از شخصیت محبوبه

محبوبه را از خوشبختترین زنان شاعر و روشنفکر می توان شمرد زیرا چاپ دیوان برای يك شاعر به خصوص شاعر زن در گذشته ها و از جانب دیگر عطیه پنجاه جریب زمینی از طرف پادشاه و قتل و به مر تبه سوم نام گذاری لیسه مشهور به نام وی، این ها همه قدم های پر ثمری بود که در برابر محبوبه برداشته شده است.

اشعار پایین بهترین نمای پر خروش برای استقبال يك شاعر بوده می تواند.

سلام ای گل بوستان هنر که گردیده کشور ز تو بهره ور
توئی زینت علم و مهر و فنا
ز اشعار نفرتور و شان و طس
به دیدار او کرد دلها تپش

بلی! قلب ماشاد و مسرور شد

دبستان محبوبه پر نور شد

خاطره دل انگیز لیسه مسمی به نامش آن بلبلسخنسرا و اوا داشت تا
با سرودن این شعر خاطرات شیرین آن سفر را برای همیشه در خاطره
ها زنده نگه دارد.

یاد صبا به مکتب محبوبه کن خرام از من سلام گوی به صد عزو احترام
با آمران مکتب و با سر معلمه با دختران مدرسه شاگرد ها همه
خوش آن زمان که صحبت تان شد میسرم گلها فشانده اید ز لطاف بر سرم
انخیر مقد می که ز بهجت سروده اید

احسان و لطف و شفقت و اوفی نموده اید

دیدار تان به ساعت مسعود دیدم

نطق فصیح دلکش تانرا شنیدم

دیدم نگشته سیر ز دیدار تان هنوز

چون تشنه ای که بر لب آب است در تهموز

گردون مرز صحریت تان دور کرد زود

یکسا عتی مجال ندادم در آن قعود

گردور گشته ایم از آن محفل سرور

یک لحظه بی از خاطر من کی شوید دور

الطاف تان به صفحه قلبم مصور است

بر لوح دل محبت تان سخت مضمراست

خواهم زفضل و لطف خداوند مستعان

باشید شاد مان به جهان تابود جهان

دیدار مجبو به از شعرا ی معاصر

زمانیکه مجبو به برای اولین بار بامستوره افغان در میر منو تو لنه
آنوقت ملاقی شد روابط هر دو طرف خیلی صمیمانه بود و به پاس
این آشنایی مستوره به نو صیف اوچنین می پردا زد.

مجبو به تو یسی شاعر ملت افغان

بسیار سخن سنج و سخن گوی و سخندان

خوش آمدی از شهر هر ی جانب کابل

روشن شده از دیدن تو چشم عزیزان

بسیار عزیز است و جود تو درین عصر

تو بلبل خوش گو یی و این ملک گلستان

اشعار تو موزون و گزیده آست در افشان

الفاظ تو برجسته و مضنون تو شیرین

بر لطف بود بیت تو چون ابروی خوبان

دلچسپ بود نظم تو چون قند مکرر

اینگونه که شعر تو دهد نشه به مستان

از حضرت جانی مگر ت فیض رسید

حقا که بود مثل تو کم لایقی و شایان

وصف تو شنیدم کنون شخص تو دیدم

مایل به دلایل تویی و خوا ندن قرآن
چشم به مثال تو ند یده است عقیقه

باید که کنی شکر خداوند تو هر آن

اینگونه سعادت نبود قسمت هر کس

مستوره د عای تو چنین گفت به پایان

خواهد خدا عمر تو با عزت و اقبال

به مناسبت ورود او به کابل مجالس و محافل که ترتیب شده
بود هر یک را توسط اشعار ناب و مقبولش خیر مقلم گفته است.

همچنان به خاطر مسافرت او به سال ۱۳۴۴ به ولایت فاریاب
سرخوران ولایت میمنه به خصوص غوث الدین ناد می با سرودن شعر
پایین از مقام شاعری او اینطور استقبال نموده است .

افتخار نسوان

ای مادر شعرو علم و عرفان ای دختر با شکوه افغان

ای باعث افتخار نسوان . ای شمع معارف از تو رخشان

محبو به شدی به نام مشهور شعر تو به هر کجاست منظور

تقوی و عبادت است کارت گردیده خدا همیشه یار ت

گر پیر شد و ناتوانی شعر و ادب بسی جوانی

شعر و ادب از تو جان گرفته آوازه تو جهان گرفتار

در شعر و ادب تو بی نظیری همپایه نام و ظهیری

خشنود ز تو روان مهری هر چند به منزلت سپهری

ای خواهر مخفی بد خشنان همسلک تو نیست در خراسان

تا وارد فاریاب گشتی سبب دل ادب حساب گشتی

در شعر و ادب شدی سرآمد گوید به تو نامی خوش آمد

وفات محبو به

صفورا (محبو به) به سن هفتاد و چار سالگی روز سه شنبه ۱۳۴۵ هجری شمسی در منزل

سال (۱۳۸۶) ه. ق مطابق ۳۰ خوت (۱۳۴۵) هجری شمسی در منزل

شخصی خود به اثر حمله قلبی وفات نمود افول ستاره زندگی این

سخنور بلند پایه و سخندان و گرانمایه در حلقه های علمی و ادبی

کشور با تأثر و حسرت زیاد تلقی شد. موسسات کلتوری و فرهنگی

هرات مراسم تدفین او را با احترام زیاد انجام دادند و به پاس خدمات

فرهنگی اووی را در جوار حضرت خواجه عبدالله انصاری به خاک سپردند.

ماذۀ تاریخ فوت اوچنین است : ((محبوبه روز عید زدارنا بر رفت))
(۱۲۸۶) منظومه ای که به مناسبت حلول عید اضحی یک روز قبل از فوتش سروده است اینست.

کنون ایام عید و نو بهار است نسیم صبحگاه می مشکبار است
درین موسم نصران سوی گلزار ببین ازار رحمت را پد یسار
به رنگ و بو مشو از باغ قانع تقار کن به قدر تهای صاحب
تعالی قادری از قدرت پاک هزاران نقش زد بر صفحه خاک

نما محبوب به بر صنعتش تفسر

به نعمایش همیشه از تسلسر

همچنان به خاطر قدر دانی بیشتر از شخصیت ادبی محبوب به مهربان و زاهد به پیشروین و چه ترین و تعمیر نموده اند و در دو جانب شرقی و غربی صندوق مرمرین شعراتی خاک شده است .

قالب تهی نموده فکر پیکر هرات یا در گذشته شاعره اشهر هرات
محبوبه افتاب ادب ماه معرفت محبوبه آنسختور دانشور هرات
کم زاده است مادر گیتی به مثل او در سر زمین علم و هنر پرور هرات

امروزش از خدای جهان میکند طلب

(مشعوف) صبح وشام به این اختر هرات

چشم اندازی بر دیوان محبوبه:

اولین غزل محبوب به زیر عنوان حمد و نعت بدون تخلص او در شروع بخش غزلیات دیوانش آمده است در مقطع دومین غزلش تحت عنوان مناجات نامش آمده است البته سومین غزلش که به نام دل گمشده یاد شده در مقطع آن تخلص آمده است غزل مذکور چنین است.

بسکه میر یز زلده خون خلق چشمان شما

می تپد در خاک و خون مردم شهیدان شما

چون نمور جان و دل را من به قربان شما

چیست این شمشیر باز پهای مژگان شما

میشود سرو و صنوبر پست پیش قامت
گر خراشد در چمن سرو خر امان شما

گل عرق کرده است در گلشن زشوم عارضت
سنبل اندر تاب از زلف پریشان شده
تا نگاه چشم خواب الوده ات رادیده است
نرگس اندر باغ گردیده است حیران شما

گر مقابل با لب یا قوت رمانی شود
آب میگردد زشوم العل خندان شما
همچو فرهاد حزین ای خسرو شیرین لبان
تلخی آمد قسمتم از شکر ستان شما

گر کشیدی دامن از چنگم به دنیا پاک نیست
دست من باشد به محشر در گریان شما
یوسف دل از بر (محبو به) ناگه گم شده است
تشنه لب افتاده در چاه زنفدان شما

در صفحه ۴ دیوان غزلی آمده است تحت عنوان سوگند سراسر
این غزل شاعر به وصف سراپای جوانی پرداخته است که شاید او
رادوست داشته اما در مقطع غزل میگوید.
که از روی دل و جان زار محبوسه توئی و از تو ندارد به دیگری پروا
سراسر زندگی او بگذرد و هجران و ناامیدی گذشته است وی اظهار
ندامت می کند و از عمری که به غفلت و ناامیدی گذشتانده است
نادم و پشیمان است.

چنانچه گوید :

به غفلت عمر من بگذشت صدحیف ندارم تو شش روز جزا را
ص ۵

سوگند عاشقانه غزلی است سراسر عشقی که قدرت محبوسه
را در آوردن تشبیهات رنگین و زیبا نشان می دهد غزل به این ابیات
می آغازد.

به بادام سیاه خوابدارت به زنجیر دو زلف مشک بارت
به سرو قامت با لابلانست به آن مرغو لهای تابدارت
به محراب دوا بروی خیمه به رنگین چهره همچون بهارت
به مروارید دندانهای درواریه یا قوت دوا لعل ابدارت

که عقل و دین من را کرده غارت
به چشمکهای چشم پر خمارت
به تیره غمزهٔ مرد مشکارت
به استغنا و تکمیل و وقارت

به تا ثیر نگاه ترک مست
به ناو کهای آن مژگان، خونریز
به ناز و عشوه عاقل فریبت
به مغروری و کبر خودپسندی

که چون محجو به مفتوی نیایی
و گر پیدا شود عاشق هزار ت

غزلیانش مملو از یأس و اندوه است. گاهی از وصل و دیدار -
دوست ناامید است و زمانی هم از جور و جفای اویر از سوز وی دلیل
همه ناامیدی ها را از دست باز می قضا و قدر می داند چنانچه در یک
غزل زیبا چنین داد سخن می دهد.

خدا و ازدا از غصه خون است
به حال خویش حیرانم شب و روز
چه سازد کس به تقدیر الهی
یکی را داده چندان علم و حکمت
یکی را ساخته چهل مر کسب
یکی را کرده رشک صبح صادق
نه هر کس ره برد بر آب حیوان
همچنان در اکثر غزلها اظهار غم و رنج و درد کرده است.

زبس غمها که محجو به کشیدم چو لاله در جوانی پیرم ای دوست
وی علاوه از غزلیات عاشقانه مطالب خوب اخلاقی و اجتماعی
را در لابلای ابیاتش پرورد هاست
صحبت دا نا چو آب خضر می بخشد حیات

اکتساب فضل و علم از صحبت دا نا خوش است

زمانی در شاهره همراه پر پیچ و خم عشق خود را چنان نا لان و سر
گردان می یا بد وادعا دارد که بزرگترین سرمایه زندگی خود را
دراین راه از دست داده است بیت پایین به تأیید این گفته اوست

سایه علم و ادب آمو ختم رفت از دستم به یکبار الغیاء
کس نمیدانم که باشد همچو من بی کس ورنجور و بیمار الغیاء

ص ۳۸

وی همیشه خواهان فضای صلح و صمیمیت بین همه است تو صیه‌یی
او در اکثر غزلهایش این است که از صحبت نا جنس و نادان با ید
پرهیز کرد او به حیث ززن و شنفکر و عاقل از همنشین بد گریزان است.

حریف بد نخواهد هیچکس محبوبه در عالم
که داریم از غم و تشویش اواندو هگین باشد

گرچه در غزلیات وی صورخیال کمتر نمادی دارد اما محبوبه در
مضمون آفرینی و تضمین شعرش در قطار دیگر سنگو یا ندی
زبان قرار میگیرد. این شعر بیا نگر فکر دقیق اوست که به اقتفا و پیروی
از سعدی گفته است.

ای ساربان یکدم بمان کز غصه جانم میرود

هو شمش ز سر صبرم زدل از تن توانم میسرود

نالم چو قمری هر زمان شیون کنم چون بلبلان

کان سرو قلعه جبین سرو و اتم میسرود

در پیچ و تابم این زمان چون حلقه زلف بتان

روزم سیه شد در جهان کان دلستا نم میرو د

در آتش سوزنده ام زین کی شرم منده ام

بیجان چنان من زنده ام روح و روانم میرو د

خاطر مرا افسرده شد قلبم ز غم پژمرده شد

جسم به سان مرده شد زیرا که جانم میرو د

مانند جیحون هر زمان آب از دو چشم من روان

و ز آتش دل در جهان دود د خاتم میرو د

(محبوبه) ما ند م در غمی نه مرمی نه همد می

تاجر خ گردون هر دمی آهو فغا نم میرو د

ص ۶۴

محبوبه به پیروی و اقتفای شعرا شعر سروده و از عهده‌یی
این کار به خوبی بر آمده است چنانچه شعر پایین را به اقتفای
غزل محمد ابراهیم رجا‌یی که در معرض اقتراح گذاشته شده بود
سروده و مقطع آنرا به بهترین وجه آورده است این شعر تحت عنوان
(دلر با یمی) چنین است.

گاهی که چهره خود یار بی حجاب کند
خجل ز طلعت خود ماه و آفتاب کند

فتاده شور به عالم ز پسته دهنش
به خنده نمکین خلق را کباب کند

به هر طریق که خواهی دلم زدست برد
گاهی که شمه و گه ناز و گه عتاب کند

مباش در بی آزار خلق ای ظالم
از آن بترس که خالق ترا عذاب کند

چو شمع انجم از جمع میشود ممتاز
کسی که علم و هنر داریم اکتساب کند

به حشر جای دهندش به جنت الماوی
ز پیروی هوا هر که اجتناب کند

ص ۶۵

به نزد شعس اذیان جواب محجو به
شبه بود که به سلك درخو شاب کند
محبو به در همه حال واحوال غصه و غم
بر دل دارد حتی در ایام
نوروز و عید در روز نه دلش کمترین نور
نشاط و طرب به چشم نمی خورد
شعر پایین گواه این مطلب است.

عید قربان است و ایام گل و فصل بهار
خلق در عیش و نشاط و من ز درد و غم فگار

هر کسی در بوستان با دوستان می خورد
قسمت ما خون دل شد دور از یارود یار
محبو به به بزرگان و اهل قلم به نظر قدر و احترام می نگرست
شعری را که به یاد پیرهرات خواجه عبدالله انصاری گفته است.
خدا را خواهی عبد الله انصار مدد کن بامن رنجور بیمار

ص ۷۴

وی خود را چنان در مانده ، بیکس و ناتوان می داند که بیت
پایین را گواه برای این مطلب می گیریم.

مبادا هیچ کس را اینچنین حال غریب و بیکیس و بیمار و رنج‌ور
ص ۷۵

همچنان در جای دیگر نیز چنین یاد آور می شود که :

شنو حال خرا بم ای برادر
به غربت ما ندهام رنجور و تنها
مراصلد غم به پای هم آمسد
برادر گو بین احوال خوا هر !

شعر بالا مبین درد و غم و بیچاره‌گی اوست .

محبو به طر فداوار تحرک و پشت کار است غفلت و کاهلی را باعث
پسما نی انسان در زندگي می داند:

غفلت به جز اد بار ثمر هیچ ندارد

این نخل عنا را بکش از بیخ و بر انداز

ص ۷۹

در پارو قی صفحه ۸۰ دیوان محبوبه پنج بیت شعر به عنوان
برادر محبو به مرقوم است شعر مذکور بیانگر روابط ناگوار خانواده
گی اوست در این شعر برادر محبو به عتاب کنان خواهرش را می گوید:
چو بودی زیرك ای مرغ سخنگو چگونه هم قفس گشتی به کرکس
اشاره یی برادر او در زندگي محبو به از جهت همسرش بوده
است که در زندگي مشترک او نتوانست خامش را از خود راضی
نگهدارد .

او به حیث زن صاحب نظر و بادره‌هران از صحبت انسان هائی نا دان
و کودن احتراز می گزیند و حقوق مصحبتی و زندگي با آنها را
دشوار می پندارد .

زندگانی با بدان و جاخلان کار یست صعب

مولک کوتاه ساز دم از صحبت ایشان خلاص

ناامیدی محبو به علاج ناپذیر است . حتی کسب علم و دانش را
برایش بی ارزش میدانند .

تا به کی محبو به داری جستجوی علم و فضل

همچو عنقا گم شده است از خلق عالم این متاع

ص ۸۹

غزل پایین که در شماره قوس ۱۳۱۶ مجله هرات به زیور چاپ
آراسته شده است دلیل بر وطن دوستی و وطن پرستی محبوس است
در قلم دوم این غزل را با شایق هروی به شکل مشاعره سرو ده
است، این سخن بیانگر آنست که محبوس به در سخنوری و دانش
همسنگ و همقطار دیگر شاعران معاصر شده بوده است و به حیث
زن و شنفکر و مترقی با همشاعران همیشه با شاعر مردان زمانش باز
نموده است غزل مذکور تحت عنوان بستان وطن چنین است.

در غریبی هر نماز شام گریانم چو شمع

ز آتش دوری و مہجوری گدازانم چو شمع

هر شب اندر گوشه تنهایی زسوز و فراق

تاسخرازان دیده خود اشک ریزانم چو شمع

دود سودا اینچنین کاندل سرم پیچیده است

ز آتش غم خرمن هستی بسوزانم چو شمع

از فراق شعله رویی همه شب تاسخرا

جای آب آتش همی بارد زمزمگانم چو شمع

روشنی طبع ما را تیره بختی همواره است

پیش پای خود منور کرده نتوانم چو شمع

در شب دیچور من طالع شوای بدر منیر

گرم نور میکی شام غریبانم چو شمع

غرق آب دیده گشته جیب و دامانم هنوز

آتش دل میکشد سر از گریبانم چو شمع

گر زبستان و طن (محبوس) آید یک نسیم

صبحدم جانرا به بوی آذربافشانم چو شمع

غزلیاتش شیوا و روان است این غزل دلیل بر این مدعا است: ص ۹۰

اسیر حلقه زلف سیاه پر خست گردم

شبه خنجر مؤگان ناوک افگنت گردم

به سوی من نهان دیدی و خندیدی و بگذشتی

بلاگردان بنهاندیدن و خندیدن گزینم

مرادیدی که رنجورم ز استغنائیر سیدی

فدای ناز و استغنا و نایر سیدنت گردم

به امیدی که بیند ماه رخسار تو همچو به
همه شب تا سحر بر گرد بام و روز نت گردم

ص ۱۱۲

طور یکه در سرا سر غز لیا تش یاس و اندوه جلوه به خصوص صبی
دارد . شکایت و نارضایتی اوازش هرش در لابلای غز لیا تش به
خوبی قابل درك و احساس است:
غزل زیر گواه این گفته است:

از هجر نگار نازنینم
گو قصه خاطر حزینم

با محنت و درد هم قرینم
امروز شد آن گمان یقینم

از دست بر فتن عقل و دینم
ای کاش اگر ترا نه بینم

ز قوم به جای انگینم

ای باد صبا بسی غمینم
یکره سوی یار من گذرکن
زان دم که قرین بدگرتم
بایخت مرا گمان بد بود
درد که ز صحبت مخاللف

دیدار رقیب را ندیدی
یارب ز چه داد ساقی دهر

غزل صفحه (۱۱۶) تحت عنوان پنج بی حساب بیانگر درد و رنج
درونی اوست . برای جلویی گیر از درازی مطلب از آوردن آن صرف
نظر شد.

در رگ رگ جان محبوبه احساس وطن دوستی و وطن پرستی در جریان
بود . است این احساس گرم او درسرا سر غزل قابل درك است به
طور نمونه در مقطع این غزل محبوبه گفته است:

از خدا محبوبه میخواهد مدام ازرقا و رفعت شان وطن
تن پروری ، آرزو حرص جرقه های سوزنده ای اند که با غستان پر
طراوت زنده گی را به کوی خوشکستان سوزنده تبدیل می کند.

تو تن می پروری و غافل زان
که قوت مارو مور است این تن تو
زیکسو آزدا رد دامن تو
اجل آید پی جان بردن تو

ص ۱۳۰

در جای دیگر تحریر و پشت‌کار را می‌ستانید و کسانی را که زنجیر کسالت و غفلت را به پاسته‌اند مورد نکو هوش و سرزنش قرار می‌دهد.

به غفلت کمی صرف عمر از کسالت قناعت نمی‌نام کردار خود را همچنان در پاورقی صفحات ۱۵۲-۱۵۳ آن کتاب آمده که دو غزل تحت عناوین (علم و عمل) و (یاری توفیق) که به شکل مشاعره محجوبه با شایق هروی رجبی بهره توفیق طالب قندها و می‌منم حافظ، غلام احمد نوید، حافظه‌سروده است بی‌انگیز این مطلب است که وی پاشا عران و صبرین زمانش همیشه مشاعره نموده‌است و هیچگاه از حلقه دانشمندان و شاعران خود را جدا نمی‌دانست به مقام و ارزش هنر و دانش ادب و منزلتی قایل بود نخل هنر را بر ثمر می‌دانست چنانچه گوید.

هر که او بیکمال و بی‌هنراست در زمانه درخت بی‌ثمر است
شرف آدمی است علم و ادب نه به پایا و جدو مال و زر است

ص ۱۵۸

طوریکه از سرا سر دیوانش پیداست. گشتن بیخ درخت علم و ادب را بی‌زوال می‌دانند و هر که آراسته به زیور علم و دانش است از سر نه روزگار در امان می‌داند. دوبیت شعرش را به حیث مثال می‌آوریم.

از زیور علم و هنر دانش و صنعت

گردیده مزین همه نسوا ن معارف

ایمن بود از باد خزان تا به قیامت

هر گل که شکفته ز گلستان معارف

مخمس زیبایی بر غزل مستور و غوری دارد که آوردن آن خالی از دلچسپی نخواهد بود زیرا هر دوشاعر از سده مورد مطالعه ماست.

مخمس محجو به بر غزل مستوره
که اگه سازد از حال من آن سلطان خو بانرا
نگار ما هروی مشکبو غار تگر جا نرا
بت مه پیکر لب شکر بر گشته مز گا نرا
بر و قاصد زمن بر گوی آن سرو خرامانرا

که کی خواهی منور ساخت شام غما غریبانرا
سپهری سروی که بر گیسوی عبیر ساگره دارد
به ابرو دایم از نا زو استغنا گره دار

به کا کل از برای بردن د لهما گره دارد
بشی کزن از بر بند د قبا صد جا گره دار

به بزم خویش کی آرد من صد پاره دامانرا
نگشتم هرگز از بزم و صالشی خوشدل و خرم
ولی پیوسته ام از نده و هجرش در غم و ماتم

نه در دم را دوا پیدا نه قلب ریش را مر هم
(رود اشکم برون هر چند مزگان رانهم بر هم)
(بلی خاشاک سیل آورده نتوان بست عما نرا)
نبی اگه که من مفتون تو بی اشک و بسی ریشم

نداند هیچکس احوال من جز عالم الغیب
وی منجیث شاعر چیره دست و زبان اور مخمسات زیبا بر اشعار شعرا
دارد بطور نمونه در تخیسی که بر شعر شاه شجاع کرده است توانسته
است از عهده پی آن به خوبی برآید این شعر که خیلی مقبول و آهنگین
است در اینجا و بخشی از آن را انتخاب نموده ضمیمه این دستور نمودیم.

عشق آن سرو خرامان داشتیم دارم هنوز
همچو قمری شورو افغان داشتیم دارم هنوز
میل آن سلطان خون بان داشتیم دارم هنوز

از غمش سوز یک بر جان داشتیم دارم هنوز
درد اندر دیکه پنهن داشتیم دارم هنوز

صیت شهرت و آوازهٔ سخنوری او در حلقهٔ شاعران و نویسندگان معاصرش چنان گسترش یافته بود که بزرگترین شاعران چیره دست معاصرش چون شایق، افغان و فضلی دیگر کشور پیام‌های عنوانی نامش از سال داشته اند که از آوردن آن در اینجا صرف نظر شد. این پیام‌ها و جواب‌ها که از طرف بزرگترین شعرای سخنگوی دوی عنوانی نام مجبور به فرستاده شده بودند خو شبختانه همه در آخر دیوان نشر مو جود است.

این شاعر بر خاسته از سرزمین علم خیز و ادب پرور هرات نه تنها در غزل بلکه در قصیده سراپی هم دستر سی داشته است. قصیده یی دارد تحت عنوان کمال انسانی طور یکه از نام این قصیده پیدا است این قصیده ارزش های خو با اخلاقی واجتماعی را دارا است.

به طور نمو نه در بیتی انسانی را که مطیع نفس سرکش و هوس باز است چنین انتقاد می کند.

آدمی را عقل باید کز ملایک بر تراست

گر مطیع نفس گردد از بهایم کمتر ست

لازم انسان عبادات و کمالاتست و بیستس

خوردن و خفتن به دنیا پیشهٔ گاو خرست

ص ۱۸۴

دیوان مجبور به باین شعر که به یاد صدیقی سروده شده است خاتمه

می یابد.

وفانکرد به کس چرخ کج رفتار ز داغ مرگ دلی نیست کو نگشته فگار
 زده رفت جوانی که چرخ پیر نندید چو اودایب هنر پرور نکو کردار
 فرید عصر مجید کریم صدیقی جهان فضل و محیط کمال و کوه وقار
 مدیر محترم (اتفاق) و مطبوعات کز و جریده و اخبار بود گوهر بار
 هزار حیف که پدرو کرد عالم را ز بوستان جوانی نگشته بر خوردار
 هزار و سه صد و بیست و دو بود از هجرت که فوت کرد و زغم گشت دیده ها خونبار
 روان او به چنان شاد باد جاویدان نثار تربت او باد و رحمت غفرار

ص ۲۰۰

آنچه در بارهٔ محجو به و اشعارش در این نو شته گنجا نیده شده است مستقیماً از دیوانش استفا ده شده است.

مستوره غودی

چهره ها یی را که روز گزاری، مشعلدا ران فر هنگ و ثقافت وطن ما بودند کسانی که با آفریده ها و دستاوردهای هنری خویشتن بر غنای گنجینه یی فر هنگ و هنر برپای این مرز و بوم می افزودند و چراغ شعر و هنر را پبوسته بر توافشان نگه داشتند چنانکه در میان رفتگان و راهبان شعر دری که از آنها یت عفت و پاکدامنی به بی بی سفید پوش مشهور شده بود و در قطار شاعر زنان قرن سیزدهم قرار دارند میتوان از مستوره غودی نام برد.

وی در میان چهره های درخشان ادب دری یکی هم پرده نشین سخنگوی است که سیمایش در درخشش و تابناکی دارد و این از جهت آنست که از یکسو گفته هایش از دل برخاسته و برداشته نشیند چنانکه شعرا و که سخن دلش است بردل چنگ می زند و بردل می نشیند از سوی دیگر عفت و پاکدامنی او نکته عطف و قابل توجه یی برای تذکره نگاران بوده است.

مستوره احساسات زنا نه اش را در لابلای سروده هایش باز گو کرده است اما تا جای که منابع و مآخذ در بارهٔ او سخنانی چندان گفته است خیلی اندک و ناچیز است و از جانب دیگر همه از روی یکدیگر گرفته اند و موضوع تازه و بکری که درین مآخذ به چشم بخورد دیده نمی شود به همین سبب اقلاً به مهر فی مآخذی که راجع به مستوره تذکراتی آمده است می پردازیم. و بعد از خلال این یادداشت هائزنده گینا مهٔ او را که متأسفانه خیلی مختصر است به دسترس خواننده گان این نوشته میگذاریم امید درآینده این نقیصه با دستیابی به دیگر اشعار مستوره تا حدی برطرف گردد.

صفحات منابع و مآخذی دیده شده در این باره اینها اند.

پرده نشینان سخنگوی ما گهر حیا نی ص ۷۵
تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران ص ۲۴۴

پشتنی میر منی ص ۱۵۶-۱۵۷

آریانا دایره المعارف جلد ۶ ص ۲۶۹

دیوان مجنوبه، ص ۱۵۹

ادب، ش ۳، س ۲۳، ۱۳۵۴ ص ۳۹.

مجله زنان افغانستان، ش ۳، ۱۳۶۳، ص ۴۴

امان افغان ص ...

زنان سخنور، دفتر سوم، تهران ۱۳۳۷، ص ۳۸

بی بی حور النساء متخلص به مستوره که به بی بی سفید پوش شهرت داشت سلسله نسب شان به حضرت سلطان ابراهیم قتال میر سد و یزد دره های سر سبز و شاداب غور زند گانی داشته چنانچه خود گوید:

نسب از خواجه زورم بود حور النساء نام

تخلص گشته مستوره به ملک غورما وایم

این زن فاضل و دانشمند و قتی از فیض کسب علم و دلش روشن شد و وضع زنان را درک کرد از خیرشو هر گذشت و به سوی تصرف روی آورد.

تادل و روح را تزکیه نماید، مستوره نه تخلصش وضع او را واضح میسازد بیشتر از ۳۵۰ بیت سرود و نام آنرا (تحفه الما شقین و مفروح المسلمین) گذاشته است.

او در شعر به کمال رسید اما در هنگامیکه پیش از ۳۴ سال عمر نداشت به تاریخ دوشنبه بیست ماه رجب سال (۱۳۴۵) هجری قمری مطابق ۱۳۰۵ شمسی به استقبای لمرگ شتافت و چشم از جهان پوشید. وی وضع خود را مثل هزاران زن دیگر درک کرده بود و خود را زندانی بیش نمیدانست و از لابلای اشعار او احساسات و انفعالات درونی به عنوان زن درک میگردد:

رود اشکم برون هر چند مژگان رانهم برهم

بلی خاشاک سیل آورد، نتوان بست عمان را

دگر آشوب رستا خیز میسازم مکن عیب
که من صبح قیامت دیده ام چاکه گریه نرا

برو مستوره یکجا نمی که نشاسند مخلوق

که گشتی فاش و پر کردی زنگ خود خراسان را
در این تک بیت اوضح خود را زیبا ترسیم نموده است:

فلک بو نمی ندا رد از مروت ای پری پیکر

و یادوران نصیب من غم و رنج و جفا کرده

اغلب اشعار مستوره عشقی است سروده هایش روان و دلچسپ
است، دو غزل او را که ما گهرحمانی در تذکره پرده نشینان سخنگو آورده
است در اینجا نقل می کنیم:

دل عشاق گیرد عارضت مستانه میرقصد

بلی چون شمع روشن شد و دود پر وانه میرقصد

به هر جا پرتو نوری ز انوار خدا باشد

یکی در مسجد و دیگر پی میخانه میرقصد

مگر نقاش در بتخانه زدن نقش جمال تو

که از آشوب تو میبینم بت و بتخانه میرقصد

مراد یروز و اعظ و عظ ترک عشق میفرمود

شکست امروز پیمان بر سر پیمان میرقصد

دل چون دام زلف و دانه خالتو می بیند

از ترس دام میله زدن شو ق دانه میرقصد

مگر باد صبا از چین زلفش نگهتی دارد

که بلبل در گلستان جغد در ویرانه میرقصد

که باشد در پس پرده لوانی دلبری دارا

ز آوازش ببین مستورانه رادیوانه میرقصد

بتی دارم که با ناز وادا کیسودها کرده
میان چون نیشکر بسته دهان چون غنچه‌وا کرده

فرو هشته نقاب ازوو مکمل کرده‌دو جادو
کشیده‌وسمه برا بر وسر انگشتان حنا کرده

پری روی جفا جوئی به سان خویش بد خوئی
به تیر غمزه‌هندوئی چه خونریزی به پا کرده

به هر جا میروم غایب ز چشم من نمیگردد
به سان مردمگ گو یا درون دیده جا کس کرده

به حال عاشق مسکین جفاچندان چرا داری
که مسکین عمر خود را بر سر کوی وفا کرده

فلک بوی نندار از مروت ای پری پیکر
ویا دوران نصیب من غم و رنج و جفا کرده

بگو (مستوره) این دنیا نباشد جسای آسایش
و گسرنه این مریم از چه او جا درسما کرده

بی‌بی سنگی کا بلی:

در باره این پرده نشین سخنگوی زنان سخنور در جلد سوم ص ۶۴
و پرده نشیان سخنگوی در ص ۷۶ چنین گفته اند.

اسمش مریم است و در سال ۱۲۵۳ هـ.ق در کوچه جواهریه‌های
کابل تولد شد پدرش خواجہ سنگی محمد نام داشت و به بی‌بی سنگی
مشهور بود مریمه نزد اخند غلام رسول علوم متداول زمان را فرا گرفت
و به ادبیات و شعر علاقه مند گردید از جوانی به سرودن شعر آغاز نمود در
اوایل (شور) تخلص میگرفت. بعد از آن (بی‌خود) و با لآخره سیف‌سی
تخلص نمود. وی را بی‌بی سیده نیز گفته اند و یا شعرا وادبای عصر خود
رابطه دوستی داشت در بدیهه‌گویی بسیار ماهر بود و هجویات زیاد
داشت دیوان اشعار او در دست نیست و اکثر اشعار او از بین رفته

جز چند بیت ذیل که در پشتی میرمن نشر شده است .
گر نکیر و منکر آید پرسد احوال مرا

یا محمد گویم . و گویا شود زبان من

در بغل گیرد مرا قبری خدا یا دست گیر

مثل مادر آن زمین مشفق شود بر جان من

روز محشر چون سر از خاک ابلحد بالا کنم

یا محمد گویم و روشن شود چشمان من

نامه اعمال من را گر به دست چپ دهند

سمع پیغمبر شنود آن ناله و افغان من

چند مصرع و صف تو گفت دخترت ای مجتبی

این کنیزك را ببخش ای سرور سلطان من

(شور) مسکین را از خاک پای گلبلانت شمار

یا محمد گویم و روشن شود ایمان من

از نمونه شعر بالا به این نتیجه متوصل می‌شویم که بی‌بی سنگی
شاعر چیره دست و زبان آور عصرش نبوده است اشعارش کمتر
به زیور سلاست و روانی آراسته شده اند . زنان شاعر در این دوسده
هم از نظر تعدد و هم از نظر پختگی کلام اندک شمارند زیرا این پرده
نشینان نظر به بعضی محدودیت های که قبلا ذکر کردیم ، نتوانستند
چون شاعر مردان بدرخشند و ناگزیر در پهلوی شاهای بلند
بالا چون عایشه و خدیجه و محجوبه از آنها یاد نمودیم ، زمانی که چشم
اندازی به این دوسده صورت گیرد ناگزیر تنها از گوینده گان صاحب
آثار و اشعار در سطح بالاتر گفتگو صورت گیرد بلکه از شاهای عرانی که
چندین نمونه شعر از آنها باقی است باید در این قطار گنجینه نبوده شو ند.

یاد آوری :

ما براین باوریم که همه این‌ها سر زنان که در بالا یاد می‌آیند شده به این سر زمین ادبیات همین‌هاست و بوم متعلق اند نام عده‌ای که به ادبیات سر زمین ما ارتباط مستقیم ندارند با توجه به عنوان مشخص در این نوشته مناسبت به نظر نمی‌رسد گرچه در تذکره‌ها شما را زیاد می‌نامیده‌اند اما طوریکه اشکال می‌شود اکثریتشان متعلق به خانواده قاجاری و مربوط به ادبیات ممالک هجواراند. کعبود اسناد مدارک و مآخذ میسر نبود اما تا دسترسی به کتاب بخانه های غنی کشورهای هجوار سبب شد که این رساله به شکل فعلی آن تقدیم علاقمندان تاریخ و ادبیات معاصر افغانستان گردد.

کار تذکره نگاری به ویژه تهیه‌کننده و اندیشه‌های اجتماعی شا‌عران سده‌های اخیر کار پست‌دشوار و نیازمند سالها کار نااسناد مواد و مدارکی که در کتابخانه‌ها و یا نزد اشخاص موجود است به دست آید.

بهترین مآخذ که درباره زنان ادیب، شاعر، و محقق وجود دارد کتاب ((خیرات حسنان)) است این کتاب را بعد از تلاش و جستجوی فراوان و مراجعه به همه کتابخانه‌های دولتی و شخصی بالاخره به کمک وره‌نمای محترم پوهاند دوکتور جاوید ازنزد محترم دوکتور فتاح نجم دستیاب نمودم . البته بزرگترین تذکره‌هایی که درباره زنان چه در ایران و چه در افغانستان وجود آمده‌اند مانند ، زنان سخنور در سه جلد پرده نشینان سخنگوی از رابعه ناپروین امان النسوان پشتنی میرمنی و یک عده تذکره‌ها و کتاب‌های دیگر مآخذ اصلی و اساسی آنها همین کتاب بوده است باید گفت که (خیرات حسنان) نیز به نوبه خود متکی و مستند به مواد و مطالب کتاب (مشاهیر النساء) محمد دهنی افندی بوده است این کتاب به زبان ترکی و ترجمه فارسی آن همان کتاب تذکره الخوانین میباشد. ((خیرات حسنان)) اساساً در سر دارنده شرح حال زنان شاعر و ادیب دانشور و محدث بوده اما در مجموع تقریباً یک‌ثلث مندرجات کتاب را شاعران تشکیل می‌دهند.

دهند که از صدر اسلام تا قرآن یازدهم هجری قمری میز پسته اند در شما راینان‌شان عر زنان ترك و عر بهم آمده است كه سروده ها یی به زبان دری دارند.

از انجا یی كه در باره تاریخ ادبیات معاصر افغانستان به خصوص صصده ها یی اخیر و باز هم در مورد زنان سخنگور كمتر مواد و مدارك در دست است خالی از دلچسپی نخواهد بود كه پیرامون این نسخه نا در و كیاب كه تا حال در باره آن در هیچ جای چیزی گفته نشده ست سخن های لازم گفته اید.

این كتاب گر چه در سال ۱۳۰۴ هجری در ایران چاپ سنگی شده است اما نسخه های آن چنان شاذ و نایاب است كه حكم نسخه خطی را به خود گرفته است . چنانچه یگانة نسخه آن كشور ما همین است و بس چه در كتا بخوا نه ها یی دولتی و حتی آرشیف ملی و موزیم كابل نتوانستیم سراغی از آن بدست آریم.

كتاب خیرات حسان تو سطا عتصاد السلطنة محمد حسن خان و زیر انطباعات آن و قت ایران به داخل سه جلد دريك و قایه تا لیف و به تر تیب الفبایی در ۷۵۰ صفحه به خط خیلی زیبا و مقبول با كمتترین اغلاط به چاپ رسیده است .

كمبود مواد و مدارك در باره زنان شان عر و یا زنا نی كه نقشی پا یی در تاریخ كشور گذاشته اند و یا زنا نی كه با مباحثات سر سختنا نه خویش نا مشان را زنده جاوید ساخته اند سبب شد كه كمتر كسانی به معرفی چهره زنان پیردازند و یا به این موضوعات اند كمترین تما سی داشته باشند در برابر این همه سهل انگاری ها یی كه در مورد زنان نام آور شده است.

كار مولف كتاب (خیرات حسان) خیلی سود مند و در خور ستایش است . نویسنده كتاب خود به این كمبود متوجه شده این موضوع را در مقدمه كتابش به خوبی انعكاس داده است.

نام كتاب (خیرات حسان) باز تا بگراین حقیقت است كه این كتاب معر ف چهره زنان نيكوسیرت میباشد.

سقط و افتاده گی در قسمت او لو آخر کتاب دیده نمی شود تنها در جلد جایی محدود این تقیصه موجود است خصوصیت بارز کتاب در آنست که در آغاز و فرجام هر جلد و رقی حاوی نام و مشخصات همان جلد انداخته شده است.

جلد اول کتاب شامل (۱۷۱) صفحه است در ختم آن در حدود ۶۱ صفحه موضوعاتی گنجا نیده شده است که روشنگر چهره واقعی تاریخ و جغرافیای عصر قاجاریه میباشد

از اینجا یکجا اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر مولف کتاب شخصی با نفوذ و آگاه از تاریخ عسرو زمانش بود جداول مهمی در معرفی صاحبان قدرت و شخصیت های برانداخته زمانش به دست داده است. همچنان جدول منظمی از تقویم سال ۱۳۰۴ هجری در حدود ۴ صفحه و هم فهرست اسامی سلاطین قاجاریه را به ترتیب و تهیه دیده است.

جلد دوم کتاب به سال ۱۳۰۵ ترتیب و شامل ۲۰۷ صفحه و جلد سوم آن که به سال ۱۳۰۷، ترتیب گردیده شامل ۱۹۷ صفحه میباشد. در پایان هر دو جلد همانند جلد اول بالترتیب تعلیقاتی در حدود (۶۱) و (۵۳) صفحه موجود است.

در شروع کتاب دیباچه ای به چشم می خورد که به این بیت می آغازد.

(خامه صنع که او را قجها ن آراید
خلل انیز به خیرات حسان آراید)

نگارنده کتاب در مقدمه خود در باره زنان چنین ابراز نظر می کند که: «در این جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه کار دار پها. نموده اند در فهم حقایق اجتماعی کرده و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده. لشکر شکسته اند کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد راه رفته اند...»
همچنان در صفحه دوم دیباچه یاد آور می شود که از تصادفات نیک روزگار به کتاب مشاهیر - انسا محمد ذهنی افندی بر خوردم و یقینا عاخذ اصلی او همین کتاب مشاهیر النساء است البته با اضافات و تعدیلاتی که مولف در آن وارد ساخته چهره کتابش را بیشتر آراسته است.

زمینه تحقیق ولطیفی را که در تهیه کتاب فتحعلی شاه قاجار برایش هموارو ارزا نی داشته درمقدّمه خویش یاد نموده و از این خانواده اظهار سپاس و قدر دانی نموده است، مندرجات کتاب به ترتیب حروف تهجی فهرست الفبایی شده است.

نقطه عطف و قابل توجه اینست که در تذکره خیرات حسنان از کتا بی یاد شده است به نام (نقل مجلس) تا لیلیف نویسنده بی به نام محمود میرزا مولف کتا بخیرات حسنان در مواردی مثلاً در جلد دوم صفحه ۹۲ انجا ئیکه از شاعر به نام (سلطان) یاد میکنند آورده است که (محمود میرزا تذکره بی دراحوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تا لیلیف کرده و به (نقل مجلس) هم سوم نموده) (۱).

و بار دیگر در جلد دوم صفحه ۱۴۰ از محمود میرزا ابن خاقان و کتابش یاد شده که رسا بنده بهره گیری مولف ازین کتا ب میباشند. از یاد آوری های مولف خیرات حسنان به این نتیجه میرسیم که کتاب محمود میرزا شاید اولین تذکره و یا کتا بی باشد که در باره زنان نوشته شده است.

اما در هیچ جا بی دیگر به جز کتاب خیرات حسنان از (نقل مجلس) و مولف آن یاد نشده است.

البته یاد این سخن برای کسانی که در این بخش مشغول اند و یاد آورنده به تاریخ ادبیات معاصر افغانستان مشغول میشوند مهم مینماید زیرا علم دسترس بی به کتا ب خیرات حسنان سبب می شد که از کتا ب (نقل مجلس) محمود میرزا غافل می ماندیم زیرا همه تذکره های که در باره زنان نوشته شده هیچ یاد از این کتا ب ننموده اند شاید روزی به علت موجود بودن یگان نسخه خیرات حسنان این کتا ب هم به دسترس هیچ کس قرار نگیرد و به حیث و طیفه و هم به حیث شاکر گرد مبتدی تاریخ ادبیات کتا ب (خیرات حسنان) را از سر تا پا خواندیم تنها همان بخش های بی را که از شاعر زنان دری پردازش گفته شده است رونویسی نمودیم البته از یاد داشت نمودن زنان عرب ترک و زنان

محد شده و محقق صرف نظر نمودم شمار شاعر زنان دری پرداز در این کتاب به پنجاه و دو تن میر سنده که کم و بیش نمونه های اشعار شان نیز موجود است.

نظر به مشخص بودن موضوع از آوردن شرح حال (پنجاه و دو تن) زن شاعر صرف نظر نمودم علی العجله خواهم این کتاب را که مهمترین ماخذ در باره زنان است و کسانی که در باره شاعر زنان دری پرداز کار میکنند بدون دسترس به این کتاب کارشان ناقص خواهد بود معر فی نمایم .

البته شرح حال این زنان دری گوی را که شمار شان به (۵۲) تن می رسید در نخستین فرصت ممکن در یکی از نشریه های کشور به دست نشر خواهم سپرد تا کسانی که در این بخش مشغول اند بتوانند از آن استفاده برند.

کمبود مواد و مدارك و عدم دسترسى به كتابخانه هاى ممالك همجوار سبب شد تا از يك عده زنان سخن پرداز سندهاى دوازدهم و سیزدهم که تذکره هاى چون پرده نشینان سخن گوی از آنها نام برده اند صرف نظر شود و نیز بنا بر مشخص بودن موضوع 'کثر شاعر زنان عهد قاجارى را که در تذکره هاى موجود ذکر و یاد شان رفته است نادیده بگیریم .

این مجموعه نخستین گامى است که در باره شاعر زنان سده هاى اخیر برداشته شده و قبل از این مجموعه مفصل و مکمل از چندین زن شاعر جمع و تدوین و به دندانه چاپ سپرده نشده است. بنا بر این این کار را به هیچ وجه در این زمینه کامل نمى دانم و آرزو دارم که توفیق حاصل آید تا روزى به پامردى ادب پژوهان و فرهنگستان تذکره زنان دری پرداز از آغاز تا سده که در آن قرار داریم طور مفصل ترتیب و آماده گردد متأسفانه کار و تحقیقى که شایسته شان زنان باشد با سنجش کارى که برای شاعر مردان صورت گرفته است خیلی ناچیز و اندک میباشد با آنهم من براى باورم که این نوشته ها در آینده توسط اشخاص باصلاحیت در این رشته که امکاناً تا

دسترسی به گنجینه های خطی کتابخانه های کشور های همجوار را داشته باشند کالمتر و با رز تر نمایان خواهد شد .

در پایان از کمک و رهنمایی های استادگرا نقدر پوها ند دو کتور جاوید که در انجام این کار صمیمانه و دا هیریا نه مرا رهنمایی کرده اند و محترم دو کتور فتاح نجم که نسخه یگانه (خیرات حسا ن) را به اختیارم گذاشته و محترم صالح پرنه که نسخه خطی اشعار و اله و خدیجه را در اختیار من قرار داد نداظهار سپاس و امتنان نموده و احساس فرهنگ دوستی شان را تقدیر می دارم .

همچنان از همه دانشیان و فرهنگیان کشور که مواد و مطالبی کا فی رادراین زمینه به دست داشته باشند آرزو دارم این یاد داشت ها را بارور تر و کالمتر سازند .

بخش اول کتبا بها

- ۱- آریانا نا دایره المعارف ، ج ۶ کابل: ۱۳۴۸ ، ص ۲۶۹.
- ۲- از رابعه تا پروین ، کشاورز صدر ، تهران : ۱۳۳۴ ، ص ۱۵۲.
- ۳- امان النساء ، فیض محمدخان ، جلد سوم .
- ۴- امان التواریخ ، مودب السلطان جلد هفتم ، ص ۸-۴ .
- ۵- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی ، کابل : ۱۳۳۱ ، ص ۵۳-۱۴.
- ۶- پشتنی میر منی . عبدالروف بینوا ، کابل : ۱۳۲۳ ، ص ۱۰۲.
- ۷- تاریخ زبان و ادبیات ایران درخارج از ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۲۴۴.
- ۸- تذکره الخواتین ، محمد-دهنی افندی ترجمه از کتبا بمشاهیر النساء ۱۳۰۶ ، ص ۱۶۶ .
- ۹- خیرات حسنان . محمد حسن خان وزیر (سه جلد، دریک و قایه) این مجله ها به ترتیب درسالهای (۱۳۰۴- ۱۳۰۵- ۱۳۰۷) در تهران چاپ سنگی شده است . یگا نه نسخه آن نزد دودکتور فتاح نجم و هو وجود است.
- ۱۰- دانشمندان آذر بایجان . محمدعلی تربیت ، ص ۱۷۹.
- ۱۱- دیوان عایشه ، به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ ، کابل : ۱۳۰۵ ق ، ص ۳۸۰ ، صفحه ،
- ۱۲- دیوان علیقلیان و آلله داغستانی ، دارای قطع (۱۸-۱۶) شامل ۳۰۸ صفحه یگا نه نسخه آن مربوط کتابخانه صالح پروینتا.
- ۱۳- دیوان محجو به هروی محمدعلم غواض ۱۳۴۷.

۱۴- ریا ض الشعرا و لمسة داغستانى نسخه خطى محفوظ در
آرشیف ملی ص ۱۱۸۶-۱۱۸۷ .

۱۵- زنان سخنور علی اکبر مشیرسلیمی (در سه جلد) تهران ۱۳۳۱
ص ۲۰۳ .

۱۶- عایشه درانی : غلام حبیب نوابی ، کابل : ۱۳۵۴، ص ۳ .

۱۷- مثنوی (واژه سلطانی) میر شمس الدین فقیر دهلوی ، با
مقدمه ای از مهروخت برومند، تهران : ۱۳۵۴ .

۱۸- محجو به هروی : غلام حبیب نوابی ، ۱۳۵۶ .

۱۹- نتایج افکار محمد قدرت الله گویا موی ، بمبئی : ۱۳۳۶، ص ۵۴۷-
۵۴۹ .

۲۰- یادى از رفتگان ، خسته ،

کابل ، ۱۳۴۴ ، ص ۸۷ .

بخش دوم مقالات :

۱- پس منظر تاریخی مبارزاتشاعره زنان در افغانستان . عبدال
لعلى كو هى مجله زنان افغانستان، ش ۱-۲ ، ص ۳، ۱۳۶۳، ص ۳۱ .

۲- جنبش عز لسرایى در عصر بیدل ، ژوبل ، ادب : ش ۳-۴ ، ص
۱۶، ۱۳۴۷، ص ۱۶۳-۱۶۸ .

۳- شاعره افغان ، سرود گویا، کابل : ش ۱۲، ص ۱، ۱۳۱۱ ش
ص ۱۴-۱۷ .

۴- شعراى وطن ، سرور ، جریده نسیم ، سحر ، ش ۴، ۱۳۰۶ .
۵- عایشه شاعر شکوه و ماتم حسین نایل ، مجله زنان افغانستان،

ش ۱۱، ص ۲، ۱۳۶۱، ص ۲۸ .

۶- عایشه نکو هوش گریستم و بیداد ، اسداله حبیب ، مجله کهول
ش ۵-۴، ص ۳، ۱۳۵۷، و دنباله آن .

۷- عایشه درانی ظرف صدیقی، ادب : ش ۳، ص ۲۳، ۱۳۵۴ ه. ش .

۸- عایشه درانی فاروق فلاح ، ادب ، ش ۴، ص ۲۵، ۱۳۵۶، ص
۱۱۰-۱۱۲ .

- ۹- نمونه تحول معنای چند کلمه دکتور جاوید، خراسان: ش
 ۱-۳، س ۱-۲، ۱۳۶۰.
- منابع موجود در این بخش :
- ۱- شیرین بیانی، زن در تاریخ بیبختی، مشهد: ۱۳۵۰.
 - ۲- مهدب، زن امروز
 - ۳- فخری قویمی زنان مشهور ایران، تهران: ۱۳۵۲.
 - ۴- کریمستان بار تلمه. زن در حقوق سیاسی، ترجمه ازداکتر ناصرالدین صاحب الزمانی،
 - ۵- داکتر شیرین بیانی، زن در عصر مغول، تهران: ۱۳۵۲.
 - ۶- پروین موید ثابتی. نقش زن در فرهنگ و تمدن ایران، تهران: ۱۳۵۰.





برادین سینا فرید ، در سال
۱۳۳۵ هجری خورشیدی ، در شهر
کابل چشم به جهان گشود
تخصصیات متوسط را در لیسه مالکی
به پایان رسانید ، سپس ، وارد
پوهنتون کابل شد و در رشته زبان
و ادب دری از پوهنځی ادبیات
و علوم بشری آن وقت لیسانس
گرفت ، به اتمام آن دیپلوم فاستری
را در همین رشته از پوهنځی

ادبیات به دست آورد در سال ۱۳۵۸ به حیث کارمند علمی اکادمی
علوم در رشته تاریخ ، ادبیات و دیپار تمنت زبان و ادب دری به کار
آغاز کرد ، بعد از اخذ رتبه های علمی در سال ۱۳۶۶ به حیث معاون
سر محقق شغلا ختیه شد . و از مدتی است که به حیث مدیر دسور ل
مجله میهن زیبا ی وظیفه مینماید .

وی متأهل بوده ، دو پسر و یک دختر دارد ، مقالات متعددی از وی
در دفاع از حقوق و نقش زن ، و درباره چهره های ادبی که بخشی از
تاریخ ادبیات افغانستان را تشکیل می دهد در جراید و مجلات کشور
به چاپ رسیده اند .

درباره تاریخ ادبیات سه کتاب دوازدهم نیز کارهای انجام داده
است که بخشی از آن در مجله خراسان به چاپ رسیده و قسمتی
دیگر آن نیز آماده چاپ است ، همچنان رساله یی از او تحت
تأثیر آن سالنامه ی هجری قمری به میلادی از طرف مرکز علوم
اجتماعی اکادمی علوم افغانستان به چاپ رسیده است .

B
1.237
SIN
4261

*Dari speaking women of the 12 th
and 13th centuries (Hejri) in
Afghanistan*

by
*Deputy Chief Researcher
parwin Sina*

Kabul, 1367